

امام زمان عج فرمودند:

به شیعیان و دوستان ما بگویید

که خدا را بحق عمه ام حضرت

زینب علیها السلام قسم دهند

که فرج مرا نزدیک گرداند

اللهم عجل لوليک الفرج بحق زینب الکبری

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِي الْفَرَجَ

امروز برای تعجیل در فرج صلوات فرستاده ای؟

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِي الْفَرَجَ

يَعْنِي كُنَاهُ نَكْنِيْم

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِي الْفَرَجَ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با سلام و خیر مقدم خدمت شما دوست عزیز

اللهم صل على محمد وال محمد وعجل فرجهم

روایت است که :

هر زمان جوانی

دعای فرج مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را زمزمه کند.. همزمان امام زمان دستهای مبارکش را به سوی آسمان بلند می کنند و برای آن جوان دعا میفرمایند...

چه خوش سعادتن کسانی که حداقل روزی یک بار دعای فرج را زمزمه می کنند ..

بسم الله الرحمن الرحيم

إِلٰهِ عَظَمَ الْبَلَاءُ، وَبَرِحَ الْخَفَاءُ، وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ، وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ  
وَضَاقَتِ الْأَرْضُ، وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ، وَالْيَكِ الْمُسْتَكِي، وَعَلَيْكَ  
الْمُعْوَلُ فِي الشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ؛ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اَوْلٰى الْاَمْرِ  
الَّذِيْنَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ، وَعَرَّفْتَنَا بِذٰلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا  
عَاجِلًا قَرِيْبًا كَلِمَحِ الْبَصْرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ؛ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اِكْفِيَانِي  
فَانَّكُمَا كَافِيَانِ، وَاَنْصُرَانِي فَاِنَّكُمَا نَاصِرَانِ؛ يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ؛  
الْعَوْتُ الْعَوْتُ الْعَوْتُ، اَدْرِ كُنِي اَدْرِ كُنِي اَدْرِ كُنِي، السَّاعَةُ السَّاعَةُ السَّاعَةُ،  
الْعَجَلُ الْعَجَلُ الْعَجَلُ؛ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ

معنی دعای فرج

خدایا بلا عظیم گشته و درون آشکار شد و پرده از کارها برداشته شد و امید قطع شد و زمین تنگ شد از ریزش رحمت اسماں جلوگیری شد و تویی یاور و

شکوه بسوی توست و اعتماد و تکیه ما چه در سختی و چه اسانی برتوست خدایا  
 درود فرست بر محمد و آل محمد آن زمامدارانی که پیروشان را بر ما واجب  
 کردی و بدین سبب مقام و منزلتشان را به ما شناساندی به حق ایشان به ما  
 گشایشی ده فوری و نزدیک مانند چشم بر هم زدن یا نزدیکتر ای محمد وای  
 علی ای علی ای محمد تا کفایت کنی که شما بید کفایت کننده ام و مرا یاری  
 کنید که شما بید یاور من ای سرور ما ای صاحب الزمان فریاد فریاد فریاد  
 دریاب مرا دریاب مرا دریاب مرا همین ساعت همین ساعت همین ساعت  
 هم اکنون زود زود زود ای خدا ای مهربانترین مهربانان به حق محمد و آل  
 پاکیزه اش

دعای سلامتی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ  
 وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَّلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ ناصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عِيْنًا حَتَّى تُسَكِنَهُ أَرْضَكَ  
 طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلاً

دعایی که در زمان غیبت باید بسیار خوانده شود

اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ،  
 اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ،  
 اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي .

رسول خدا صلی الله علیه و آله (در روز غدیر) فرمود:

ای مسلمانان! حاضران به غایبان برسانند: کسی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، به ولایت علی سفارش می کنم، آگاه باشید ولایت علی، ولایت من است و ولایت من، ولایت خدای من است.

این عهد و پیمانی بود از طرف پروردگرم که فرمانم داد تا به شما برسانم.

بحار الانوار ۳۷: ۱۴۱، ج ۳۵

امام صادق علیه السلام:

ای حفص شگفتا از آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام با آن مواجه شد او با ده هزار شاهد و گواه (در روز غدیر) نتوانست حق خود را بگیرد، در حالی که شخص با دو شاهد حق خود را می گیرد.

بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۴۰

کشته اشکها

امام حسین (علیه السلام)

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ؛

من کشته اشکم؛ هر مؤمنی مرا یاد کند، اشکش روان شود

منبع

بحار الأنوار: ج ۴۴، ص ۲۸۴

زبان حال امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف  
من هرروز یک بار می گویم:  
هل من ناصر ينصرني.

امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف :  
فاصله شیعیان از ما به اندازه گناهانشان است.  
گفتم که روی خوبت از من چرا نهانست  
گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیانست

امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) : «اكثر و الدعاء بتعجيل الفرج  
فان ذلك فرجكم»  
برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید،  
زیرا همین دعا کردن، باعث فرج و گشایش زندگی شما می شود.  
کمال الدین ۴۸۵

قال الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف:  
«لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ  
عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا.»  
(طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۶۰۰، ش ۳۶۰)

امام زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمودند:  
اگر شیعیان ما – که خداوند آنها را به طاعت و بندگی خویش موقّق بدارد –  
در وفای به عهد و پیمان الهی اتحاد و اتفاق می داشتند و عهد و پیمان را  
محترم می شمردند، سعادت دیدار ما به تأخیر نمی افتاد و زودتر به سعادت  
دیدار ما نائل می شدند.

.....

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرمایند: نادان ها و کم  
خردان شیعه و کسانی که به اندازه پر و بال پشه دین ندارند – با رفتار و گفتار  
ناشایست خود – ما را آزار می دهند

.....

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)  
هیچ بنیادی در اسلام بنا نهاده نشده است  
که نزد خداوند عزوجل محبوب تر از ازدواج باشد.

---

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف):  
إِنَّ لِي فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَأَ حَسَنَةٍ؛  
دختر رسول خدا (فاطمه) برای من  
سرمشقی نیکو است.

---

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف:  
آن مصیبتی که هر صبح و شام بر آن می گریم، مصیبت اسارت عمه ام حضرت  
زینب سلام الله علیها است



عبقري الحسان، جلد ۲، ص ۴۵۸

امام صادق عليه السلام:

هر کس از شما که در حال انتظار ظهور  
حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دنیا برود همچون  
کسی است که در خیمه و معیت آن حضرت در حال جهاد به سر می  
برد.

بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۲۶

آقا فرموده اند که این شیعیان ما دوستان ما من رو به اندازه یه لیوان آب  
خوردن هم نمی خواهند .

فرمود که به مردم بگویید :

که برای من مثل یک زندانی و یک مریض لااقل دعا کنند.

همونطور که یکی از شما مریض میشه چقدر دعا می کنید چقدر نذر و نیاز

می کنید وجداناً برای امام عصر این کارها رو هم می کنید.

خطاب حضرتش به امام حسین سلام الله علیه

که یا جدا شما در کربلا تنها ماندید من هم در این زمان تنها ماندم

من هم در صحرا ها تنها هستم

کسی به ندای من توجه ندارد و توجه نمی کند

مردم در یک طرف هستند و برای خود زندگی می کنند

و من هم در یک طرف تنها ماندم

چرا به مردم نمی گویند من مظلوم هستم

مردم من را فراموش کرده اند

برو به مردم بگو که امام زمانتان مظلوم و غریب است

من مظلوم ترین فرد عالم هستم

دل من خون است

برای ظهورم دعا کنید

اگر دعا کنید ظهور من به سرعت یک چشم برهم زدن درست می شود

طبق همون روایات که فرمودند بختاً ظهور ما بختاً می شه

اگر شما بخواهید اگر اخلاص داشته باشید

اگر واقعاً بخواهید ظهور بختاً میشه دیگه

عنایتم بفرما قیامم را محقق گام هایم را استوار و به واسطه من جهان را

از عدل و داد لبریز فرما

چون خداوند ما را اجازه سخن و قیام بدهد

حق به طور کامل آشکار و باطل به طور کامل نابود و پریشانی به طور کامل از

میان شما محو می شود.

---

بنام رب مهدی لب گشایم سرود غیبتش را

می سرایم سخن از غربت مهدی زهرا

سخن از بی وفایی من و ماست

کجا یوسف چنین زندان کشیده

کجا یعقوب این حجران کشیده

۱۱۸۰ سال است که می داند که مولا در چه حال است

فدای غربتش یاور ندارد به این غربت کسی باور ندارد  
بیا حجرت کنیم به سویش رویم عفو گویان رو به سویش  
زرنج غربتش یادی نمائیم امام خویش را یاری نمائیم  
بیا زهرای اطهر شاد سازیم ز زندان یوسفش آزاد سازیم  
امید فاطمه برگرد برگرد به هستی قائم برگرد برگرد.

---

جز در خانه تو در نزنم جای دگر  
نروم از سر کوی تو به معوای دگر  
ما همه بند تویم صاحب ما سرور ما  
چون تویی در همه جا حامی ما یاور ما  
ترسم آخر که شب حجر تو پایان نرسد  
روز وصلت به من بی سرو سامان نرسد

---

بیا مولا      بیا مولا

#امام خمینی (رحمت الله علیه) : مسئولان جمهوری اسلامی اگر ب فکر ایجاد  
حکومت جهانی حضرت حجت نباشند، خائن و خطر سازند حتی اگر به مردم  
خدمت کنند.

---

رهبر انقلاب: هر قدمی که در راه استواری  
این انقلاب اسلامی برمی دارید، یک قدم به  
ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نزدیک تر می شوید.

---

علامه طباطبایی : شما خوب باشید ،

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خودش سراغتان می آید .

---

آیت الله بهجت رحمت الله علیه:

کسانی منتظر فرج هستند که برای خدا و در راه خدا منتظر آن حضرت باشند، نه برای بر آوردن حاجات شخصی خود.

---

رهبرانقلاب: کسی که وقتی کشور اسلامی مورد تهدید است، آماده دفاع از ارزشها و پرچم برافراشته اسلام است، میتواند ادعا کند اگر امام زمان بیاید، پشت سر ایشان در #میدانهای\_خطر قدم خواهد گذاشت.

---

آیت الله بهجت رحمت الله علیه:

قلبها از ایمان و نور معرفت خشکیده است. قلب آباد به ایمان و یاد خدا پیدا کنید، تا برای شما امضا کنیم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آنجا هست.

(در محضر بهجت، ج ۲، ص ۱۷۹)

---

با امام زمان حرف بزن

گفتم به مهدی بر من عاشق نظر کن

گفتا تو هم از معصیت صرف نظر کن

گفتم به نام نامیت هر دم بنازم

گفتا که از اعمال نیکت سرفرازم

گفتم که دیدار تو باشد آرزویم

گفتا که در کوی عمل کن جستجویم

گفتم بیا جانم پر از شهد صفا کن  
گفتا به عهد بندگی با حق وفا کن  
گفتم به مهدی بر من دلخسته رو کن  
گفتا ز تقوا کسب عز و آبرو کن  
گفتم دلّم با نور ایمان منجلی کن  
گفتا تمسک بر کتاب و هم عمل کن  
گفتم ز حق دارم تمنای سکینه  
گفتا بشوی از دل غبار حقد و کینه  
گفتم رخت را از من واله مگردان  
گفتا دلی را با ستم از خود مرنجان  
گفتم به جان مادرت من را دعا کن  
گفتا که جانت پاک از بهر خدا کن  
گفتم ز هجران تو قلبی تنگ دارم  
گفتا ز قول بی عمل من ننگ دارم  
گفتم دمی با من ز رافت گفتگو کن  
گفتا به آب دیده دل را شستشو کن  
گفتم دلّم از بند غم آزاد گردان  
گفتا که دل با یاد حق آباد گردان  
گفتم که شام تا دلها را سحر کن  
گفتا دعا همواره با اشک بصر کن

گفتم که از هجران رویت بی قرارم  
گفتا که روز وصل را در انتظارم

---

میان کوچه مان بوی یار می آید  
گلی رسیده که با او بهار می آید  
خبر رسیده کسی از تبار باران ها  
رسد به داد دل خشکسالی جان ها  
خبر رسیده که طوفان به پا شود وقتی  
نسیم آمدنش می رسد به ایوان ها  
خبر رسیده که وقتی رسید می شکند  
گل از گل همه ی خارهای گلدان ها  
خبر رسیده که روزی ز مشرق کعبه  
دوباره سر بزند آفتاب ایمان ها  
خبر رسیده که با آیه های چشمانش  
پس از ظهور کنند استخاره قرآن ها  
خبر رسیده ولی ما هنوز هم خوابیم  
شبه مرده ای افتاده در خیابان ها  
عوض شده است زمانه چنان که مجنون هم  
به خانه خفته و لیلاست در بیابان ها  
اگر نیاز ببیند بدون ناز آید  
چنان که آب گوارا به کام عطشان ها

به جای خوردن نامش به کوچه ی دلمان  
فقط شده است «ولی عصر» نام میدان ها  
دعای عهد نرفته ز یادمان اما  
نمانده است کسی روی عهد و پیمان ها  
اگر چه با دل شیعه کنار می آید  
نکردم آن چه ز ما انتظار می آید  
دعا برای ظهورش دعایمان شده است  
تمام آرزوی ربّنایمان شده است  
قسم به «یابن الانوار ظاهره» نورش  
میان ظلمت شب روشنایمان شده است  
برای آشتی با خدا و توبه ی مان  
چقدر واسطه و آشنایمان شده است  
بیا به سمت ظهورش کمی قدم بزنیم  
که انتظار فقط ادعایمان شده است  
همیشه در وسط جنگ کشتی و طوفان  
به سمت ساحل حق ناخدایمان شده است  
همیشه آخر خط با نگاه رحمت خود  
عوض کننده ی حال و هوایمان شده است  
همان که باعث خون گریه های او هستیم  
همیشه باعث لبخندهایمان شده است

دوباره نیمه ی شعبان و افضل الاعمال  
زیارت حرم کربلایمان شده است  
بیا دوباره برای حسین گریه کنیم  
بیا که ناله ی او همنوایمان شده است  
چقدر با من و تو گریه کرده بر جدش  
چقدر هم نفس های هایمان شده است

---

بیا ای دل خدا را بندگی کن  
خدایی شو، خدایی زندگی کن  
خدا را در نماز، آری توان یافت  
معطر شد دلی کز گل نشان یافت  
بیا چون ماه در آغوش شب ها  
به محراب سحر سجاده بگشا  
عبادت کن که این باغ گل افشان  
طراوت می دهد بر گلشن جان  
آن را که جز بدرگه ایزد نیاز نیست  
راهش نماز باشد و راهی دراز نیست

---

چه خوب سروده سعدی شیرازی :  
برگ عیشی به گور خویش فرست  
کس نیارد زپس تو پیش فرست



خور و پوش و بخشای و روزی رسان  
نگه می چه داری ز بهر کسان  
زر و نعمت اکنون بده کان تست  
که بعد از تویرون ز فرمان تست  
تو با خود ببر توشه خویشتن  
که شفقت نیاید ز فرزند و زن  
غم خویش در زندگی خور که خویش  
به مرده نپردازد از حرص خویش  
به غم خوارگی جز سر انگشت تو  
نخارد کسی در جهان پشت تو

---

هوالمحبوب

خواهی که شود دل تو چون آئینه  
ده چیز برون کن از درون سینه  
کبر و حسد و ظلم و حرام و غیبت  
بخل و طمع و حرص و ریا و کینه

---

ابروی کمانش به کسی رحم ندارد  
زنده نرسیده کسی از وادی طورش  
عمر غم او بیشتر از نوح شد اما  
جز خیر ندیدیم بجوشد ز تنورش..  
همه گویند به تعجیل ظهورش.. صلوات

کاش این جمعه بگویند:

به تبریک حضورش..

پاک کن دیده و وانگه سوی ان پاک نگر...

\*\*\*\*\*

چشم ناپاک کجا... دیدن ان پاک کجا...

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

آقا سلام، روضه مادر شروع شد

باران اشک های مکرر شروع شد

آقا اجازه هست بخوانم برایتان

این اتفاق از دم یک در شروع شد...

برای توبه امروز و فردا نکن...

از کجا معلوم نفسی که الان میکشی جزء نفس های آخرت

نباشه

خیلیا بی خیال بودن ویهو غافلگیر شدن

#نامه اعمالش امروز بسته شد

حق الناس یعنی...؟!؟

گناه من که ظهور آقا را به

تاخیر بیاندازد... و... عاشقان آن حضرت نتوانند

روی ماه یوسف زهرا را ببینند... #ببخش آقا...

ای کاش وقتی خدا در صحرای محشر بگوید چه کردی؟  
یوسف زهرا پاسخ دهد؛ منتظر من بود....

---

چشم آلوده کجا، دیدن دلدار کجا؟  
دل سرگشته کجا، وصف رخ یار کجا؟  
کاش در نافله ات نام مرا هم ببری  
که دعای تو کجا، عبد گنه کار کجا؟

---

اللهم عجل لوليک الفرج

---

میدونی چـــــرا؛ امام زمـــــان ظهور نمیکند  
یک کلام: چون من و تو جامعه امام زمانی نساختیم  
امام زمان در جامعه ای که حرمت ندارد،  
نـــــباید بـــــیاید ...

چون اگر بیاید، مانند پدرانش گشته خواهد شد؛  
هیچ کاری نمیخواد بکنی؛ فقط خودت رو درست کن...  
دو کلمه گـــــناه نکـــــن

---

❖ برای چادر..... باید به آسمان نگاه کرد....

❖ برای چادر و حجابت

به کنایه اطرافیان نگاه نکن....

آسمانی شدن بهاء دارد ...

یادت باشد بهشت را به بها میدهند نه به بهانه...

نیش و کنایه ها راتحمل کن ارزش آسمانی شدن را دارد...

﴿﴾ حجابت یادگار زهراست ...

همان کسی که در کوچه های بنی هاشم حتی با سیلی ای که بر صورتش خورد و چشمانش سیاهی شد باز هم نگذاشت چادر از سرش بر زمین بیفتد..

﴿﴾ پس قدر حجابت را بدان و به چادرت و حجابت احترام بگذار...

﴿﴾ یادت باشد کنایه ی این مردمان هیچ گاه پایانی ندارد پس به خاطر حرف

مردم بی احترامی نکن به یادگار حضرت زهرا

﴿﴾ آنجاست که دلت آرام میشود به حضورش

و گنایه های مردم رنگ میبازد...

❖ با حجاب هیچگاه راه آسمان را گم نمیکنی..

روز هایت آسمانی...

---

آیت الله احمدی میانجی جمله ای را میگفتند که با گفتن آن اشک از

چشمانشان سرازیر میشد!

می فرمودند:

وقتی میبینم یا میشنوم که یکی از شیعیان امیر المومنین علیه السلام

#بد\_حجاب یا #بی\_حجاب می گردد؛ دلم می سوزد!

زیرا آنان #ناموس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند...

و بعد می فرمود:

آی جوان ها به #نامحرم بد حجاب نگاه نکنید که باید در روز #قیامت به اهل

بیت (علیه السلام) جواب پس بدهید!

---

#شهید\_نوشت:

به پهلوی شکسته فاطمه زهرا(س) قسمتان می دهم که؛

#حجاب را

#حجاب را

#حجاب را

رعایت کنید...

#شهید حمید رستمی

---

بانوی خوبم

فلسفه حجاب تنها به گناه نیفتادن مردها نیست

که اگر چنین بود،

چرا خدا تو را با حجاب کامل به حضور میطلبد در عاشقانه ترین عبادت؟؟؟

جنس تو با حیا خلق شده

و خدا میخواهد تو را ببیند!!

خود خود تو را!!

در زیبا ترین حالت

در ناب ترین زمان

حیا سرمایه توست

حیا مایه حیات توست

نه تنها دارویی برای حفظ سلامت مردان شهرت!!

---

آقا گریه نکن تو رو خدا گریه نکن آدمای خوبی میشیم شما گریه نکن آقا  
آقا ببخشید به خدا داریم سعی میکنیم آقا حالا شما گریه نکن  
آقا اشتباه کردیم اقا میشه کمکمون کنی  
آقا چرا نمیای  
آقا اگه قول بدیم خوب بشیم میای  
اره امامون  
آقا به خدا خسته شدیم  
آقا منتظریم  
آقا جمعه میبینمتون دیگه  
#اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

---

بهش گفتم:

حجابت کو

جوابم داد:

دلَم پاک است

بهش گفتم:

بالفرض دل شما پاک...!!

آیا دل مردی که شما را میبیند هم پاک است

جوابی نشنیدم، سکوت کرد

خواهرم:

حجاب برای شما عبادت است نه عادت !!

زیرا الله متعال قبل از آنکه شما را به نماز امر نماید به حجاب امر نموده، تا بدانید حجاب هم مثل نماز عبادت است.  
(...وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ...)  
«و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار نکنید، و نماز را برپا دارید.» (احزاب/ ۳۳)

---

بسم الله الرحمن الرحيم  
یوسف می دانست که تمام درها بسته اند ؛  
.. اما بخاطر خدا و تنها به امید او ، ...  
به سوی درهای بسته دوید و تمام درهای بسته برایش باز شد ...  
اگر تمام درهای دنیا هم به رویت بسته شدند ؛ ....  
تو هم بخاطر خدا و با اعتماد به او ، ...  
به سوی درهای بسته بدو ،  
... چون : ....  
خدای تو و یوسف یکی ست ...  
خدا همین جاست کنار تو ....

---

توقعات امام زمان از شیعیان  
پرهیز از افراط و تفریط:  
امام زمام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در توقیعی می فرمایند:

«تقوا پیشه کنید، تسلیم ما باشید و کار را به ما واگذارید که بر ماست شما را از سرچشمه سیراب بیرون آوریم چنانکه بردن شما به سرچشمه از سوی ما بود... به سمت راست میل نکنید و به سوی چپ نیز منحرف نشوید.» (۱)

توجه به آن حضرت همراه با محبت

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در توفیق شریفی خطاب به شیعیان می فرمایند: «توجه خود را همراه با محبت و دوستی به سوی ما قرار دهید و در مسیر دستورات روشن و قطعی دین حرکت کنید که همانا من برای شما خیر خواهی می کنم و خداوند گواه است بر من و شما و اگر نبود علاقه ما به نیکو بودن شما و رحمت و مهربانیمان بر شما، به سخن گفتن با شما نمی پرداختیم.» (۲)

ولایت حضرت علی (علیه السلام)

در تشریح مرحوم علی بغدادی (رحمت الله علیه) در مسیر کاظمین، ایشان پرسش هایی را از محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می پرسد از جمله می گوید:

پرسیدم: «روزی نزد مرحوم شیخ عبدالرزاق که مدرس حوزه بود، رفتم. شنیدم که بر روی منبر می گفت: کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شب ها را به عبادت به سر برد و چهل حج عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد ولی از دوستان و محبان و موالیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) نباشد برای او چیزی محسوب نمی شود.»



امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) فرمودند: «آری والله برای او چیزی نیست.»

توسل به حضرت زینب (علیه السلام) جهت تعجیل در فرج در تشریف آقا شیخ حسن سامرای (رحمت الله علیه) در سرداب مقدس، حضرت فرمودند: «به شیعیان و دوستان ما بگوئید که خدا را قسم دهند به حق عمه ام حضرت زینب (علیه السلام) که فرج مرا نزدیک گرداند.» (۳)

عرضه اعمال به محضر مقدس امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) در تشریف مرحوم شیخ محمد طاهر نجفی (رحمت الله علیه) خادم مسجد کوفه، حضرت می فرمایند: «آیا ما شما را هر روز رعایت نمی کنیم؟ آیا اعمال شما بر ما عرضه نمی شود؟»

شیعیان چرا ما را نمی خواهند؟!

مرحوم حاج محمد علی فشندی تهرانی (رحمت الله علیه) می گوید که در مسجد جمکران سیدی نورانی را دیدم، با خود گفتم این سید در این هوای گرم تابستانی از راه رسیده و تشنه است ظرف آبی به دست او دادم تا بنوشد و گفتم: آقا! شما از خدا بخواهید تا فرج امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) نزدیک گردد. حضرت فرمودند: «شیعیان ما به اندازه آب خوردنی ما را نمی خواهند. اگر بخواهند و دعا کنند فرج ما می رسد.»

## اخلاص در عمل

یکی از علمای بزرگ اصفهانی می گوید: «شبی در عالم رؤیا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دیدم. به ایشان عرض کردم چه کنم که به شما نزدیک شوم؟» فرمودند: «عملت را عمل امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار بده.» من به ذهنم رسید که یعنی در مورد هر کاری بین اگر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این کار را می کند تو هم انجام بده. پرسیدم: «چه کنم که در این امر موفق باشم؟!» فرمود: «الاخلاص فی العمل؛ یعنی، در کارهای خود اخلاص داشته باش.» (۴)

### بردباری و شکیبایی

در تشریف مرحوم سید کریم پینه دوز (رحمت الله علیه) از اخیار تهران که در خانه اجاره ای زندگی می کرده است و با پایان یافتن مدت اجاره دچار رنج و زحمت می گردد ضمن اینکه به او بشارت می دهند، نگران نباشید منزل درست می شود می فرمایند: «دوستان ما باید در فراز و نشیب ها شکیبا و بردبار باشند.» (۵)

### تحصیل معارف اهل بیت (علیه السلام)

مرحوم آیت الله میرزا مهدی اصفهانی (رحمت الله علیه) که سال ها در نجف اشرف نزد علمای بزرگ دانش آموخته بود و اجازه اجتهاد از مرحوم آیت الله نایینی (رحمت الله علیه) داشت و به دنبال درک حقایق، مباحث فلسفه را نزد استادان فن تا بالاترین رتبه خوانده بود؛ می گوید: «دیدم دلم آرام نگرفته و به درک حقایق عالم توفیق نیافته ام. رو به عرفان آوردن و مدتی از محضر

استاد عارفان و سالکان آقا سید احمد کربلایی (رحمت الله علیه) استفاده می کردم تا از نظر ایشان به حد کمال قطبیت و فناء فی الله رسیدم. اما دیدم این مطالب و این رفتارها با ظواهر قرآن و سخنان اهل بیت علیهم السلام موافق نیست و به آرامش و اطمینان قلب نرسیده بودم.» مرحوم میرزا مهدی اصفهانی (رحمت الله علیه) تنها راه نجات را در توسل به پیشگاه حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می بیند، به همین جهت می گوید: «خود را از بافته های فلاسفه و افکار عرفان خالی کردم و با کمال اخلاص و توبه به آن حضرت توسل پیدا کردم. روزی در وادی السلام نزد قبر حضرت هود و صالح علیهما السلام در حال تضرع و توسل بودن که حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را مشاهده کردم.» ایشان فرمودند: «طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِلْإِنْكَارِ نَا وَ قَدْ أَقَامَنِي اللهُ وَ اَنَا الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ؛ یعنی، جست و جوی معارف و شناخت طریق از غیر مسیر ما اهل بیت طهارت مساوی است با انکار ما و همانا خداوند مرا برای هدایت بشر برپا داشته است و من حجه بن الحسن هستم.» مرحوم اصفهانی (رحمت الله علیه) می گوید: «پس از آن از فلسفه و عرفان بیزاری جست و تمامی نوشته های خود را در این موارد به رودخانه ریختم و به سوی قرآن و احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی آوردم.»

کمک به مردم

در توقیعی شریف، به مرحوم آیت الله العظمی حاج سید ابوالحسن اصفهانی (رحمت الله علیه) دستور دادند: «أَرْخِصْ نَفْسَكَ وَ أَقْبِلْ مَجْلِسَكَ فِي الدَّهْلِيزِ

واقضِ النَّاسِ نَحْنُ نُنْصِرُكُ؛ یعنی، خودت را برای مردم ارزان کن! و در دسترس همه قرار بده و محل نشستن خود را در دهلیز خانه ات قرار بده تا مردم سریع و آسان با تو ارتباط داشته باشند و حاجت های مردم را بر آورد، ما یاریت می کنیم.» (۶)

توجه به پدر و مادر

در احوالات یکی از محبان و شیعیان آمده که پدر پیری داشت و بسیار به او خدمت می کرد. ایشان شب های چهارشنبه به مسجد سهله می رفت اما پس از مدتی این کار را ترک نمود. دلیل آن را پرسیدند، گفت چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفتم در شب آخر نزدیک مغرب تنها به مسجد سهله می رفتم عرب بیابانی را دیدم سوار بر اسب که سه بار به من فرمود: «از پدرت مراقبت کن.» من فهمیدم که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) راضی نیستند من پدرم را بگذرام و به مسجد سهله بروم. (۷)

توسل به قمر بنی هاشم (علیه السلام)

از مرحوم آیت الله مرعشی نجفی (رحمت الله علیه) نقل شده است که یکی از علمای نجف اشرف که به قم آمده بود می گفت: «مدتی برای رفع مشکلی به مسجد جمکران می رفتم و نتیجه نمی گرفتم روزی هنگام نماز دلم شکست و عرض کردم مولا جان! آیا بد نیست با وجود امام معصوم (علیه السلام) به علمدار کربلا قمر بنی هاشم (علیه السلام) متوسل شوم و او را در نزد خدا شفیع قرار دهم؟!» در حالتی میان خواب و بیداری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمودند: «نه تنها بد نیست و ناراحت نمی شوم بلکه شما

را راهنمایی می کنم که چون خواستی از حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) حاجت بخواهی این چنین بگو: یا أباالغوث ادر کنی.» (۸)

احترام به قرآن

در تشریفی که برای مرحوم حاج شیخ محمدحسن مولوی قندهاری در حرم مطهر ابوالفضل العباس (علیه السلام) روی داده است ایشان می گوید دیدم قرآنی روی زمین بر سر راه افتاده است به من فرمودند: «هوشیار باش و به قرآن احترام کن. من خم شدم و قرآن را برداشتم و بوسیدم و در قفسه گذاشتم.» (۹)

خدمت به محرومان

آقای محمد علی برهانی می گوید در خرداد ۱۳۵۸ هـ.ق برای رسیدگی به مردم محروم منطقه فریدن رفته بودم. هنگام بازگشت ماشین خراب شد و در بیابان تنها ماندم. دیدم چاره جز توسل به مولایم حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیست، به آن حضرت متوسل شدن و گفتم: «یا اباصالح المهدی! ادر کنی.» ناگهان وجود مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشریف آوردند و ضمن بشارت به آمدن وسیله نقلیه فرمود: «ما هم اینجا رفت و آمد می کنیم. شما هم خیلی مأجورید چون خدمت به محرومین می کنید. و این روش جدّم حضرت علی (علیه السلام) است. تا می توانید در حدّ تمکّن به این طبقه خدمت کنید و دست از این کار بردارید که کار خوبی است.» (۱۰)

## روضه حضرت ابوالفضل (ع)

در تشرّف آقای محمد علی فشندی تهرانی (رحمت الله علیه) پس از اینکه نماز امام حسین (علیه السلام) در شب هشتم ذیحجه را به او یاد می دهند حاج محمد علی می پرسد: «فردا شب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در چادرهای حجاج می آید و به آنان نظر دارد؟» فرمود: «در چادر شما می آیند چون فردا شب مصیبت عمویم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در آن خوانده می شود.» (۱۱)

ایران شیعه، خانه ماست

مرحوم آیت الله میرزا محمد حسن نائینی (رحمت الله علیه) در دوران جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط قوای انگلیس و روس خیلی نگران بودند از این که کشور دوستداران امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از بین برود و سقوط کند. شبی به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متوسل می شود و در خواب می بیند دیواری است به شکل نقشه ایران که شکست برداشته و خم شده است و در زیر این دیوار تعدادی زن و بچه نشسته اند و دیوار دارد روی سر آنها خراب می شود. مرحوم نائینی چون این صحنه را می بیند بسیار نگران می شود و فریاد می زند: «خدایا، این وضع به کجا خواهد انجامید؟» در همین حال می بیند حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشریف آوردند و با دست مبارکشان دیوار را که در حال افتادن بود گرفتند و بلند کردند و دوباره سر جایش قرار دادند و فرمودند: «اینجا (ایران

شیعه)، خانه ما است. می شکنند، خم می شود، خطر است ولی ما نمی گذاریم  
سقوط کند ما نگهش می داریم.» (۱۲)

مواظبت بر قرائت و خواندن قرآن

در تشرّف شیخ محمد حسن مازندرانی که به بیماری سل مبتلا بوده است او را  
شفا می دهند و به او می فرمایند: «بر تو باد به مواظبت بر قرائت قرآن. (۱۳)

پی نوشتها:

(۱) بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۹

(۲) بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۹

(۳) شیفتگان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ج ۱، ص

۱۸۴-۲۵۱

(۴) شیفتگان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ج ۱، ص ۲۶۱

(۵) کرامات العالمین، ص ۱۱۸

(۶) شیفتگان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ج ۶، ص ۱۹۸

(۷) نجم الثاقب، ص ۲۸۴

(۸) توجهات حضرت ولی عصر، ص ۱۶۰

(۹) ملاقات با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۳۳۰

(۱۰) شیفتگان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ج ۱، ص ۱۱۳

(۱۱) شیفتگان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ج ۱، ص ۱۴۹

(۱۲) ملاقات با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ص ۱۳۷

(۱۳) برکات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۳۰۶

کشایش و ظهور از منظر آیت‌الله بهجت (رحمت‌الله علیه)؛ چرا امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از مؤمنان گلایه دارد؟

ما مثل گروهی هستیم که رئیس خود را حبس نموده و خود تصمیم جنگ یا صلح اتخاذ می‌کند. می‌دانیم اگر بیاید مشکلات را حل می‌کند ولی باز او را محبوس کرده‌ایم.

پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) در حدیثی که در منابع معتبر و مستند شیعه و سنی آمده، فرموده است: «أفضل الأعمال أمتی إنتظار الفرج؛ برترین اعمال امت من، انتظار فرج است.» با این وجود هنوز هم گاهی در حل مشکلات فردی، خانوادگی و اجتماعی دست به دامن ابزارها و روش‌هایی غیر از توجه به ضرورت فرج و ظهور امام زمان علیه السلام هستیم. این بی‌توجهی ما به اندازه‌ای است که علما و دانشمندان دینی و اهل دل که از قلب مبارک آن امام معصوم و صاحب زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف باخبر می‌شوند، ضمن هشدارها و یادآوری توجه به آن حضرت، از ما بابت این غفلت گلایه دارند. چنانکه در سخنان و گفتارهای آیت‌الله العظمی بهجت رحمه‌الله علیه، نمونه‌های زیادی از این هشدارها و گلایه‌ها مشاهده می‌شود.

آیا ما منتظریم؟

ائمه ما علیهم السلام هزار سال پیش خبر داده‌اند که گرفتاری و ابتلائات برای اهل ایمان به حدی خواهد بود که عده کثیری از آنان از ایمان خارج می‌گردند. آیا خروج از ایمان، خروج از ابتلائات را هم به دنبال دارد؟! آیا ما از منتظرین امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف هستیم؟! آیا ما



می‌خواهیم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند؟! آیا ما به ظهورش راضی هستیم؟ آیا آن حضرت از کارهای ما راضی است؟ آیا آن حضرت راضی است که مالش را در مواردی مصرف کنیم که گویا مال آن حضرت نیست؟ آیا آن حضرت راضی است که در ترویج مذاق او و پدران‌ش علیهم السلام، تقصیر و کوتاهی نماییم و یا آن را ترک کنیم؟  
آشنایی با یک حدیث عجیب؛ سر اینکه پیامبران و مؤمنین به گرفتاری‌ها مبتلا می‌شوند

برای من دعا کنید!

حضرت غائب عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای بالاترین علوم است و اسم اعظم بیش از همه در نزد خود آن حضرت است. با این همه، به هر کس که در خواب یا بیداری به حضورش مشرف شده، فرموده است: برای من دعا کنید! در حالی که مرده را زنده می‌کند، خود در زندان وسیع به سر می‌برد، اما در مورد حق ندارد، هرچند برای دیگران مخصوصاً در امور فردیه عنایت خاصی دارد؛ اما امور اجتماعی که مربوط به خود آن حضرت است، خیر!  
خدا کند ارتباط شیعه و اهل ایمان با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قوت بگیرد تا در جای صبر، صبر و تحمل کنند. این حدیث از طرق عامه نیز وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «أفضل الأعمال أمتی إنتظار الفرج؛ برترین اعمال امت من، انتظار فرج است.»  
ما رئیس خود را زندانی کرده‌ایم

ما مثل طایفه و گروهی هستیم که رئیس خود را حبس نموده است و در بلایا، خود تصمیم جنگ و یا صلح را اتخاذ می‌کند. خودمان کرده‌ایم و اجازه نمی‌دهیم بیاید قضا یا را حل کند، با اینکه می‌دانیم اگر بیاید می‌تواند مشکلات را حل کند، ولی باز او را محبوس کرده‌ایم.

بنابراین اگر میلیون‌ها نفر هم با او موافق باشند، او مثل شخص وحید و تنها است که هیچ ناصر و معین و یار و یابوری ندارد. زیرا ما در بیداری درست به وظیفه خود عمل نمی‌کنیم، با این حال منتظر هستیم که بیدار شویم و تهجد به‌جا آوریم. اگر توفیق شامل حال انسان گردد، از خواب بیدار می‌شود و مشغول تهجد می‌گردد. ولی اگر توفیق نباشد، چنانچه بیدار هم بشود از آن‌ها بهره نمی‌برد.

**دوستان ما ناراحت نیستند!**

هر دقیقه‌ای که می‌گذرد جایگزین و عوض ندارد، از دست رفته و گذشته است و دیگر بر نمی‌گردد. ای کاش اگر خانه و در خانه را نمی‌دانیم، کوچه را می‌دانستیم.

حاج محمدعلی فشندی رحمه‌الله هنگام تشریف به محضر حضرت صاحب امام عجل‌الله‌تعالی فرجه الشریف عرض می‌کند: مردم دعای توسل می‌خوانند و در انتظار شما هستند و شما را می‌خواهند و دوستان شما ناراحت‌اند. حضرت می‌فرماید: دوستان ما ناراحت نیستند!

ای کاش می‌نشستیم و درباره اینکه حضرت غائب علیه السلام چه وقت ظهور می‌کند، با هم گفت‌وگو می‌کردیم، تا حداقل از منتظرین فرج باشیم. اشخاصی

را می‌خواهند که تنها برای آن حضرت باشند. کسانی منتظر فرج هستند که برای خدا و در راه خدا منتظر آن حضرت باشند، نه برای بر آوردن حاجات شخصی خود. چرا ما حداقل مانند نصاری که در مواقع تحیر با انجیل ارتباط دارند، با آن حضرت ارتباط برقرار نمی‌کنیم!؟

درخواست های ساده امام زمان از شیعیان

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) درخواست‌هایی از شیعیانشان دارند که بسیار ساده است و اکثراً هم مربوط به بحث دعا برای ظهورشان میشود مثلاً حضرت در روایتی فرموده‌اند:

به شیعیان و دوستان ما بگویید که خدا را به حق عمّه‌ام حضرت زینب (سلام الله) قسم دهند که فرج را نزدیک گرداند. (شیفتگان مهدی، ج ۱، ص ۲۵۱) حالا خدا و کیلی ما چند بار خدا را به حق عمه جان امام عصر، زینب کبری قسم داده‌ایم که فرج را برساند وقتی امام دعا برای فرج را اینگونه می‌خواهد حتماً علتی دارد و حتماً تأثیر بیشتری دارد که امام اینگونه می‌فرمایند.

خواسته امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

در برخی روایات، دعا برای فرج از حقوق اهل بیت (علیه السلام) بر شیعیان شمرده شده است؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) فرموده‌اند:

همانا از حقوق ما بر شیعیان این است که بعد از هر نماز واجب، دست‌هایشان را بر چانه گذاشته و سه مرتبه بگویند:

يَا رَبِّ مُحَمَّدٍ عَجَلِ فَرَجِ آلِ مُحَمَّدٍ.

يَا رَبِّ مُحَمَّدٍ احْفَظْ غَيْبَهُ مُحَمَّدٍ.

يَا رَبِّ مُحَمَّدٍ اِنْتَقِمِ لَابْنِهِ مُحَمَّدٍ.

ای پروردگار محمد (صلی الله علیه و آله)، فرج و گشایش امور آل محمد را تعجیل فرما.

ای پروردگار محمد (صلی الله علیه و آله)، محافظت کن (دین را در) غیبت محمد (صلی الله علیه و آله)

ای پروردگار محمد (صلی الله علیه و آله)، انتقام دختر محمد (صلی الله علیه و آله) را بگیر. (صحیفه مهدیه، ص ۱۹۵)

اما کدامیک از ما این دعا را که معصوم دستور فرموده‌اند و امر کرده‌اند از حقوق ما بر شیعیانمان است تا به حال انجام داده‌ایم؟! اصلاً خیلی از این مطلب به گوش ما هم نخورده بود.

یکی دیگر از سفارشات امام عصر به جا آوردن سجده شکر حداقل بعد از هر نماز می‌باشد ایشان در روایتی چنین می‌فرمایند:  
سجده الشکر من الزم السنن و اوجبها.

سجده شکر از لازمترین و بایسته‌ترین مستحبات است. (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۶۱)

کیفیت و نحوه انجام سجده سهو در مفاتیح ذکر گردید حال با خودتان ببینید چند مرتبه تا به حال این سفارش امام زمانتان را انجام داده‌اید.

اما دیگر درخواست امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواندن زیارت عاشورا است. چنانکه در ملاقاتی که سید رشتی با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) داشته‌اند؛ امام زمان به سید رشتی می‌فرمایند: که چرا عاشورا

نمی‌خوانید؟ و بعد سه بار می‌فرمایند عاشورا، عاشورا، عاشورا. (مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی)

و امام صادق (علیه السلام) در رابطه با زیارت عاشورا به صفوان فرمودند:

«زیارت عاشورا را بخوان و از آن مواظبت کن، به درستی که من چند چیز را برای خواننده‌ی آن تضمین می‌کنم:

۱- زیارتش قبول می‌شود.

۲- سعی و کوشش او مشکور می‌باشد.

۳- حاجات او هر چه باشد از طرف خداوند بزرگ بر آورده می‌شود و ناامید از درگاه خدا برنگردد.»

سپس فرمود: «ای صفوان، هر گاه برای تو به سوی خداوند متعال حاجتی روی

داد، پس به وسیله‌ی این زیارت از هر جا و هر مکانی که هستی، به سوی آن

حضرت توجه کن و این دعا را بخوان و حاجت را از پروردگار بخواه که

بر آورده می‌شود و خداوند وعده‌ی خود را خلاف نخواهد کرد.»

(بحار الانوار، جلد ۹۸، ص ۳۰۰)

و دیگر خواسته‌های امام زمان از ما خواندن زیارت جامعه و نماز نافله

می‌باشد. کدامیک را انجام می‌دهیم؟!!

اما مهمترین وظیفه شیعه از بین تمامی اینها دعا برای فرج امامش است که این

دعا از واجبات دینی در زمان غیبت معصوم است چنانکه امام جواد (علیه

السلام) می‌فرمایند: مهدی ما آن امام هدایت‌گری است که واجب است در

دوران غیبت انتظار او را کشید و در زمان ظهور از او اطاعت کرد. (کمال الدین ج ۲، ص ۳۷۷)

و فرمایش امام حسن مجتبی (علیه السلام) به مرحوم فقیه ایمانی که دعا برای فرج را مثل نمازهای پنج گانه واجب دانسته‌اند نیز مؤید این معناست. (مکیال المکارم ج ۱، ص ۳۳۳)

دعا برای ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از راه‌های نجات در دوران ظلمانی غیبت نیز هست؛ زیرا امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمودند:

سوگند به خدا – فرزندانم – دارای غیبتی خواهد بود که هیچ کس در آن دوران از هلاکت و نابودی رهایی نمی‌یابد، مگر کسی که خداوند او را بر اعتقاد به امامت وی استوار ساخته و بر دعا برای تعجیل ظهور آن حضرت توفیقش ببخشد. (کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۸)

یعنی اولاً دعا کردن برای فرج از راه‌های نجات از هلاکت و گمراهی در زمان غیبت است و دوماً دعا برای ظهور یک توفیق است که خدا نصیب انسان می‌کند و شاید نصیب همه کس نشود.

وقتی بحث از ظهور به میان می‌آید برخی می‌گویند: «امام زمان به این زودی‌ها نمی‌آید»

این گونه اظهار نظرها، خلاف روایات متعددی است که به ما امر می‌کند هر صبح و شام منتظر فرج باشیم و تأکید می‌کند که ظهور به طور ناگهانی و زمانی که مردم گمان نمی‌برند صورت خواهد پذیرفت. محبت و علاقه به امام نیز

اقتضا دارد که ما ظهور را دیر نپنداریم؛ زیرا غیبت، دوران تنهایی، دل شکستگی و غصب حقّ امام است. آیا اگر فردی از عزیزان ما به زندان افتاده باشد یا به سفر رفته و بازنگشته باشد، تحمل آن را داریم که کسی بگوید: «بی خود منتظر نباشید؛ به این زودی‌ها نخواهد آمد!» در برابر چنین سخنانی، چه واکنشی نشان خواهیم داد؟

بعضی دیگر می‌گویند ما گنهکاریم چه فایده‌ای برای ظهور دعا کنیم دعای ما مستجاب نمی‌شود. اگر بنا بود دعای گناهکاران مستجاب نشود و از درگاه رحمت الهی مأیوس شویم، خداوند باب توبه را پیش روی بندگان خویش نمی‌گشود. مگر قرآن نمی‌فرماید که حسنات، سیئات را از بین می‌برد؟ آیا حسنه‌ای بالاتر از دعا برای فرج که افضل اعمال در دوران غیبت شمرده شده سراغ دارید؟

---

نگرانی‌های امام زمان (عج) از شیعیان  
حجاب و عفت:

مرحوم آیت الله سید محمدباقر مجتهد سیستانی (رحمت الله علیه) پدر آیت الله سید علی سیستانی تصمیم می‌گیرد برای تشرّف به محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چهل جمعه در مساجد شهر مشهد زیارت عاشورا بخواند. در یکی از جمعه‌های آخر، نوری را از خانه‌ای نزدیک به مسجد مشاهده می‌کند. به سوی خانه می‌رود می‌بیند حضرت ولی عصر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در یکی از اتاق‌های آن خانه تشریف دارند و در میان اتاق جنازه‌ای قرار دارد که پارچه‌ای سفید روی آن کشیده شده

است. ایشان می گوید هنگامی که وارد شدم اشک می ریختم سلام کردم، حضرت به من فرمود: «چرا اینگونه به دنبال من می گردی و این رنج ها را متحمل می شوی؟! مثل این باشید- اشاره به آن جنازه کردند- تا من دنبال شما بیایم!»

بعد فرمودند: «این بانویی است که در دوره کشف حجاب- در زمان رضا خان پهلوی- هفت سال از خانه بیرون نیامد تا چشم نامحرم به او نیفتد.» (۱)  
رعایت حلال و حرام در زندگی

یکی دیگر از نگرانی های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بی توجهی مردم به حلال و حرام است. یکی از دانشمندان مدت ها در آرزوی زیارت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود، برای رسیدن به این هدف زحمت های فراوان کشید از جمله علم جفر آموخته و چله نشینی کرده و چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفته بود. اما هر چه می کوشید راه به جایی نمی برد تا به او گفتند: دیدار امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای تو ممکن نیست مگر در فلان شهر. او حدود ۳۷ روز در آن شهر می ماند تا در بازار آهنگرها کنار دکان پیرمردی قفل ساز هنگامی به محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شرفیاب می شود که آن حضرت در کنار پیرمرد قفل ساز نشسته و با او گرم گرفته بودند و سخن می گفتند. در همین حال می بیند پیرزنی ناتوان و قد خمیده، عصا زنان آمده و با دست لرزان قفلی را نشان داد و گفت: «برای رضای خدا این قفل را به مبلغ سه شاهی از من بخرید. من سه شاهی پول نیاز دارم.»



پیرمرد با کمال سادگی گفت: «این قفل دو عباسی و هشت شاهی ارزش دارد، من آن را به هفت شاهی می خرم زیرا در معامله دو عباسی بیش از یک شاهی منفعت بردن بی انصافی است.» پیرزن با ناباوری گفت: «من التماس کرده ام اما هیچ کس راضی نشد این قفل را به سه شاهی از من خریداری کند.» سرانجام پیرمرد هفت شاهی پول به آن زن داد و قفل را خرید هنگامی که پیرزن رفت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به من فرمود: «آقای عزیز! دیدی؟ اینطور باشید تا ما به سراغ شما بیاییم. چله نشینی لازم نیست، علم جفر سودی ندارد، علم سالم داشته باشید و مسلمان باشید. در تمام این شهر من این پیرمرد را انتخاب کرده ام چون دین دارد و خدا را می شناسد، هفته ای بر او نمی گذرد مگر اینکه من به سراغ او می آیم و از او دلجویی و احوال پرسی می کنم.» (۲)

بی توجهی شیعیان به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مرحوم حاج محمدعلی فشندی تهرانی می گوید که در مسجد جمکران سیدی نورانی را دیدم با خود گفتم این سید در این هوای گرم تابستانی از راه رسیده و تشنه است ظرف آبی به دست او دادم تا بنوشد و گفتم: «آقا! شما از خدا بخواهید تا فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نزدیک گردد.» فرمودند: «شیعیان ما به اندازه آب خوردنی ما را نمی خواهند، اگر بخواهند و دعا کنند فرج ما می رسد.» (۳)

**اعمال ناپسند و بی توجهی به عرضه اعمال**

در تشرّف مرحوم شیخ محمدطاهر نجفی، خادم مسجد کوفه، می فرمایند:  
«آیا ما شما را هر روز رعایت نمی کنیم؟ آیا اعمال شما بر ما عرضه نمی شود؟  
چرا شیعیان برای فرج ما دعا نمی کنند؟» (۴)

آقامیرزا محمدباقر اصفهانی می گوید که شبی در خواب گویا مولایم حضرت  
امام حسن مجتبی (علیه السلام) را دیدم که به من فرمودند: «روی منبرها به  
مردم بگویند که توبه کنید و برای فرج حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه  
الشریف) دعا نمائید و بدانید این دعا مثل نماز میت واجب کفایی نیست بلکه  
مانند نمازهای یومیّه بر تمام مکلفین واجب است.» (۵)

در تشرّف آقا شیخ حسین سامرایی در سرداب مقدس فرمودند: «به شیعیان و  
دوستان ما بگویند که خدا را قسم بدهند به حق عمه ام حضرت زینب (علیها  
سلام) که فرج را نزدیک گرداند.» (۶)

در تشرّف مرحوم آیت الله حاج سید محمد - فرزند آیت الله سید جمال الدین  
گلپایگانی (رحمت الله علیه) - امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)  
فرمودند: «از علایم ظهور فقط علامات حتمی مانده است و چه بسا آنها نیز در  
مدتی کوتاه به وقوع بپیوندد. شما برای فرج من دعا کنید.» (۷)

در تشرّف دیگری که یکی از علماء به محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه  
الشریف) پیدا کرده بود آن حضرت فرمودند: «به آنان بگو که برای فرج من  
دعا کنید تا خدا مرا از زندان غیبت نجات دهد.» (۸)

کسی که آنچه را از اموال ما در دست او است حلال می داند و بدون اجازه ما در آنها تصرف می کند، همانند تصرفی که در مال خود می کند، ملعون است و در روز قیامت از دشمنان ما محسوب می گردد

همکاری شیعیان با ظالمان و ستمگران

شیخ عبدالحسین حویزای می گوید مردی به نام میرزا احمد رئیس شهرداری نجف اشرف بود، او مرد متدین و خوبی بود که به اجبار او را شهردار کرده بودند. شبی در عالم رؤیا به محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مشرف شدن و دیدم که رئیس شهرداری نجف نزد ایشان حاضر است حضرت با تندی به او فرمودند: «چرا داخل شغل حکومتی شدی و اسم خود را در زمره آنها محسوب داشتی؟» بعد مطلبی فرمودند که آن مرد متوجه نشد من خواستم گفته حضرت را به او بفهمانم. گفتم حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرمایند: **وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ تَلَمَّوْا فَتَمَّسِكُمُ النَّارُ؛** یعنی، به سوی ستمگران میل نکنید به آنان تکیه ننمایید که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد.» وقتی این جمله را گفتم، حضرت رو به من کرد و فرمود: «پس تو چرا مدح می کنی؟» عرض کردم: «تقیه می کنم.» حضرت دست مبارک را به دهان گذاشتند و به عنوان انکار سخن من با تبسم فرمودند: «تقیه! تقیه! تقیه! — یعنی تو از روی خوف و تقیه مدح نمی کنی — هفت روز بیشتر از عمر تو باقی نیست فردا برو و مهر حکومتی را رد کن.» (۹)

## تحصیل معارف از طریق غیر مشروع

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرماید: «طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقَتِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِلْاِنْكَارِنَا؛ یعنی، بدست آوردن معارف جز از طریق ما خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مساوی با انکار ماست.» (۱۰) گناه شیعیان

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرمایند: «نادان ها و کم خردان شیعه و کسانی که به اندازه پر و بال پشه دین ندارند- با رفتار و گفتار ناشایست خود- ما را آزار می دهند.» (۱۱)

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرمایند: «به خدا پناه می برم از کوری بعد از بینایی و از گمراهی بعد از هدایت.» (۱۲) پرهیز از تصرف اموال معصوم (علیه السلام)

از توفیق شریفی که به وسیله ی نایب دوّم ابوجعفر محمد بن عثمان از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسیده است، آن حضرت در مورد خمس که باید به فقیه جامع الشرایط پرداخت شود، می فرماید: «کسی که آنچه را از اموال ما در دست او است حلال می داند و بدون اجازه ما در آنها تصرف می کند، همانند تصرفی که در مال خود می کند، ملعون است و در روز قیامت از دشمنان ما محسوب می گردد.» (۱۳)

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در توفیق شریفی می فرمایند: «هر کس در اموال مربوط به ما تصرف کند و بخورد، بدرستی که آتش را در شکم خود وارد کرده است و به زودی در آتش افروخته وارد خواهد شد.» (۱۴)

ایشان می فرماید: «وقتی برای هیچ کس جایز نباشد که در مال دیگران بدون اجازه آنان تصرف کند چگونه این کار در مال ما جایز می شود؟» (۱۵)  
در توقیع دیگر می فرماید: «لعنت خداوند و ملائکه و تمامی مردم بر کسی که یک درهم از مال ما را حلال بداند و در آن تصرف کند.» (۱۶)  
پی نوشتها:

(۱) شیفتگان حضرت مهدی ، ج ۳ ، ص ۱۵۸.

(۲) ملاقات با امام عصر ، ص ۲۶۸.

(۳) شیفتگان حضرت مهدی ، ج ۱ ، ص ۱۵۵.

(۴) برکات حضرت ولی عصر ، ص ۳۵.

(۵) ملاقات با امام عصر ، ص ۸۷.

(۶) ملاقات با حضرت مهدی ، ج ۱ ، ص ۲۵۱.

(۷) شیفتگان حضرت مهدی ، ج ۱ ، ص ۱۸۴.

(۸) کرامات الصالحین ، ص ۱۷۴.

(۹) برکات حضرت ولی عصر ، ص ۳۶۱.

(۱۰) صحیفه المهدی ، ص ۳۳۴.

(۱۱) احتجاج ، ج ۲ ، ص ۴۷۴.

(۱۲) الخرائج ، ج ۳ ، ص ۱۱۱۰.

(۱۳) کمال الدین ، ص ۵۲۰.

(۱۴) کمال الدین ، ص ۵۲۰.

(۱۵) کمال الدین ، ص ۵۲۱.

توصیه‌های امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خطاب به شیعیان و پیروان اهل بیت (علیه السلام) به نقل از کتاب مهدی موعود اثر مرحوم علامه مجلسی

آنچه در پی می آید توصیه‌هایی است که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خطاب به شیعیان و پیروان اهل بیت (علیه السلام) فرموده‌اند. برآستی، چقدر به اینها عمل می‌کنیم؟

۱. از خداوند - جل جلاله - بترسید و تقوا پیشه کنید.

۲. به ما در بیرون آوردن شما از فتنه و امتحانی که بر شما روی آورده است کمک کنید.

۳. عهد می‌کنم که هر کدام از شیعیان که راه تقوا را در پیش گیرد و هر آنچه که لازم است (و حق خداست) از مال خود خارج کند، از فتنه‌ی گمراه‌کننده و رنج‌های ظلمانی در امان باشد.

۴. هر کدام از شیعیان، در بخشش اموالی که خداوند به او داده به کسانی که خداوند فرمان داده است بخل ورزد، در دنیا و آخرت زیانکار خواهد بود.

۵. اگر شیعیان ما در وفا نمودن به عهد و پیمانی که از ایشان گرفته شد، همسو و یک‌دل شوند، دیدار ما از ایشان به تأخیر نخواهد افتاد.

۶. ظهور ما به تأخیر نیفتاده مگر به سبب اعمال ناپسندی که از ایشان سر می‌زند و خبر آنها به ما می‌رسد.

(توقیع به شیخ مفید)

۷. از خدا بترسید؛ و از ما اطاعت کنید؛ و از راه راست منحرف نگردید.

۸. نیت خود را - مطابق سنت آشکاری که به شما گفتیم - با دوستی، به سوی ما برگردانید.

(توقیع به ابن ابی‌غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان)

۹. اموال شما (خمس و زکات) را قبول نمی‌کنیم مگر اینکه پاک و طاهر

باشد... هر کس می‌خواهد عمل کند و هر که نخواهد نکند؛ چرا که ما به آنچه شما دارید نیازی نداریم.

۱۰. ظهور و فرج در دست خداست و کسانی که وقت برای آن تعیین می‌کنند "دروغگو" هستند.

۱۱. در مسایلی که روی می‌دهد به فقهاء مراجعه کنید؛ زیرا که ایشان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم بر ایشان.

۱۲. منتفع شدن از من در ایام غیبت، مانند استفاده از خورشید است زمانی که ابر روی آن را پوشانده باشد.

۱۳. درباره چیزهایی که به درد شما نمی‌خورد سؤال نکنید، و در دانستن چیزهایی که از دانستن آنها معاف شده‌اید خود را به سختی نیاندازید.

۱۴. برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید؛ چرا که همین فرج شماست.  
(توقیع به اسحاق بن یعقوب)

۱۵. هر کس بدون اجازه ما در اموال مربوط به ما (خمس، زکات و وقف) تصرف کند، از جمله ظالمین است و ما در روز قیامت شاکی او خواهیم بود.  
(توقیع به محمد بن جعفر اسدی)

۱۶. آیا نمی‌دانید که خداوند از زمان حضرت آدم تا حال، برای مردم ملجأ و پناهی قرار داده که به ایشان پناه برند و راهنمایی تعیین کرده که به سبب آنها هدایت یابند. هر زمان که نشانه‌ای از آنان پنهان شد نشانه‌ی دیگر آشکار گردید و هر وقت که ستاره‌ای از ایشان غروب کرد ستاره‌ی دیگر طلوع نمود؛ و وقتی که خدای عزوجل امام حسن عسکری (علیه السلام) را به سوی خود برد گمان ننمایید که واسطه میان خود و مخلوقاتش را قطع نموده است. هرگز چنین چیزی نشده و نخواهد شد تا وقتی که قیامت برپا شود.  
(توقیع به محمد بن ابراهیم بن مهزیار)

۱۷. آیا نمی‌دانید که روی زمین از حجت خدا خالی نمی‌گردد؛ خواه آن حجت، ظاهر باشد و خواه پنهان.

۱۸. مردم پیروی از خواهش‌های نفسانی را از خود دور کنند؛ و همانگونه که [پیش از غیبت] رفتار می‌نمودند رفتار کنند؛ و امری که از آنان پوشیده و پنهان شده است را جستجو نمایند... و بدانند که حق با ما و در نزد ماست.  
(توقیع به عمری و پسرش)

توضیح:

توقیع، در لغت به معنای "امضاء، نامه و فرمان"، و در اصطلاح حدیثی به معنای "بخشی از نوشته‌های ائمه اطهار علیهم السلام" است. بیشتر توقیعات از



سوی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صادر گردیده است. واژه توقيع نخستین بار در روایتی از امام کاظم (علیه السلام) به معنای یادداشتی که امام در زیر یک نامه نوشته دیده شده است. امروزه وقتی سخنی از «توقيع» به میان می آید، ذهن به توقیعات حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) منصرف می گردد.

ارسال توقیعات برای شیعیان، معمولاً توسط وکلای امام صورت می گرفت. نواب اربعه امام عصر و کیلانی در شهرهای مختلف داشتند که توقیعات از طریق آنها انتشار می یافت.

در کتاب کمال الدین شیخ صدوق، غیبت شیخ طوسی، احتجاج طبرسی و بحار الانوار مجلسی، حدود هشتاد توقيع از سوی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نقل شده است که محتوای آنها، برخی خطاب به سفرای و نواب خاص است و برخی خطاب به علماء و فقهاست. برخی در پاسخ به سؤالات است و برخی در تکذیب کسانی است که به دروغ ادعای امامت یا نیابت از طرف آن حضرت را داشتند.

منبع توصیه ها: علامه محمدباقر مجلسی؛ مهدی موعود؛ ترجمه حسن بن محمد ولی ارومیه ای؛ قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۰؛ ج ۲.

---

حجت الاسلام فوادیان عنوان کرد:

حجت الاسلام فوادیان با اشاره به اینکه هیچ یک از شئون امام در زمان غیبت تعطیل نمی شود، گفت: شأن هدایت گری امام در دوران غیبت از طریق هدایت باطنی و ایصال الی المطلوب تداوم پیدا می کند.

وی در این رابطه گفت: مهم ترین وظیفه امت نسبت به امام، تبعیت و اطاعت است. در آیات و روایت فراوان از ما خواسته شده است از امام حق اطاعت بکنیم. مثل آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** که تکلیف را برای همه مشخص کرده است. منتهی در زمان غیبت امام، برخی گمان می کنند که شأن امام کم شده یا برخی از شئون امام تعطیل شده است، در حالی که ما معتقد هستیم امام در هر دوره ای واجب الاطاعه است و غیبت نمی تواند به این وظیفه ضرری وارد سازد.

وی با بیان این که اطاعت از امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عصر غیبت از طریق اطاعت از فرامین پیامبر و اهل بیت (علیه السلام) قبل از ایشان امکان پذیر است، اظهار کرد: این روش یعنی آنچه در قرآن و روایات آمده است را باید اطاعت کنیم. البته اطاعت خاص از فرمایشات امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز در عصر غیبت برای ما غیر ممکن نیست. در توقیعات امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و در تشرفات که به محضر ایشان شده، حضرت دستوراتی بیان فرموده اند که تکلیف ما را مشخص می سازد. ما وقتی به توقیعات دقت می کنیم می بینیم که حضرت از ما خواسته است دین خدا را اقامه بکنیم. یا حضرت درباره نماز می فرماید کسی که نمازش را به تأخیر بیندازد از رحمت خدا به دور است. از این سخن، من منتظر، متوجه می شوم حضرت اراده کرده است که من به نماز اول وقت اهتمام داشته باشم. همچنین در تشرفات، مثل تشریف علی بن مهزیار، حضرت به ایشان می فرماید ای پسر مهزیار چرا دیر به دیدن ما آمدی؛ من صبح و شام

منتظر آمدنت بودم؛ «كُنَّا نَتَوَقَّعُكَ لَيْلًا وَ نَهَارًا». علی بن مهزیار در پاسخ می‌گوید کسی نبود مرا خدمت شما بیاورد.

وی ادامه داد: حضرت به علی بن مهزیار می‌فرمایند: می‌دانی چرا دیدار من و تو به تأخیر می‌افتاد، چون شما سه کار انجام می‌دادی: یک این که فقط به فکر جمع آوری مال برای خودت بودی؛ مگر نمی‌دانی در این اموال حقی برای سائل و محروم هست. دوم این که ضعفای شیعه را فراموش کرده بودی. در هر جامعه‌ای ضعفای مادی و فکری وجود دارد. سوم این که قطع رحم کرده بودی. من منتظر وقتی این تشریف را می‌شنوم متوجه می‌شوم که حضرت از من چه می‌خواهد. حضرت می‌خواهد نسبت به جامعه، خودم را بی‌تکلیف ندانم و در اموالی که جمع می‌کنم حقوق سائل را پردازم و این که با ارحام خود قطع رابطه نکنم. پس اطاعت از امام در عصر غیبت خدش‌های نمی‌پذیرد. امام دو نوع هدایت می‌کند، هدایت ظاهری و هدایت باطنی. در عصر غیبت شأن امام که هدایت است تعطیل نشده است. ما در عصر سایر امامان می‌رفتیم و از ایشان سوال می‌کردیم و ایشان ما را هدایت می‌کردند. این می‌شود هدایت ظاهری. در هدایت ظاهری بحث می‌شود که این هدایت از نوع «ایصال الی المطلوب» است یا «ارائه طریق» است. امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هدایت باطنی افراد را در دوران غیبت بر عهده دارد. در هدایت باطنی، ارائه طریق نیست اما ایصال الی المطلوب هست. یعنی حضرت هر نفسی را مستعد هدایت بداند، هدایت می‌کند. شأن امام در عصر

غیبت هیچ گاه تعطیل نشده است. ایشان می‌تواند مبدأ میل ما را به سوی خوبی‌ها قرار دهد و کشش و واکنش ما به سمت خیر و خوبی باشد. وی افزود: پیامبر خاتم الانبیاء است. آیا با ختم نبوت، امر هدایت تعطیل می‌شود؟ خیر، هدایت پس از انبیا به اوصیا سپرده می‌شود. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ؛ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**. در عصر غیبت کسی جز امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هادی ما نیست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حدیث ثقلین فرمود من از میان شما می‌روم ولی دو چیز گرانها برایتان باقی می‌گذارم، اگر به این دو تمسک بجوید هدایت می‌شوید. از این سخن روشن می‌شود الان هم این شأن هدایت گری برای اهل بیت هست و الا پیامبر ما را به آن ارجاع نمی‌داد.

در کتاب مکیال المکارم هشتاد وظیفه برای منتظران در عصر غیبت نوشته شده است. مانند شناخت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، محبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ... یکی از آن وظایف که امروزه مطرح است زمینه سازی برای ظهور است. چرا امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) غایب شده است؟ علل غیبت چیست؟ ما باید آن علل را مرتفع بکنیم تا این که حجت خدا ظاهر شود. ما معتقد هستیم که خداوند متعال دوست ندارد که ولی او در پس پرده غیبت باشد.

خود امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرموده‌اند **أَكْثَرُوَا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ**، پس ایشان از غیبت خود راضی نیستند. چه

عاملی سبب شده است که ما از ظهور امام محروم باشیم؟ علت، خواست انسان‌ها است. خداوند متعال می‌فرماید **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**. ما حاکم بر سرنوشت خودمان هستیم. می‌توانیم ظهور حجت خدا را تعجیل یا تأخیر بیندازیم. ما باید یکی از وظایف اصلی خودمان را زمینه‌سازی برای ظهور بدانیم و کاری کنیم که شرایط ظهور برای حضرت محقق شود. از شرایط ظهور، وجود یاران کارآمد و استقبال عمومی است که از حضرت صورت بگیرد. ما اگر صفات و ویژگی‌های خاص حضرت را در نظر بگیریم و در وجود خودمان نهادینه کنیم، خودسازی و دگرسازی کنیم زمینه ظهور مهیا می‌شود.

### حجت الاسلام والمسلمین مسعود عالی؛

وقتی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای شیعیان گریه می‌کند تمام انبیاء و اولیاء در طول تاریخ چشم‌اندازشان ظهور بوده است ظهور حضرت به واسطه‌ی اعمال و کارهای شیعیان است که زمینه‌ی ظهور را فراهم می‌کند.

«**إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**» (رعد/۱۱) این یکی از محکمت قرآنی است که خداوند متعال سرنوشت یک قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر که آنها در خودشان یک تغییراتی ایجاد کنند. ما خودمان هستیم که باید به سمت آن ظهور برویم و آمادگی آمدن ولی خدا را داشته باشیم. این آمادگی‌ها باید در ما ایجاد شود.

وظایف کسانی که در این زمان هستند نسبت به ولی‌شان چیست و چه انتظاراتی از ما دارند و باید چه کار کنیم؟

ولی وقتی ما این تغییر را در خودمان ایجاد کردیم و آمادگی را در جامعه‌مان ایجاد کردیم که حضرت تشریف بیاورند، آنوقت با آمدن حضرت و تربیت الهی، یک زندگی انسانی و یک حیات برتری ایجاد می‌شود. ما فعلاً آن دوره و رفتار امام زمان با مردم را می‌گوییم.

رفتار، رفتار استبدادی و خشونت با مردم نیست. حضرت نسبت به افراد لجوج و عنودی که به همه شکلی حق برای آنها ثابت شده، حجت بر آنها تمام شده و آگاهی به آنها داده شده، اما باز در مقابل امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مقاومت می‌کنند، حضرت در مقابل آنها محکم می‌ایستد و با آنها برخورد می‌کند.

اما با مردم معمولی که به خاطر تربیت‌های ناصحیح، و آلودگی‌هایی که از قبل به شکل یک فرهنگ شیطانی در جهان گسترش پیدا کرده و دچار لغزش شدند و حقی را ضایع کردند و گناهی را مرتکب شدند، حق‌الناسی بر گردن دارند، حضرت دست اینها را می‌گیرد.

حالا ما بعد خواهیم گفت که اینطور نیست که ما فکر کنیم یاران امام زمان ۳۱۳ نفر هستند. خیر! در روایات ما هست که انبوه مردم یاران حضرت خواهند بود. انبوه مردم از آسمان نمی‌آیند.

ملائکه نیستند، همین مردمی هستند که به هر حال خطاها و اشتباهاتی داشتند. در اثر تربیت‌های ناصحیح و حکومت‌های غیر الهی که دنیا را گرفته بودند،

فرهنگ شرک آلودی که دنیا را گرفته بود، دچار لغزش شدند. حضرت به اینها دستگیری و کمک می‌کند.

امام باقر (علیه السلام) برخورد حضرت با آلودگی‌های مردم، لغزش‌ها، دیون، مظالمی که بر گردن مردم بوده را اینطور توصیف می‌کنند. امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند: «ثُمَّ يُقْبَلُ إِلَى الْكُوفَةِ» (بحار الانوار / ج ۵۲ / ص ۲۲۴) مهدی ما به کوفه خواهد آمد. یکی از منزل‌های امام زمان در کوفه است. «فَيَكُونُ مَنْزِلُهُ بِهَا» منزل حضرت آنجاست.

«فَلَا يَتْرُكُ عَبْدًا مُسْلِمًا إِلَّا اشْتَرَاهُ» هیچ غلام و برده و بنده‌ای که در اسارت هست، نیست مگر اینکه حضرت او را آزاد کند. «وَلَا غَارِمًا إِلَّا قَضَىٰ دَيْنَهُ» هیچ بدهکاری نیست مگر اینکه کمک می‌کند که بدهی‌اش داده شود. اینها موانع رشد است. البته اینها برای آن کسانی است که دوستی حضرت را داشتند. در دایره‌ی مؤمنین بودند، کسانی بودند که لجوج و عنود نیستند. کسانی نیستند که با خدا، اهل بیت، قرآن، دین، حق و حقیقت عنودانه و لجوجانه برخورد کنند. حتی به صاحبان ادیان دیگر هم کاملاً مهلت داده می‌شود. تا مدتی به آنها مهلت داده می‌شود.

مسیحیت به طور گسترده خواهند دید که حضرت عیسی (علیه السلام) آمده‌اند و خود حضرت عیسی به عنوان وزیر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هست و دیگر دلیلی ندارد که گرایشی پیدا نکنند.

وقتی یهودی‌هایی که در آموزه‌هایشان و در تعالیم‌شان این است که مسیح خواهد آمد و او منجی است. وقتی ببینند مسیح آمده و کاملاً اثبات شده که او

مسیح است و در خدمت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، دلیلی ندارد که گرایش پیدا نکنند مگر اینکه عناد داشته باشند.

تمام حجت‌ها بر افراد تمام می‌شود و آگاهی داده می‌شود، در این فضا آن کسانی که دوست حضرت هستند، اهل عناد و لجاج نیستند، حق را دوست دارند، ولی در عین حال بر گردن آنها ظلم‌هایی است و حق الناس است، حضرت به اینها کمک می‌دهد.

«وَلَا غَارِمًا إِلَّا قَضَىٰ دَيْنَهُ» بدهکاری نیست مگر اینکه کمک می‌دهد و دین او را ادا می‌کند. «وَلَا مَظْلَمَةٌ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا رَدَّهَا» مظالمی که بر گردن مردم بوده است، حضرت رد می‌کند.

این همان است که باز در دعای تعقیبات ماه رمضان می‌خوانیم. «فک کل اسیر»، «اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ»، این اتفاقات رخ می‌دهد. این همان بندهای نامرئی است که به دست و پا زده شده و آدم‌ها را گرفتار کرده است. شکی نیست، همه‌ی آنها دعا می‌کردند. از دعاهای مهم اهل بیت همین بوده که فرج امام زمان فرج الله است.

در واقع گشایش اسماء و صفات خدا در این عالم است. حکومت الهی در این عالم است. امام زمان دستگاهی غیر از دستگاه خدا ندارد. همان حکومت است. لذا تمام انبیاء و اولیاء در طول تاریخ چشم‌اندازشان ظهور بوده است. این دعایی هم که مؤمنین در ماه مبارک رمضان می‌کنند، درست است که تحقق این در زمان ظهور است، ولی مؤمنین باید این کارها را آرام آرام یاد بگیرند و تمرین کنند.



یک تمرینی هم هست که در عین حال که داریم مثلاً فرض کنید می‌گوییم: خدایا، «اللهم اصلح کل فاسدٍ من امور المسلمین» در زمان ظهور همه‌ی مفاسد و مشکلات مسلمین را برطرف کن. خودت هم در اینجا گامی بردار که می‌توانی. شما هم در تحقق آن ظهور نقشی داشته باش. اگر این دعاها را می‌کنید، آن مقداری که می‌توانید.

یک تعبیری مقام معظم رهبری داشت که ما نمی‌توانیم خورشید را به سادگی روشن کنیم. ولی می‌توانیم یک شمع روشن کنیم. به همان اندازه‌ی خودت یک شمع روشن کن.

به همان اندازه‌ی خودت یک شمع روشن کن و یک روشنایی ایجاد کن و ظلم را برطرف کن. هم در خودت و هم در اطرافیان، هر مقدار که می‌توانی. حضرت که تشریف می‌آورند، کامل آن مظالم و دیون و غل و زنجیرها را برمی‌دارد. این همان است که در جلسه‌ی قبل گفتیم: خداوند متعال وقتی به حضرت آدم نور اهل بیت و آخرین نور حضرت مهدی را به او نشان داد، پروردگار عالم فرمود: به این بنده‌ی سعادت‌مندم، «أَفْكَ عَنْ عِبَادِي الْأَغْلَالِ وَ أَضَعُ عَنْهُمْ الْأَصَارَ» (بحار الانوار / ج ۲۱ / ص ۳۱۱) غل و زنجیرها را از جهانیان برمی‌دارم. حالا حضرت بخواهند چنین کاری کنند، کار او کار تربیت است، اصلاح است، این کار دلسوزانه‌ترین کار برای مردم است این چهره‌ای که اینطور دستگیری می‌کند، را ما سختگیر معرفی کنیم؟ این ظلم به حضرت نیست؟

مرحوم سید بن طاووس می‌فرمایند: می‌خواستیم در سرداب سامرا وارد شوم، روی پله‌های اول که بودم، یک صدایی از داخل سرداب شنیدم. دقت کردم فهمیدم صدای مناجات حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. صدا را می‌شناخت. اینقدر محرم بود که از صدا تشخیص داد که حضرت ولیعصر است. همان‌جا روی پله‌ها نشستند و پایین‌تر نرفتند. دیدند امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای شیعیانشان دعا می‌کند که خدایا شیعیان ما، دوستان ما، مؤمنین، اینها با ما سخیت دارند. اینها از طینت ما هستند. «فقد فعلوا ذنوباً کثیراً» گناهای مرتکب شدند و دچار لغزش شدند. خدایا اگر آن گناهانشان حق‌اللهی بوده، آنها را به ما ببخش. «بینک و بینهم» بین تو و بین خودشان بوده است. «و ما کانت فیما بینهم» اگر حق‌الناسی بوده، خودشان به همدیگر یک ظلمی کردند، خدایا دلهای اینها را از همدیگر راضی کن، و از خمس ما اینقدر به صاحبان حق بده، که مالشان برکت پیدا کند و بگذرند.

چنین کسی که الآن در زمان غیبت، اینچنین دعا می‌کند، در زمان ظهور که دستش باز می‌شود، و فرج رخ می‌دهد کمک نمی‌دهد برای آنکه آن دیون ادا شود. آن مظالم برطرف شود.

گیرها و گرفتاری‌ها و غل و زنجیرها از دست و پاها باز شود تا بتوانند رشد کنند.

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قفل‌ها را باز می‌کند. گره‌هایی را باز می‌کند که شاید ما نمی‌دانیم.

گاهی این گره‌ها کور شده است. حضرت با دست مبارکشان باز می‌کنند. این چهره، چهره‌ی رحمت و اسعه‌ی خداست. در قیامت دستگیری و شفاعت معصومین حتی نسبت به حق‌الناس هم خواهد بود.

منتهی به چه صورت است؟ نسبت به حق‌الناس به این صورت خواهد بود که اهلیت برای کسانی که زمین خوردند و دچار لغزش شدند، از مؤمنینی که حق بر گردنشان هست، آنجا می‌آیند نسبت به صاحبان حق پا درمیانی و وساطت می‌کنند. از آنها درخواست می‌کنند که ما از خدا می‌خواهیم اینقدر به شما بدهد، که شما بگذری و حلال کنی. آنجا به کسی ظلم نمی‌شود. آنجا صاحبان حق بالاخره صاحب حق هستند. اینطور نیست که نادیده گرفته شوند. اما اهلیت از آنها درخواست می‌کنند، شما بگذرید، ما از خدا می‌خواهیم که خدا عوضش را به شما بدهد.

هم در دنیا و هم در آخرت این دستگیری‌های اهلیت برای افرادی که اهل گناه و لغزش هستند، محتاج به یک سرمایه‌گزاری و ریش‌گرو گذاشتن و هزینه پرداختن است.

درست است آنها سپر بلا می‌شوند، در همین دنیا هم همینطور است اما با صدمات و غصه‌ها و ناراحتی‌هایی که بر آنها ایجاد می‌شود.

یک پدر مهربان وقتی می‌بیند بچه‌اش در برف می‌لرزد، کت خودش را در می‌آورد و روی بچه‌اش می‌اندازد. اما صدمه‌اش را پدر می‌خورد. سپر بلا می‌شود اما صدمه می‌خورد. امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باید گریه‌هایش را بکند، آنهایی که دچار لغزش هستند. آنهایی که دچار گناهانی

هستند. حضرت ولیعصر باید پیش خدا شرمنده باشد. وقتی یک پدر می بیند بچهایش بازیگوشی می کند، شیطنت می کند، دیگران را اذیت می کند، آن بچه شاید متوجه نباشد، اما آن پدر خیلی غصه می خورد. دعا هم می کند که خدایا بچه‌ی ما بازیگوش است. بچه‌ی ما شیطنت می کند، بچه‌ی ما اذیت می کند، اما بالاخره آن پدر شرمنده می شود. این همان هزینه‌هاست. این هزینه‌ها را باید کم کنیم. لذا اهل بیت فرمودند: ما دست شما را می گیریم ولی «أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ» (بحار الانوار/ ج ۳۲/ ص ۴۷۳) ولی خودتان به ما کمک بدهید که کمتر هزینه شود.

مرحوم لطیفی نسب نقل میکند: یکی از بندگان صالح خدا و شیعیان و مخلصان حضرت مهدی، چندی پیش محضر امام زمان مشرف شده بود و نقل میکرد: به حدی امام زمان را ناراحت دیدم که همین طور از چشمان شان اشک جاری بود و از شیعیان و دوستانشان گله مند بودند که: "چرا این قدر در حق ما جفا و کوتاهی میکنند و برای ما دعا نمیکنند؟ در صورتیکه اگر شیعیان و محبان با اخلاص ما، دعا و استغاثه کرده و از خدا طلب فرج کنند، خدا به آنها فرج داده و از این گرفتاری روز افزون دنیا آنها را نجات میدهد؛ ولی افسوس که این ها در دعا کردن کوتاهی میکنند" (راه وصال؛ ص ۱۳۴)

\*مرحوم لطیفی نسب از دلباختگان امام عصر بود که در سال ۸۶ شمسی درگذشت. در عظمت ایشان همین بس که مرجع بزرگوار تقلید آیت الله صافی گلپایگانی در پیام تسلیت به خانواده ایشان اینگونه فرمودند: "مقام ایشان را با

امثال جناب عثمان بن سعید (اولین نائب حضرت) میشود قیاس کرد.... از ایشان اسراری در سینه من است که نمیتوانم برای کسی بگویم" یکی از عرفا که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را زیارت کرده بود می گفت دیدم چشمان مبارک حضرت خیلی کوچک شده دلیل آن را سوال کردم فرمودند: این شیعیان ما که گناه می کنند به خاطر اینکه بلا بر آنها نازل نشود زیاد گریه می کنم از خداوند می خواهم بلا نازل نکند آخه اینها بر جدم حسین ..... گریه کردند ... بیاییم نمک به زخم حضرت نپاشیم .

عنایت و توجه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به شیعیان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمود: انا خاتم الاوصیاء و بی یرفع الله البلاء عن اهلی و شیعتی - من آخرین وصی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هستم و به وسیله من خداوند بلا و گرفتاری را از خانواده خود و شیعیانم دور می سازد. (فرهنگ سخنان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ص ۳۵۸)

باید توجه داشت گناهایی که مشمول رحمت و شفاعت امام (علیه السلام) قرار می گیرد، شامل گناهایی می شود که جنبه شخصی و مالی و این قبیل مشکلات جزئی دارد. اما افرادی که مرتکب گناهان عمومی و حقوقی می شوند. مورد شفاعت قرار نخواهند گرفت. مانند: خیانت، جاسوسی، قتل نفس، تهمت و افتراء به دیگران، رباخواری، همکاری با دشمنان، تجاوز به نوامیس مردم، مخالفت با امام، پرده داری، و آبروی دیگران را حراج کردن و....

## عنایت امام زمان به حرعاملی

شیخ حرعاملی در کتاب اثبات الهدی می‌نویسد: حدود ده ساله بودم که به بیماری سختی مبتلا شدم، به گونه‌ای که همه بستگانم کنار بسترم بودند و مطمئن شدند که تا شب از دنیا می‌روم. در این ساعات من در بین خواب و بیداری بودم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و همه امامان (علیه السلام) را دیدم و بر یک‌یک آنها سلام نموده و با ایشان روبوسی کردم. وقتی با امام صادق (علیه السلام) روبوسی کردم به من سخنانی فرمود که یادمانند، جز اینکه به یاد دارم برایم دعا کرد. همچنین امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم برایم دعا نمود. چون وقتی به آن حضرت رسیدم و با او دست دادم و روبوسی کردم، گریه کرده و گفتم: ای مولای من، می‌ترسم با این مرض بمیرم و به نهایت مطلوب خود یعنی علم و عمل نرسیم. حضرت به من فرمود: نترس، در این بیماری از دنیا نمی‌روی بلکه خداوند تو را شفا داده و عمری طولانی خواهی داشت. بعد آقا کاسه‌ای را به دستم داد و من از آب آن نوشیدم و در همان لحظه بیماری‌ام برطرف شده و شفا گرفتم. فوراً از بسترم برخاستم و در حضور بستگانم نشستم. همگی تعجب می‌کردند. اما من چیزی نگفتم. تا اینکه پس از چند روز جریان ملاقتم را با معصومین (علیه السلام) برایشان تعریف کردم. (همان، صص ۲۶۰-۲۵۹)

تا کی زائران مرا آزار می‌دهی؟

مرحوم میرزا حسین نوری، از قول آقا محمد، مسؤل بخشی از امور حرم عسکرین و سرداب مقدس نقل کرده است که: شخصی به نام مصطفی الحمود

از اهل سنت، جزو خادم‌های حرم بود و اغلب به آزار زائران می‌پرداخت و با حيله و نیرنگ، از آنان پول می‌گرفت و چون بیشتر زیارت‌نامه‌ها را حفظ بود، به منطقه سرداب مقدس، پشت پنجره‌ای می‌آمد و از زائران که بیشترشان در موقع دعا خواندن، برخی عبارات را غلط می‌خواندند، اشکال می‌گرفت و به عبارت صحیح تکرار می‌کرد و با این کار حواس زائران را پرت می‌کرد و آنها را از حال دعا خارج می‌نمود. تا اینکه شبی حضرت صاحب‌الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در خواب دید که به او می‌فرماید: تا کی زوار من را آزار می‌دهی و نمی‌گذاری زیارت بخوانند، تو را چه به مداخله در این کار، بگذار هر چه می‌خوانند، بخوانند. او پس از بیدار شدن متوجه شد که هر دو گوشش کر است و دیگر خواندن زائران را نمی‌شنید. (همان، ص ۳۵۹)

مرحوم آیت‌الله بهجت می‌فرمود: چقدر بگوئیم که حضرت صاحب‌الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در دل هر شیعه‌ای، یک مسجد دارد. اگر ما مانند امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به اندازه توان خود در هدایت مردم تلاش و کوشش کنیم، آیا امکان دارد که مورد عنایت «عین‌الله الناظر» (چشم بینای خدا) امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نباشیم؟ اگر در راه آن حضرت باشیم چنانچه به ما بد و ناسزا هم بگویند و یا تمسخر کنند، نباید ناراحت شویم، بلکه همچنان باید در راه حق ثابت قدم و استوار بوده و در ناملایمات صبر و استقامت داشته باشیم. روزی مرحوم شیخ انصاری در اثنای درس دید یکی از شاگردانش که همواره در درسش حاضر می‌شد و مطالب را درک نمی‌کرد، آن روز درس را می‌فهمد و

گاهی هم به استاد اشکال می‌کند. بعد از پایان درس از کنار او گذشت و به او فرمود: همان آقا که در گوش تو «بسم‌الله» خوانده برای من تا آخر حمد تلاوت کرده است (نکته‌های ناب، صص ۹۰-۴۳-۳۴)

بهترین رفیق را همه ائمه اثنی عشر علیهم السلام دانسته اند، اما مسلم است که برای دوران ما، آن بهترین رفیق، همان امام عصر و حجت خدا بر روی زمین است.

وقتی خوب به زندگی خودم و اطرافیانم نگاه می‌کنم، می‌بینم مهمترین چیزی که در هر نداری و کمبودی، آدم به آن احتیاج دارد، همدم و رفیق هست. کسی که علم و ثروت و قدرت و ... دارد اما همدم ندارد، حس تنهایی بیچاره اش می‌کند، اما کسی که در کنار همه نداشتن‌ها، همدم خوبی داشته باشد، می‌تواند حس خوشبختی کند.

---

به نظرم مسئله کمی فراتر از این هم هست. یعنی پدر و مادر و خانواده و دوست و معلم و ... بقیه کسانی که با آنها ارتباط نزدیک داریم، در صورتی خوب خوب هستند که رفیق‌های خوب و همدم‌های لحظات تنهایی آدم باشند. فکر نمی‌کنم هیچ احساسی به اندازه تنهایی، بتواند انسان را به زانو در آورد و احساس بدبختی به او تزریق کند.

البته متأسفانه کمتر کسی در این دنیای بی‌معرفتی‌ها پیدا می‌شود که رفیق و همدم واقعی خودش را پیدا کرده باشد. رفیقی که هیچ لحظه‌ای از زندگی او را تنها نگذارد!



اما پس چطور می شود که در ما انسان ها احساس نیاز به رفیق و همدم واقعی وجود داشته باشد اما ما به ازای آن در عالم حقیقت وجود نداشته باشد؟! با این سوال به سراغ قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام رفتیم تا راهی برای رهایی از احساس تنهایی پیدا کنیم.

جالب است که در قرآن کریم در سوره مبارکه نساء آیه شریفه ۶۹، دقیقا با کلمه «رفیق»، به مفهوم رفاقت اشاره شده است و برخی ترجمه ها، این کلمه را به «همدم» ترجمه کرده اند.

مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؟

«هر کس از خدا و پیامبر اطاعت کند، پس آنان [در قیامت] با کسانی همدم خواهند بود که خداوند بر آنان نعمت داده است، مانند پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان، و اینان چه همدم های خوبی هستند.»

این آیه نشان می دهد که داشتن همدم و رفیق یک ویژگی فوق العاده است که به عنوان پاداش در بهشت به بندگان حقیقی داده خواهد شد. این آیه، وجود رفیق خوب با ویژگی های منحصر به فرد، در آخرت را می رساند، اما همدم و تشنگی ما نسبت به رفاقت، در دنیا چه می شود؟

حدیثی از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و امام صادق علیه السلام (وارد شده که در تفسیر این آیه شریفه فرمودند: «مِنَ النَّبِيِّينَ» یعنی محمد صلوات الله علیه، «مِنَ الصَّدِيقِينَ» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام، «مِنَ الشُّهَدَاءِ» یعنی حضرت حمزه، «مِنَ الصَّالِحِينَ» یعنی حسن و حسین علیهما السلام و

«حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقاً» یعنی القائم من آل محمد علیه السلام . (شواهد التنزیل ج ۱ ص ۱۵۴ و ص ۱۹۸؛ تفسیر فرات کوفی ص ۱۱۲؛ غایه المرام ص ۷۲۸؛ البرهان، ج ۲، ص ۱۲۵؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۲)

هر چند احادیث دیگر، بهترین رفیق را همه ائمه اثنی عشر علیهم السلام دانسته اند، اما مسلم است که برای دوران ما، آن بهترین رفیق، همان امام عصر و حجت خدا بر روی زمین است.

امام عصر علیه السلام چه ویژگی هایی دارد که او را بهترین رفیق کرده است؟ از روایات این حاصل می شود که ائمه علیهم السلام همدم و رفیق واقعی، پدری مهربان و برادری همزاد و مادری دلسوز و همچنین پناه بندگان هستند.

«الْإِمَامُ الْأَنْبِيُّ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّقِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ وَمَفْرَعُ الْعِبَادِ» (کافی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ تحف العقول، ص ۴۳۹)

این روایت، یاد آور شعر فارسی است که «آنچه همه خوبان دارند تو یکجا داری.»

در واقع امام زمان (علیه السلام) طبیعی است که بی هیچ واسطه، بدون وقت و هماهنگی قبلی، هر کجا و هر وقت او را صدا بزنیم، کریمانه نگاه مهربانش را به ما معطوف می دارد. ایشان از پدر مهربان تر، از مادر دلسوزتر، از برادر نزدیک تر و از هر دوست و آشنایی صمیمی تر است. با تمام ضعف ها و قوت هایمان باز هم دوستان دارد. وقتی دشمنان او به یمن وجود او روزی می خورند و ادامه حیات می دهند، هیئات که محبان و شیعیان خود را واگذارد. (آشتی با امام عصر علیه السلام، دکتر علی هراتیان، ص ۹۸)

اما سوال و مشکل اساسی اینجاست که چگونه با امام غایب از نظر می توان ارتباط برقرار کرد تا او بهترین رفیق شود؟!

برای پاسخ به دو مطلب اشاره می کنیم:

۱- شأن امام شأن پدری است و ما خود را از فرزندان او می دانیم ، پس طبیعی است که همان گونه که با پدر جسمانی خویش با ادب و احترام به گفتگو می نشینیم می توانیم با امام نیز \_ که پدر معنوی ماست دائماً سخن بگوییم و نجوا کنیم و چه بسا حرف هایی را که با نزدیک ترین کسان خویش قابل طرح ندانیم به راحتی با آن راز دار مهربان در میان نهیم . هر کس می تواند این گفتگو و نجوا را با زبان و بیان خویش انجام دهد و در هر مشکلی به ولیّ خدا متوسل شود و با زنده نگه داشتن یاد و احساس حضور دائم او در قلب و جانش ، به وظیفه ارتباط و تمسک با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) جامه عمل بپوشاند. (آشتی با امام عصر علیه السلام ، دکتر علی هراتیان ، ص ۹۸)

۲- برای برقراری ارتباط با امام که ارتباطی معنوی است باید با ایشان هم سنخ شویم؛ سنخیت شرط انضمام دو چیز با یکدیگر است . برای ایجاد سنخیت باید در دو بُعد معرفت و عمل خود را به ایشان شبیه کنیم ؛ یعنی نفس خود را از رذایل اخلاقی عاری کرده و در آن صفات پسندیده جاری کنیم . به آنچه که سیره و شیوه اهل بیت علیهم السلام است عمل کنیم و از غیر آن دوری جوئیم .

رسیدن به رفاقت با بهترین انسان عالم و به دست آوردن بهترین همدم، ارزش این را دارد که سختی های راه را بر خود هموار کنیم و بشویم آنچه محبوب می خواهد. **إن شاء الله**

**\* رفاقت با ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) \***

عارف بزرگ، آیت الله سید عبدالکریم کشمیری (قدس سره) می فرماید:

انسان با حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خلوت کند و هر روز ساعتی با خواندن زیارت آل یاسین که در مفاتیح الجنان آمده است به اضافه ۱۱۰ مرتبه «المستغاث بک یابن الحسن» در صورتی که با شرایط لازم باشد برای تشریف خوب است.

بعد زیاد بگوید: یا صاحب الزمان اغثنی، یا صاحب الزمان ادرکنی، المستعان بک یابن الحسن، المستغاث بک یابن الحسن  
خرده خرده رفاقت پیدا می شود و رفاقت با حضرت زیاد میشود. (به شرط مداومت)

سلامتی و فرج مولا صاحب الزمان صلوات

---

داستانهای بسیار زیبا از کسانی که با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ملاقات کرده اند

آیت الله علی پناه اشتهاردی که از اساتید بنام حوزه علمیه قم می باشند، در رابطه با حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) این دو قضیه را در شب آخر ماه صفر سال ۱۴۰۹ هجری قمری نقل فرمودند یکی از آنها مربوط به قبل از آمدن ایشان به قم و دیگری بعد از ورود به قم است.

**ماجرای اول :**

« قبل از آمدن به قم در اشتهارد تا مطول (از کتب حوزوی) خوانده بودم و خیلی مایل بودم که به حوزه علمیه قم بیایم. ولی ممکن نمی شد و خصوصاً از نظر امور مادی در مضیقه بودیم. کثرت علاقه به حدی بود که من قبل از طلوع صبح به مسجد چهار محله می رفتم و مخصوصاً توسل به حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) پیدا می کردم و گریه و ناله داشتم و می خواستم تا اسباب رفتنم به قم فراهم شود. نام حضرت را می بردم و اشک می ریختم. تا آنکه شبی در عالم رؤیا خواب دیدم من را با این شعر امر به رفتن به قم فرمودند و وقتی بیدار شدم دیدم شعر در یادم مانده و آن این بود:

تا خود نروی به پای خود در ره دوست  
تا جان نکنی فدای خاک ره دوست

از این خواب فهمیدم که ماندن فایده ندارد و باید خود برای رفتن به قم تصمیم بگیرم. چون در آنجا مکتبی بود که درس می گفتم و مخارج ما را تأمین می کرد، همان روز آمدم خداحافظی کردم و آماده شدم که رهسپار قم گردم.

هر چند التماس کردند که اگر حاجتی داری حاجتت را بر آورده کنیم و بمانید. گفتم: نه، من برای ادامه تحصیل باید به قم بروم. و بحمدالله موفق شدم و سال ۱۳۲۰ شمسی به قم آمدم.»

ماجرای دوم :

« اما آنچه را بعد از ورود به قم از ناحیه حضرت می دانم این بود که همان سالهای اول که به قم آمدم رساله عروه الوثقی چهار حاشیه ای تازه از چاپ خارج شده بود به حواشی آیات عظام: بروجردی، قمی و اصفهانی. من خیلی مایل بودم آن را بخرم و مباحثه فقهی داشته باشم. پیش کتابفروشی رفتم گفت: سه تومان است.

من فقط سی شاهی بیشتر نداشتم التماس کردم تخفیف بدهد؛ گفت: جای چانه ندارد و بعد ده شاهی آن را کم کرد. دیدم قدرت مالی برای خرید آن ندارم مایوسانه برگشتم و توسل به حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) پیدا کردم و اینکه من محتاج این کتابم و باید وسیله اش را جور کنید. سابق در مدرسه فیضیه لوله کشی نبود و برای توالت ها آفتابه می بردند. من درب حجره بودم یک وقت دیدم شخصی آمد و گفت: اجازه هست از آفتابه شما استفاده کنم؟ گفتم: مانعی ندارد. آفتابه را برد و برگشت دیدم چیزی گذاشت و رفت.

وقتی آمدم دیدم سه تومان گذاشته و رفته. من خیلی تعجب کردم، زیرا به فرض که می خواست پول بدهد یک قران بود. لکن این سه تومان است؛ فهمیدم که چون توسل به حضرت حجت پیدا کردم حضرت برای خرید کتاب حواله کرده اند بلافاصله کتاب را خریدم و بعد هم موفق به جمع آوری مدارک عروه و ... شدم

شهید ثالث، قاضی نورالله شوشتری (رحمت الله علیه) می فرماید:

« بین اهل ایمان معروف است که یکی از علمای اهل سنت، که در بعضی از فنون علمی، استاد علامه حلی (رحمت الله علیه) است کتابی در ردّ مذهب شیعه امامیه نوشت و در مجالس و محافل آن را برای مردم می خواند و آنان را گمراه می نمود، و از ترس آن که مبادا کسی از علمای شیعه کتاب او را ردّ نماید، آن را به کسی نمی داد که نسخه ای بردارد.

علامه حلی همیشه به دنبال راهی بود که کتاب را به دست آورد و ردّ کند. ناگزیر رابطه استاد و شاگردی را وسیله قرار داد و از عالم سنی درخواست نمود که کتاب را به او امانت دهد.

آن شخص چون نمی خواست که دست ردّ به سینه علامه حلی بزند، گفت: سوگند یاد کرده ام که این کتاب را بیشتر از یک شب پیش کسی نگذارم.

مرحوم علامه همان مدت را نیز غنیمت شمرد. کتاب را از او گرفت و به خانه برد که در آن شب تا جایی که می تواند از آن نسخه بردارد. وقتی به نوشتن مشغول شد و شب به نیمه آن رسید، خواب بر ایشان غلبه نمود. همان لحظه حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حاضر شدند و به او فرمودند: « کتاب را به من واگذار و تو بخواب. »

علامه حلی خوابید. وقتی از خواب بیدار شد، نسخه کتاب از کرامت و لطف حضرت صاحب الامر علیه السلام تمام شده بود.

البته این قضیه را به صورتهای دیگری هم بیان کرده اند؛ از جمله در کتاب  
قصص العلماء این طور آمده است که:

« علامه حلی (رحمت الله علیه) کتاب را توسط یکی از شاگردان خود که نزد  
آن عالم مخالف درس می خواند برای یک شب به عنوان عاریه به دست آورد  
و مشغول نسخه برداری از آن شد. همین که نصف شب گذشت، علامه بی  
اختیار به خواب رفت و قلم از دستش افتاد.

وقتی صبح شد و وضع را چنین دید اندوهناک گردید؛ ولی وقتی کتاب را  
ملاحظه کرد، دید تمامش نوشته و نسخه برداری شده است و در آخر آن  
نسخه این جمله نوشته شده:

کته م ح م د بن الحسن العسکری صاحب الزمان ( این نسخه را حجه بن  
الحسن العسکری صاحب الزمان علیه السلام نوشته است ).

علامه فهمید که آن حضرت تشریف آورده اند و نسخه را به خط مبارک خود  
تمام نموده اند. «

سلطان سلاطین!

شیخ محمد طاهر نجفی سالها خادم مسجد کوفه بود و با خانواده خود در  
همان جا منزل داشت و اکثر اهل علم نجف که به آن جا مشرف می شدند، او  
را می شناسند و تاکنون چیزی جز حسن و صلاح از او نقل نکرده اند و ایشان  
از هر دو چشم نابینا شد. او می گفت:

« هفت یا هشت سال قبل، به علت نیامدن زوآر و جنگ بین دو طایفه در نجف  
اشرف، که باعث قطع تردد اهل علم به آن جا شد، زندگانی بر من تلخ گشت؛



چون راه در آمد من منحصر به این دو دسته ( زوار و اهل علم ) بود؛ به طوری که اگر آنها نمی آمدند، زندگی ام نمی چرخید.  
با این حال و با کثرت عیال خود و بعضی از ایتام، که سرپرستی آنها با من بود، شب جمعه ای هیچ غذایی نداشتیم و بچه ها از گرسنگی ناله می کردند. بسیار دلتنگ شدم.

من غالباً به بعضی از اوراد و ختوم مشغول بودم. در آن شب که بدی حال به نهایت خود رسیده بود، رو به قبله، میان محل سفینه ( معروف به جای تنور ) و دکه القضاء ( جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای قضاوت می نشسته اند ) نشسته بودم و شکایات حال خود را به خدای متعال می نمودم و اظهار می کردم که خدایا به همین حالت فقر و پریشانی راضی هستم.

و باز عرض کردم: چیزی بهتر از آن نیست که چهره مبارک سید و مولای عزیزم را به من نشان دهی و دیگر هیچ نمی خواهم.

ناگهان خود را سر پا دیدم که در یک دستم سجاده ای سفید و دست دیگرم در دست جوان جلیل القدری که آثار هیبت و جلال از او ظاهر است، قرار داشت. ایشان لباس نفیسی مایل به سیاه در برداشت.

من ظاهرین، خیال کردم که یکی از سلاطین است؛ اما عمامه به سر مبارک داشت و نزدیک او شخص دیگری بود که لباس سفیدی به تن کرده بود. با این حالت به سمت دکه ای که نزدیک محراب است به راه افتادیم وقتی به آن جا رسیدیم، آن شخص جلیل که دست من در دست او بود فرمود:  
یا ظاهر افرش السجاده. ( ای ظاهر سجاده را فرش کن. )

آن را پهن نمودم دیدم سفید است و می درخشد و با خط درخشان چیزی بر آن نوشته شده بود ولی جنس آن را تشخیص ندادم. من با ملاحظه انحرافی که در قبله مسجد بود، سجاده را رو به قبله فرش کردم.

فرمود: چطور سجاده را پهن کردی؟

من از هیبت آن جناب از خود بی خود شدم و از شدت حواس پرتی گفتم:

فرشتها بالطول و العرض ( سجاده را به طول و عرض پهن نمودم. )

فرمود: این عبارت را از کجا گرفته ای؟ گفتم: این کلام از زیارتی است که با

آن، حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف را زیارت می کنند.

در روی من تبسم کرد و فرمود: اندکی فهم داری.

بعد هم بر آن سجاده ایستاد و برای نماز تکبیر گفت و پیوسته نور عظمت او

زیاد می شد به طوری که نظر بر روی مبارک ایشان ممکن نبود. آن شخص

دیگر، به فاصله چهار وجب پشت سر ایشان ایستاد.

هر دو نماز خواندند و من روبروی ایشان ایستاده بودم. ناگهان در دلم راجع

به او چیزی افتاد و فهمیدم ایشان از آن اشخاصی که من خیال کرده ام،

نیست. وقتی از نماز فارغ شدند، حضرتش را دیگر در آن جا ندیدم اما

مشاهده کردم که آن بزرگوار روی یک کرسی حدود دو متری که سقف هم

داشت، نشسته اند و آن قدر نورانی بودند که چشم را خیره می کرد. از همان

جا فرمودند:

« ای ظاهر احتمال می دهی من کدام سلطان از این سلاطین باشم؟ »

عرض کردم: مولای من، شما سلطان سلاطینید و سید عالمید و از این سلاطین معمولی نیستید.

فرمود: «ای طاهر به مقصد خود رسیدی دیگر چه می خواهی؟ آیا ما شما را هر روز رعایت نمی کنیم؟ آیا اعمال شما بر ما عرضه نمی شود؟»  
بعد هم وعده گشایش از تنگدستی را به من دادند. در همین لحظه شخصی که او را می شناختم و کردار زشتی داشت از طرف صحن مسلم وارد مسجد شد. آثار غضب بر آن جناب ظاهر و روی مبارک را به طرف او کرد و رگ هاشمی در پیشانی پدیدار شد و فرمود:

«ای فلان، کجا فرار می کنی؟ آیا زمین و آسمان از آن ما نیست و در احکام و دستورات ما جاری نمی شود؟ تو چاره ای جز آن که زیر دست ما باشی، نداری؟»

آنگاه به من توجه کرد و تبسم نمود و فرمود:

ای طاهر به مراد خود رسیدی؛ دیگر چه می خواهی؟

به خاطر هیبت آن جناب و حیرتی که از جلال و عظمت او به من دست داد، نتوانستم سخنی بگویم. باز ایشان سخن خود را تکرار فرمودند؛ اما شدت حال من به وصف نمی آمد. لذا نتوانستم جوابی بدهم و سؤالی از حضرتش بنمایم. و در این جا به فاصله چشم برهم زدنی نگذشت که ناگهان خود را در میان مسجد، تنها دیدم. به طرف مشرق نگاه کردم، دیدم فجر طلوع کرده است. شیخ طاهر گفت: با آن که چند سال است که کور شده ام و بسیاری از راه های کسب در آمد بر من بسته شده، که یکی از آنها خدمت علماء و طلابی بود که

به کوفه مشرف می شدند؛ اما طبق وعده حضرت، از آن تاریخ تا به حال الحمدلله در امر زندگی گشایش شده و هرگز به سختی و تنگی نیفتاده ام. «

تشریف مشهدی علی اکبر تهرانی

آقا سید عبدالرحیم خادم مسجد جمکران می گوید:

« در سال وبا (سال ۱۳۲۲) بعد از گذشتن مرض، روزی به مسجد جمکران

رفتم. دیدم مرد غریبی در آن جا نشسته است. احوال او را پرسیدم.

گفت: من ساکن تهران می باشم و اسمم مشهدی علی اکبر است. در تهران

کاسبی و خرید و فروش دخانیات داشتم؛ اما پس از مدتی سرمایه ام تمام شد؛

چون به مردم نسبه داده بودم و وقتی وبا آمد آنها از بین رفتند و دست من

خالی شد؛ لذا به قم آمدم. در آن جا اوصاف این مسجد را شنیدم.

من هم آمدم که این جا بمانم، تا شاید حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نظری

بفرمایند و حاجتم را عنایت کنند.

سید عبدالرحیم می گوید: مشهدی علی اکبر سه ماه در مسجد جمکران ماند و

مشغول عبادت شد. ریاضتهای بسیاری کشید، از قبیل: گرسنگی و عبادت و

گریه کردن.

روزی به من گفت: قدری کارم اصلاح شده؛ اما هنوز به اتمام نرسیده است. به

کربلا می روم. یک روز از شهر به طرف مسجد جمکران می رفتم. در بین راه

دیدم، او پیاده به کربلا می رود.

شش ماه سفر او طول کشید. بعد از شش ماه، باز روزی در بین راه، ایشان را

که از کربلا برگشته بود، در همان محلی که قبلاً دیده بودم، مشاهده کردم.

با هم تعارف کردیم و سر صحبت باز شد. او گفت: در کربلا برایم این طور معلوم شد که حاجتم در همین مسجد جمکران داده می شود؛ لذا برگشتم. این بار هم مشهدی علی اکبر دو سه ماه ماند و مشغول ریاضت کشیدن و عبادت بود.

تا آن که پنجم یا ششم ماه مبارک رمضان شد. دیدم می خواهد به تهران برود. او را به منزل بردم و شب را آن جا ماند. در اثنای صحبت گفت: حاجتم بر آورده شد. گفتم: چطور؟

گفت: چون تو خادم مسجدی برایت نقل می کنم و حال آن که برای هیچ کس نقل نکرده ام. من با یکی از اهالی روستای جمکران قرار گذاشته بودم که روزی یک نان جو به من بدهد و وقتی جمع شد پولش را بدهم. روزی برای گرفتن نان رفتم. گفت: دیگر به تو نان نمی دهم. من این مسأله را به کسی نگفتم و تا چهار روز چیزی نداشتم که بخورم مگر آن که از علف کنار جوی می خوردم، به طوری که مبتلا به اسهال شدم. این باعث شد که من بی حال شوم و دیگر قدرت برخاستن را نداشتم، مگر برای عبادت که قدری به حال می آمدم.

نصف شبی که وقت عبادتم بود فرا رسید. دیدم سمت کوه «دوبرادران» ( نام دو کوه در اطراف مسجد جمکران ) روشن است و نوری از آن جا ساطع می شود، بحدی که تمام بیابان منور شد.

ناگهان کسی را پشت در اتاقم که یکی از حجرات بیرون مسجد بود دیدم، مثل این که در را می کوبید. سیدی را با جلالت و عظمت پشت در دیدم. به ایشان

سلام کردم؛ اما هیبت ایشان مرا گرفت و نتوانستم حرفی بزنم. تا آن که آمده و نزد من نشستند و بنای صحبت کردن را گذاشتند، و فرمودند:

« جده ام فاطمه علیها السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت کرده که ایشان حاجت را بر آورند.

جدم نیز به من حواله نموده اند. برو به وطن که کار تو خوب می شود. و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: برخیز برو که اهل و عیالت منتظر می باشند و بر آنها سخت می گذرد. »

من پیش خود خیال کردم که باید این بزرگوار حضرت حجت علیه السلام باشد؛ لذا عرض کردم: سید عبدالرحیم خادم این مسجد نابینا شده است شفا شفایش بدهید. فرمودند: « صلاح او همان است که نابینا بماند. بعد فرمودند: بیا برویم و در مسجد نماز بخوانیم. » برخاستم و با حضرت بیرون آمدیم، تا به جاهی که نزدیک درب مسجد می باشد، رسیدیم. دیدم شخصی از چاه بیرون آمد و حضرت با او صحبتی کردند که من آن را نفهمیدم. بعد از آن به صحن مسجد رفتیم که دیدم، شخصی از مسجد خارج شد. ظرف آبی در دستش بود که آن را به حضرت داد.

ایشان وضو گرفتند و به من هم فرمودند: با این آب وضو بگیر. من از آن آب وضو گرفتم و داخل مسجد شدیم.

عرض کردم: یابن رسول الله چه وقت ظهور می کنید؟

حضرت با تندی فرمودند: تو چه کار به این سؤالات داری؟

عرض کردم: می خواهم از یاوران شما باشم.

فرمودند: هستی؛ اما تو را نمی رسد که از این مطالب سؤال کنی و ناگهان از نظرم غایب شدند؛ اما صدای حضرت را از میان چاهی که پای قدمگاه در صفا ای که در و پنجره چوبی دارد و داخل مسجد است، شنیدم که فرمودند: برو به وطن که اهل و عیالت منتظر می باشند. در این جا مشهدی علی اکبر اظهار داشت که عیالم علویه (سید) می باشد. «

شفای سرطان پسر بچه سنی در مسجد جمکران

من «سعید چندانی»، ۱۲ ساله هستم که حدود یک سال و هشت ماه به سرطان مبتلا بودم و دکترها جوابم نموده بودند.

۵ روز قبل، شب چهارشنبه که به «مسجد جمکران» آمدم، در خواب دیدم نوری از پشت دیوار به طرف من می آید که اول ترسیدم، بعد خود را کنترل نموده و این نور آمد به بدن من تماسی پیدا کرد و رفت و نور آنقدر زیاد بود که من نتوانستم آن را کامل ببینم.

بیدار شدم و باز خوابیدم تا صبح که از خواب بیدار شدم، دیدم بدون عصا می توانم راه بروم و حالم خیلی خوب است تا شب جمعه در مسجد جمکران ماندیم و در شب جمعه، مادرم بالای سرم نشسته بود و به تلاوت قرآن مشغول بود، احساس کردم کسی بالای سر من آمد و جملاتی را فرمود که من باید یک کاری را انجام دهم، سه مرتبه هم جملات را بیان کرد.

من به مادر گفتم: «مادر! شما به من چیزی گفتی؟»

گفت: «نه! من آهسته مشغول قرائت قرآنم.»

گفتم: «پس چه کسی با من حرف زد؟»

گفت: « نمی دانم. »

هر چند، سعی کردم آن جملات را به یاد بیاورم متأسفانه نشد و تا الان هم یادم نیامده است.

سؤال: سعید جان! شما اهل کجا هستی؟

جواب: زاهدان.

سوال: کدام شهر زاهدان؟

جواب: خود زاهدان.

سوال: کلاس چندمی؟

جواب: پنجم.

سوال: کدام مدرسه می روی؟

جواب: محمد علی فائق.

سوال: شما قبل از شفا پیدا کردن، چه ناراحتی داشتی؟

جواب: غده سرطانی.

سوال: در کجای بدنت بود؟

جواب: لگن و مثانه و شکم.

سوال: از چه جهت ناراحت بودی؟

جواب: راه رفتن و درد و ناراحتی که حتی با عصا هم نمی توانستم درست راه

بروم، مرا بغل می گرفتند.

سوال: دکترها چه گفتند؟ جواب: گفتند: ما نمی توانیم عمل کنیم و جوابم

کردند و بعضی به مادرم می گفتند باید پایش را قطع کنیم.



**سوال: شما در این مدت، بیرون از منزل نمی رفتی؟**

**جواب: از وقتی که مرا عمل کرده برای نمونه برداری که سه ماه قبل بود، دیگر نتوانستم از خانه بیرون بروم.**

**سوال: در این سه ماه چه می کردی؟**

**جواب: خوابیده بودم و نمی توانستم راه بروم.**

**سوال: می شود آدرس منزلتان را بگویید.**

**جواب: بلی! زاهدان، کوی امام خمینی، انتهای شرقی، کوچه نعمت، پلاک ۶، منزل آقای چندانی.**

**سوال: شما چطور شد جمکران آمدید؟**

**جواب: مادرم مرا آورد.**

**سوال: چه احساسی داری الان که به مسجد جمکران آمده ای؟**

**جواب: خیلی احساس خوبی دارم و ناراحتیهایم همه بر طرف شده.**

**سوال: بعد از اینکه شفا یافتی، دکتر رفتی؟**

**جواب: آری!**

**سوال: چه گفتند؟**

**جواب: تعجب کردند و مادرم به آنها گفت: ما دکتر دیگری داریم و او علاج**

**کرده گفتند: کجاست؟ گفت: جمکران و آنها هم آدرس گرفتند و گفتند ما هم**

**می رویم.**

**سوال: شما قبل از اینکه شفا بگیری و قبل از خوابیدن، چه راز و نیازی کردی و**

**با خود چی می گفتی؟**

**جواب:** گریه کردم و از خدا و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواستم که این درد از من برود و مرا شفا بدهد و بالأخره به نتیجه رسیدم و موفق شدم و خیلی راضیم.

**سوال:** شما برای معالجه کجا رفتید؟

**جواب:** چند ماه قبل به بیمارستان «الوند» رفتیم. بعد دکتر گفت تکه برداری می کنم، رفتم، بستری شدم و تکه برداری کردند. پس از چهار روز که بستری بودم، از حال رفتم، و سه چهار ماه نتوانستم اصلاً راه بروم و تمام خانواده ام، مأیوس بودند.

**سوال:** خیلی درد داشتی؟

**جواب:** آری!

**سوال:** الان هیچ درد نداری؟

**جواب:** خیر!

**سوال:** با چه چیزی شما را به اینجا آوردند؟

**جواب:** ماشین.

**سوال:** به چه نحو وارد مسجد شدی؟

**جواب:** تا نصف راه با عصا آمدم، نتوانستم، مرا بغل کردند و به مسجد آوردند.

**سوال و جواب با مادر نوجوان سرطانی شفا یافته:**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**بر محمد و آل محمد صلوات!**

برای خشنودی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صلوات! من از یک جهت ناراحت و از یک جهت خوشحال هستم و لذا نمی توانم درست صحبت کنم، ببخشید.

اما ناراحتی من این است که می خواهم از اینجا بروم و جهت خوشحالیم آن است که فرزندم شفا پیدا کرده است.

بچه من یک سال و ۸ ماه مریض بوده و به من چیزی نگفت. یعنی فرزندم یک سال با درد ساخت و چیزی نگفت تا ناراحتی خیلی شدید شد و به من اظهار کرد. من او را نزد دکترهای زاهدان بردم، به من گفتند باید این بچه را به تهران ببرید. او را به تهران آوردم و نمونه برداری کردند و گفتند: « غده سرطانی است. »

من بی اختیار شده و به سر و صورتم زدم و از آن روز به بعد که مرض او را فهمیدم خواب راحت نداشتم و شبهای طولانی را نمی دانم چه طور گذرانده و خواب به چشمان من نمی آمد.

آنچه بلد بودم این بود که: اول به نام خدا درود می فرستادم و « الله اکبر » و « لا اله الا الله » می گفتم. چندین دوره تسبیح « لا اله الا الله » می گفتم که این نام خداست. بعداً به نام محمد صلی الله علیه و آله و بعد به نام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و بقیه انبیاء صلوات فرستادم؛ چون خواب که به چشمم نمی آمد، نمی خواستم بیکار باشم.

سوال: دکترها چه گفتند؟

**جواب: گفتند: مادر سعید! الان که بچه را از بین برده ای، برای ما آورده ای! و به من گفتند که سرطان است و علاج ندارد. گفتم تقصیر من نیست، به من نگفت. به او گفتند: چرا نگفتی؟ گفت: من نمی دانستم که سرطان است. به هر حال دکترها عصبانی شدند و به من گفتند ببرش.**

**چهار دکتر ما را جواب کردند. به بعضی از دکترها التماس کردم، گفتند: شیمی درمانی می کنیم تا چه پیش آید. چند جلسه شیمی درمانی کردند و هنوز زیر برق نگذاشته بودند که من سعید را به اینجا (مسجد جمکران) آوردم.**

**وقتی به اینجا آمدیم، روز سه شنبه بود و سعید شب چهارشنبه، ساعت سه بعد از نصف شب، که تنها بود و من خودم مسجد بودم، خواب می بیند؛ من آمدم دیدم بدون عصا دارد راه می رود.**

**گفتم: سعید جان! زود برو، چوب را بردار، چرا بدون عصا می روی؟ گفت: من دیگر با پای خودم می توانم راه بروم و احتیاجی به عصا ندارم. مگر من نیامدم اینجا که بدون چوب بروم؟**

**من و برادرش گفتیم لابد شوخی می کند، و او گفت: من شفا گرفتم و خوابش را گفتم. برادرش گفت: «اگر راست می گویی، بنشین. «نشست. «بلند شو»، بلند شد. «سینه خیز برو»، رفت. دیدم کاملاً خوب شده است. «الحمدالله رب العالمین.» من به خاطر اینکه بچه ام را چشم نکنند و اسباب ناراحتی او را فراهم نکنند، گفتم به کسی نگویم تا بعداً برای متصدی مسجد نقل می کنم.**

شکر، «الحمد لله» بچه ام را آوردم اینجا، سالم شده و امید است حضرت اجازه بدهد تا از خدمتش مرخص شویم.

در نوار ویدئویی از این مادر سوال شده: چرا شما به «مسجد جمکران» آمدی؟

در جواب می گوید: به خاطر خوابی که وقتی در بیمارستان تهران بودم، دیدم که مرا به اینجا راهنمایی کرده و گفتند: شفای فرزند تو آنجاست.

سوال: ایشان چند ماه مریض احوال و بستری بود؟

جواب: از شهریورماه، که از شهریور تا آبان، دیگر هیچ نتوانست راه برود. در

زاهدان پدرش او را بغل می گرفت و از این طرف به آن طرف و پیش دکتر می برد و در مسافرت برادرش که همراه ما هست. چون بعد از نمونه برداری، به کلی از پا افتاد و عکسها و مدارک موجود است.

سوال: بعد از شفا هم او را پیش دکترها بردی؟

جواب: آری! و تعجب کردند و گفتند: چه کار کردی که این بچه خوب شده؟

گفتم: ما یک دکتر داریم که پیش او بردم. گفت: کجاست؟ گفتم: «قم»

جمکران» و از سکه های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که شما داده بودید، به آنها دادم. بخدا دکتر تعجب کرد، دکترش آدرس جمکران را نیز گرفت.

سوال: کدام دکتر بود؟

جواب: بیمارستان هزار تختخوابی (امام خمینی) و نام دکتر هم «دکتر رفعت» و یک دکتر پاکستانی.

**سوال: دقیقاً چه مدت است که اینجا هستی؟**

**جواب: نزدیک یک برج است اینجا هستم و باید حضرت امضا کند و اجازه دهد تا از اینجا بروم.**

**سوال: پدرش می داند؟**

**جواب: آری! خودم تلفن زدم و همه تعجب کرده و باور نمی کنند که بچه خوب شده باشد.**

**سوال: محل شما اکثراً اهل تسنن هستند؟**

**جواب: بلی!**

**سوال: خودتان چطور؟**

**جواب: ما خودمان اهل تسنن و حنفی هستیم، پیرو دین، قرآن و اسلام هستیم.**

**سوال: حالا که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بچه شما را شفا**

**داده، شما شیعه نمی شوید؟**

**جواب: امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مال ما هم هست و تنها**

**برای شما نیست.**

**آقای زاهدی نقل می کنند:**

**در سفری که اخیراً با حجت الاسلام سید جواد گلپایگانی جهت افتتاح مسجد**

**سراوان به زاهدان داشتم و جویای حال این خانواده شدم به دو نکته آگاهی**

**یافتم:**

**۱. دیدار این نوجوان با مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی و سفارش ایشان**

**به او که باید جزو شاگردان مکتب امام صادق (علیه السلام) و از سربازان امام**

عصر - ارواحنا فداه - شوی. ۲. مژده دادند که افراد خانواده این نوجوان همه شیعه اثنی عشری شده اند و این قصه در نزد مردم آنجا مشهور است. «

تشریف جناب شیخ انصاری (رحمت الله علیه)

عالم ربانی میرزا حسن آشتیانی، که از جمله شاگردان فاضل شیخ انصاری (رحمت الله علیه) بود فرمود:

« روزی با عده ای از طلاب در خدمت شیخ انصاری (رحمت الله علیه) به حرم حضرت امیرالمومنین علیه السلام مشرف شدیم.

بعد از دخول به حرم مطهر، شخصی به ما برخورد و به شیخ انصاری سلام کرد و برای مصافحه و بوسیدن دست ایشان جلو آمد. بعضی از همراهان برای معرفی آن شخص به شیخ عرض کردند: ایشان نامش فلان است و در جفر یا رمل مهارت دارد و ضمیر اشخاص را هم می گوید.

شیخ چون این مطلب را شنید، تبسم شد و برای امتحان، به آن شخص فرمود: من چیزی در ضمیرم گذراندم اگر می توانی بگو چیست؟

آن شخص بعد از کمی تأمل، عرض کرد: تو در ذهن خود گذرانده ای که آیا حضرت صاحب الامر علیه السلام را زیارت کرده ای یا نه؟

شیخ انصاری (رحمت الله علیه) وقتی این را شنید حالت تعجب در ایشان ظاهر گشت؛ اگرچه صریحاً او را تصدیق نفرمود. آن شخص عرض کرد: آیا ضمیر شما همین است که گفتم؟

شیخ ساکت شد و جوابی نفرمود.

آن شخص عرض کرد که درست گفتم یا نه؟

شیخ اقرار کرد و فرمود: خوب، بگو بینم که دیده ام یا نه؟  
آن شخص عرض کرد: آری، دو مرتبه به خدمت آن حضرت شرفیاب شده ای:  
یک مرتبه در سرداب مطهر و بار دوم در جای دیگر.  
شیخ چون این سخن را از او شنید، مثل کسی که نخواهد مطلب، بیشتر از این  
ظاهر شود، به راه افتاد

تشریف تاجر اصفهانی و طی الارض با جناب هالو

حاج آقا جمال الدین (رحمت الله علیه) نقل می فرمود:

« من برای نماز ظهر و عصر به مسجد شیخ لطف الله ، که در میدان شاه

اصفهان واقع است، می آمدم. روزی نزدیک مسجد جنازه ای را دیدم که  
می برند و چند نفر از حمالها و کشیکچی ها همراه او هستند. حاجی تاجری،  
از بزرگان تجار هم که از آشنایان من است پشت سر آن جنازه بود و به شدت  
گریه می کرد و اشک می ریخت.

من بسیار تعجب کردم چون اگر این میت از بستگان بسیار نزدیک حاجی تاجر  
است که این طور برای او گریه می کند، پس چرا به این شکل مختصر و اهانت  
آمیز او را تشییع می کنند و اگر با او ارتباطی ندارد، پس چرا این طور برای  
او گریه می کند؟

تا آن که نزدیک من رسید، پیش آمد و گفت: آقا به تشییع جنازه اولیاء حق  
نمی آید؟ با شنیدن این کلام، از رفتن به مسجد و نماز جماعت منصرف شدم  
و به همراه آن جنازه تا سر چشمه پاقلعه در اصفهان رفتم. ( این محل سابقاً



غسالخانه مهم شهر بود ) وقتی به آن جا رسیدیم، از دوری راه و پیاده روی خسته شده بودم.

در آن حال ناراحت بودم که چه دلیلی داشت که نماز اول وقت و جماعت را ترک کردم و تحمل این سختی را نمودم آن هم به خاطر حرف حاجی. با حال افسردگی در این فکر بودم که حاجی پیش من آمد و گفت: شما نپرسیدید که جنازه از کیست؟  
گفتم: بگو.

گفت: می دانید امسال من به حج مشرف شدم. در مسافرتم چون نزدیک کربلا رسیدم، آن بسته ای را که همه پول و مخارج سفر با باقی اثاثیه و لوازم من در آن بود، دزد برد و در کربلا هم هیچ آشنایی نداشتم که از او پول قرض کنم. تصور آن که این همه دارایی را داشته ام و تا این جا رسیده ام؛ ولی از حج محروم شده باشم، بی اندازه مرا غمگین و افسرده کرده بود.  
در فکر بودم که چه کنم. تا آن که شب را به مسجد کوفه رفتم. در بین راه که تنها بودم و از غم و غصه سرم را پایین انداخته بودم، دیدم سواری با کمال هیبت و اوصافی که در وجود مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام توصیف شده، در برابرم پیدا شده و فرمودند:

چرا این طور افسرده حالی؟

عرض کردم: مسافرم و خستگی راه سفر دارم.

فرمودند: اگر علتی غیر از این دارد، بگو؟ با اصرار ایشان شرح حالم را عرض کردم.

در این حال صدا زدند: هالو.

دیدم ناگهان شخصی به لباس کشیکچی ها و با لباس نمدی پیدا شد. ( در اصفهان در بازار، نزدیک حجره ما یک کشیکچی به نام هالو بود ) در آن لحظه که آن شخص حاضر شد، خوب نگاه کردم، دیدم همان هالوی اصفهان است. حضرت به او فرمودند: « اثاثیه ای را که دزد برده به او برسان و او را به مکه ببر » و خودشان ناپدید شدند.

آن شخص به من گفت: در ساعت معینی از شب و جای معینی بیا تا اثاثیه ات را به تو برسانم. وقتی آن جا حاضر شدم، او هم تشریف آورد و بسته پول و اثاثیه ام را به دستم داد و فرمود: درست نگاه کن و قفل آن را باز کن و بین تمام است؟ دیدم چیزی از آنها کم نشده است.

فرمود: برو اثاثیه خود را به کسی بسپار و فلان وقت و فلان جا حاضر باش تا تو را به مکه برسانم.

من سر موعد حاضر شدم. او هم حاضر شد. فرمود: پشت سر من بیا. به همراه او رفتم. مقدار کمی از مسافت که طی شد، دیدم در مکه هستم.

فرمود: بعد از اعمال حج در فلان مکان حاضر شو تا تو را برگردانم و به رفقای خود بگو با شخصی از راه نزدیکتری آمده ام، تا متوجه نشوند.

ضمناً آن شخص در مسیر رفتن و برگشتن بعضی صحبتها را با من به طور ملایمت می زدند؛ ولی هر وقت می خواستم بپرسم شما هالوی اصفهان ما نیستید، هیبت او مانع از پرسیدن این سؤال می شد.

بعد از اعمال حج، در همان مکان معین حاضر شدم و او هم مرا، به همان صورت به کربلا برگرداند.

در آن موقع فرمود: حق محبت من بر گردن تو ثابت شد؟ گفتم: بلی. فرمود: تقاضایی از تو دارم و موقعی که آن را از تو خواستم انجام بده. او رفت. تا آن که به اصفهان آمدم و برای رفت و آمد مردم نشستم. روز اول دیدم همان هالو وارد شد. خواستم برای او برخیزم و به خاطر مقامی که از او دیده ام او را احترام کنم اشاره فرمود که مطلب را اظهار نکنم، و رفت در قهوه خانه پیش خادمها نشست و در آن جا مانند همان کشیکچی ها قلیان کشید و چای خورد.

بعد از آن وقتی خواست برود نزد من آمد و آهسته فرمود: آن مطلب که گفتم این است: در فلان روز دو ساعت به ظهر مانده، من از دنیا می روم و هشت تومان پول با کفنم در صندوق منزل من هست. به آن جا بیا و مرا با آنها دفن کن. در این جا حاجی تاجر فرمود: آن روزی که جناب هالو فرموده بود، امروز است که رفتم و او از دنیا رفته بود و کشیکچی ها جمع شده بودند. در صندوق او، همان طور که خودش فرمود، هشت تومان پول با کفن او بود. آنها را برداشتم و الآن برای دفن او آمده ایم.

بعد آن حاجی تاجر گفت: آقا! با این اوصاف، آیا چنین کسی از اولیاء الله نیست و فوت او گریه و تأسف ندارد. «

مرحوم حاج سید محمد تقی مشیری که افتخار مصاهبت مرحوم آیت الله سید علی مجتهد سیستانی را داشتند در علم جفر مهارت و اطلاعی کامل داشت و مجهولاتی را به وسیله آن معلوم و گمشده هایی را پیدا می نمود. وی نقل می کرد:

زمانی مبتلا به کسالت پا درد شدم به طوری که راه رفتن برایم مشکل بود و هر چه توانستم، معالجه کردم، بهتر نشد، تا جایی که گاهی مرا به دوش کشیده و می بردند و اغلب با کمک عصا به زحمت راه می رفتم. چاره آن را منحصر به تشریف خدمت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف دیدم و راه تشریف را از طریق جفر یافته بودم.

پس حساب کردم چه وقت آن حضرت به زیارت جدش حضرت رضا علیه السلام مشرف می شود؟ معلوم کرد، در روز عاشورا موقع ظهر. باز حساب کردم با چه لباسی و با چند نفر؟ معلوم کرد با لباس اعراب و سه نفر رفیق. و این حساب من در ذی القعدة بود. انتظار کشیدم تا ذی القعدة تمام شد و ذی الحجه گذشت و محرم فرا رسیده و روز عاشورا شد. پس غسل زیارت کرده و به زحمت فراوان مشرف شده و زیارت مخصوص و جامعه و عاشورا را خوانده و در مقابل درب پیش روی، که ورود آن حضرت را آن حساب، از آنجا تعیین کرده بود نشسته و انتظار ظهر را می کشیدم تا اینکه موقع زوال ظهر شد.

دیدم چهار نفر شخصی نورانی شبیه به هم به یک قیافه و یک لباس وارد شده و هر کدام به یک طرفی رفته و مشغول زیارت شدند و من یکی از آنها را که

مجدوب او شده بودم و یقین داشتم که حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه الشریف است تعقیب نمودم.

او در مسجد بالا سر مشغول نماز شد و من در مقابلش نشستم، تا سلام نمازش را داد و من خواستم عرض ارادت و حاجت کنم، آن جناب مهلت نداده برق آسا پس از سلام نماز برخاست و نماز دیگر را شروع کرد.

من با خود گفتم: اگر تا شب هم بنشینم نماز خواهد خواند. پس دقت می کنم که تا سلام نماز را گفت بلادرنگ من هم به آن حضرت سلام می کنم. وقتی جواب مرا داد، عرض حاجت می کنم ولی در این مرتبه هنوز سلام نداده بود که یکی از آن سه نفر که در حرم مطهر بودند آمدند و گفت:

« یا خضر تعال روح المهدی: ای خضر بیا که حضرت مهدی علیه السلام رفت. »

آن شخص که من یقین داشتم که حضرت صاحب (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است ولی حضرت، خضر نبی بود، فوراً حرکت کرد و به آن سه نفر دیگر ملحق و از حرم بیرون رفتند و من در عقب سر آنها می دویدم که شاید آنها را درک کنم و به خدمت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه برسم.

ولی ممکن نشد و می دیدم آنان را که از دارالسیاده خارج و در میان انبوه و ازدحام مردم که در صحن مطهر مشغول به عزاداری بودند از نظرم غایب شدند و من سر از پا نشناخته از صحن به بست بالا رفته و بار به صحن آمده و از بست پایین خارج شدم ولی اثری از آنها نیافتم و شاید یک ساعت و یا بیشتر از این طرف به آن طرف می دویدم و نگاه می کردم شاید بار دیگر هم آنها را ببینم ولی دولت مستعجل بود.

دیگر به آن فیض نرسیدم و ناگاه متوجه خودم شدم که قبل از این، عاجز از راه رفتن عادی بودم ولی اکنون مدتی است می‌دوم و پایم درد نمی‌کند و از برکت توجه و عنایت آن بزرگوار شفا یافته‌ام. «  
تشریف‌شده شیخ طه نجف (رحمت‌الله‌علیه) از مراجع تقلید  
« یکی از مؤمنین برایم از طرف سید جعفر بحر العلوم قصه‌ای به شرح ذیل نقل نمود:

ایشان روزی در محضر آقای سید حسین بحر العلوم نوه آیت‌الله سید علی بحر العلوم نویسنده کتاب برهان الفقه بوده‌اند.  
سید حسین بحر العلوم در اتاقی نشسته و از میهمانان و مراجعین استقبال می‌نمود در این بین یک مرتاض مسلمان هندی وارد شد وقتی که این مرتاض خودش را به آقای بحر العلوم معرفی نمود چنین گفت: « من می‌توانم هر سؤالی را که از غیبات داشته باشید با قلم و کاغذ جواب گویم و از آنان نیز خبر دهم. »

در همان وقت سؤالاتی را مردم از او می‌نمودند و او به وسیله حساب و ریاضی جواب می‌داد.

در این موقع آقای بحر العلوم به آن مرتاض رو نموده و گفتند:  
« سؤالی دارم که گمان می‌کنم نتوانی آن را جواب دهی. »

**مرقاض گفت: « آن سؤال چیست؟ »**

**ایشان فرمودند: « این سؤال خیلی سخت است و خارج از قدرت شما می باشد  
« مرقاض گفت: « هر چند که سخت باشد من سعی می کنم جواب آن را بیابم.**

**سؤال چیست؟ ».**

**ایشان فرمودند:**

**« حال که شما اصرار می کنی بگو بنیم، در این لحظه می توان مولا و آقایان  
و کسی که به وجودش، زمین آرامش و استقرار دارد و مردم به میمنت او  
روزی می خورند یعنی حضرت حجت ابن الحسن المهدی عجل الله تعالی  
فرجه الشریف را بیابیم؟ ».**

**مرقاض گفت:**

**« بله می توانم به این سؤال جواب بدهم ».**

**سپس شروع کرد به یافتن جواب از طریق محاسبات پیچیده ریاضی. البته اول  
در جواب گفتن معطل نمود تا آنجا که آقای بحر العلوم به او گفت:  
« به شما نگفتم نمی توانید جواب این سؤال را بگویید ».**

**مرقاض در جواب گفت: « کمی صبر کنید شاید بتوانم جواب را بیابم ».**

**سپس بعد از مدتی مرقاض گفت:**

**« مسأله آنطوری که شما فکر می کنید نیست، ولی من در فکرم که شیخ طه  
نجف کیست؟ ».**

**ایشان فرمودند: « شیخ محمد طه نجف یکی از مراجع تقلید معروف ما در**

**نجف اشرف می باشد ».**

مر قاض گفت:

« آن کسی که از او سؤال می کردید الان در منزل شیخ طه و در نزد ایشان می باشد.»

اینجا بود که ایشان و اطرافیان شان به سرعت به طرف منزل آیت الله شیخ محمد طه نجف روانه گشتند.

در مسیری که می رفتند به یک سه راهی رسیدند که یکی از این راهها به طرف منزل شیخ محمد طه منتهی می شد. وقتی که این گروه به سه راهی رسیدند از راهی که به سوی منزل شیخ بود شخصی به شکل صحرائشینان عراقی، ولی دارای وقار و سکینه ای خاص که از صورتش هیبت و عزت نمایان بود بیرون آمد.

خلاصه، به طرف منزل شیخ روان گشتیم. وقتی که وارد منزل شدیم هیچکس در آنجا نبود حتی آن کسی که از مهمانها استقبال می نمود و برای آنها آب و قهوه می آورد ولی آن چیزی که توجه همه را به خود جلب نمود همانا نشستن شیخ به صورت غمناک، در گوشه اتاقش بود.

در حالی که قطرات اشک بر گونه اش سرازیر بود، مرتب با خود زمزمه می کرد و می گفت:

« در دستم آمد ولی متوجه آن نشدم؛ وقتی متوجه او شدم از دستم بیرون رفت.»

در این حالت بود که تازه واردین خیلی تعجب کردند و بعد از سلام، علت گریه شیخ را پرسیدند. البته چون شیخ در اواخر عمر، بینایی خود را از دست



داده بود متوجه آمدن آنها نشد؛ مگر بعد از اینکه به او سلام کردند شیخ بلند شد و به آنها خوش آمد گفت و در نزد آنها نشست و شروع نمود به بیان آن واقعه ای که او را غمناک ساخته بود.

در حالی که اشکهایش را پاک می کرد، گفت:

« همه شما می دانید که مردم برای سؤالات شرعی و قضاوتها و دیگر امورشان به من رجوع می کنند و من به آنها فتوی می دهم و ناراحتیهایشان را برطرف می سازم و خمس و زکات گرفته و آنها را صرف می کنم و همچنین متولی و قیم نصب کرده و مثل اینگونه امور را انجام می دهم.

البته این قبیل امور را با دلائل اجتهادی پاسخ می دهم تا موافق با شرع مقدس باشد. تا اینکه این فکر به ذهنم رسید که آیا من در فتوی ها و قضاوتها راه درست را پیموده ام و آیا اعمال من در نزد پروردگار و پیامبر و ائمه اطهار (علیه السلام) مورد قبول واقع گشته است یا خیر؟

تقریباً سه سال قبل بود که در مورد این قضیه به وسیله مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام و از ایشان با التماس درخواست نمودم که به من بفهمانند آیا من در اعمال مرتکب خطا (ولو تقصیر نباشد) شده ام یا خیر؟

وقتی که اصرار و توسل من زیاد شد، چند شب قبل در عالم رؤیا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کردم.

ایشان فرمودند: « آن چیزی را که از من طلب کردی به زودی به دست فرزندم مهدی آورده می شود.»

لذا من هم چند روزی در انتظار قدوم حبیبم صبر کردم و هر لحظه منتظر بودم تا جوابی بشنوم و گمان نمی کردم که به این زودی او را دریافته و بشناسم؛ ولی امروز کمی قبل از آمدن شما، خانه از مهمانان خالی گشت و دیگر کسی از مراجعین در منزل نبود؛ حتی خادم هم برای خریدن بعضی از لوازم منزل بیرون رفته بود در این هنگام یک نفر وارد اتاق شد که لهجه اش دلالت می کرد بر اینکه او از عشایر عراقی می باشد.

بعد از سلام، مسأله ای را از من پرسید، من هم جوابش را گفتم. ولی او بر این جواب اشکال علمی وارد نمود؛ و من سعی کردم که به این اشکال پاسخ دهم، ولی آن شخص دوباره اشکال علمی دیگر گرفت و من شروع کردم که به این اشکال هم جواب گویم، ولی او اشکال علمی دیگری گرفت تا آنکه در ذهنم افکار متناقضی در مورد این مرد و فضلش به جریان افتاد که چطور ممکن است یک مرد عشایری اینقدر به مسائل علمی آگاهی داشته باشد. ولی غفلتی عمیق بر سراسر ذهنم خیمه زده بود و فراموش کرده بودم که من در انتظار چه کسی هستم و چه حاجتی دارم؟

و این فراموشی ادامه داشت، تا اینکه آن مرد، دستی به شانه ام زد و گفت: «انت مرضیٰ عندنا»

یعنی: «تو در نزد ما مورد رضایت قرار داری».

در این مورد شگفتی ام بیشتر شد که چطور ممکن است یک مرد بادیه نشین این جمله را به یک مرجع تقلید بگوید؟

سپس بعد از بیرون رفتن او ناگهان به خود آمده و آرزویم را به یاد آوردم که به دنبال چه چیزی می گشتم و از خداوند و پیامبر اکرم و ائمه طاهریین علیهم السلام چه حاجتی داشتم.

و حال آنکه این مرد از حاجتم خبر داد به این جمله « انت مرضی عندنا ». متوجه شدم که او همان کسی است که به دنبالش می گردم و عمر خودم را برای خدمتش صرف کرده ام لکن به او متوجه نشدم تا اینکه از دستم رفت و حالا بر حالم تأسف می خورم که چطور او به نزد آمد و در دستم قرار گرفت ولی متوجه اش نبودم تا اینکه از نور دیدگانش استفاده کنم و زمانی متوجه شدم که او از نزد بیرون رفته بود و آیا برای مثل من سزاوار نیست گریه و زاری کند؟

در این هنگام سید بحر العلوم به شیخ گفت:

« حضرت آیت الله ما هم به همین جهت نزد شما آمدیم ».

در این حالت همگی به این فکر رسیدند که شاید آن مردی که دارای هیبت و وقار بود و او را نزدیک منزل ایشان دیدند همانا او سید و آقا و مولایمان حضرت صاحب الامر حجة بن الحسن المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است. »

استشمام عطر حضرت در سرداب مطهر

آقا محمد، که متجاوز از چهل سال متولی شمعهای حرم عسکریین (علیه

السلام) و سرداب مطهر بوده است. می فرماید:

والده من، که از صالحات بود، نقل کرد:

«روزی با خانواده عالم ربانی، آخوند ملا زین العابدین سلماسی (رحمت الله علیه)، و خود آن مرحوم، در سرداب مقدس همان ایامی که ایشان مجاور سامرا بود و قصد داشت بنای قلعه آن شهر را تمام کند، بودیم. آن روز، جمعه بود و جناب آخوند سلماسی مشغول خواندن دعای ندبه شد و مثل زن مصیبت زده و محب فراق کشیده می گریست و ناله می کرد. ما هم با ایشان در گریه و ناله شرکت می کردیم. در همین وقت ناگه بوی عطری وزیدن گرفت و در فضای سرداب منتشر و هوا از آن پر شد؛ به طوری که همه ما را مدهوش کرد. همگی ساکت شدیم و قدرت صحبت کردن را نداشتیم. مدت زمان کمی گذشت و آن عطر خوشبو هم رفت و هوا به حالت اول خود برگشت و ما هم مشغول خواندن بقیه دعا شدیم. وقتی به منزل مراجعت نمودیم، از جناب آخوند ملا زین العابدین راجع به آن بوی خوش سؤال کردم. فرمود: تو را چه به این سؤال؟ و از جواب دادن خودداری فرمود. عالم متقی، آقا علیرضا اصفهانی (رحمت الله علیه)، که کاملاً با آخوند سلماسی خصوصی بود، نقل کرد: روزی از آن مرحوم راجع به ملاقات ایشان با حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف سؤال کردم و گمان داشتم که ایشان مثل استاد خود، سید بحر العلوم رحمه الله باشند و تشریفاتی داشته اند. در جواب من، همین قضیه را بدون هیچ کم و زیادی نقل کردند.»

شخص عطاری از اهل بصره می گوید:

روزی در مغازه عطاریم نشسته بودم که دو نفر برای خریدن سدر و کافور به دکان من وارد شدند. وقتی به طرز صحبت کردن و چهره هایشان دقت کردم، متوجه شدم که اهل بصره و بلکه از مردم معمولی نیستند به همین جهت از شهر و دیارشان پرسیدم؛ اما جوابی ندادند.

من اصرار می کردم؛ ولی جوابی نمی دادند. به هر حال من التماس نمودم، تا آن که آنها را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و آل اطهار آن حضرت قسم دادم. مطلب که به این جا رسید، اظهار کردند:

ما از ملازمان درگاه حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف هستیم. یکی از جمع ما که در خدمت مولایمان بود، وفات کرده است؛ لذا حضرت ما را مأمور فرموده اند که سدر و کافورش را از تو بخریم.

همین که این مطلب را شنیدم، دامن ایشان را رها نکردم و تضرع و اصرار زیادی نمودم که مرا هم با خود ببرید.

گفتند: این کار بسته به اجازه آن بزرگوار است و چون اجازه فرموده اند، جرأت این جسارت را نداریم.

گفتم: مرا به محضر حضرتش برسانید، بعد همان جا، طلب رخصت کنید اگر اجازه فرمودند، شرفیاب می شوم والا از همان جا بر می گردم و در این صورت، همین که در خواست مرا اجابت کرده اید خدای تعالی به شما اجر و پاداش خواهد داد؛ اما باز هم امتناع کردند.

بالاخره وقتی تضرع و اصرار را از حد گذراندم، به حال من ترحم نموده و منت گذاشتند و قبول کردند. من هم با عجله تمام سدر و کافور را تحویل دادم و دکان را بستم و با ایشان به راه افتادم، تا آن که به ساحل دریا رسیدیم. آنها بدون این که لازم باشد به کشتی سوار شوند، بر روی آب راه افتادند؛ اما من ایستادم.

متوجه من شدند و گفتند: نترس؛ خدا را به حق حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف قسم بده که تو را حفظ کند. بسم الله بگو و روانه شو. این جمله را که شنیدم، خدای متعال را به حق حضرت حجت ارواحنا فداه قسم دادم و بر روی آب مانند زمین خشک به دنبالشان به راه افتادم تا آن که به وسط دریا رسیدیم. ناگه ابرها به هم پیوستند و باران شروع به باریدن کرد. اتفاقاً من در وقت خروج از بصره، صابونی پخته و آن را برای خشک شدن در آفتاب، بر پشت بام گذاشته بودم.

وقتی باران را دیدم، به یاد صابونها افتادم و خاطرم پریشان شد. به محض این خطور ذهنی، پاهایم در آب فرو رفت؛ لذا مجبور به شنا کردن شدم تا خود را از غرق شدن، حفظ کنم؛ اما با همه این احوال از همراهان دور می ماندم. آنها وقتی متوجه من شدند و مرا به آن حالت دیدند، برگشتند و دست مرا گرفتند و از آب بیرون کشیدند و گفتند: از آن خطور ذهنی که به فکر ت رسید، توبه کن و مجدداً خدای تعالی را به حضرت حجت علیه السلام قسم بده. من هم توبه کردم و دوباره خدا را به حق حضرت حجت علیه السلام قسم دادم و بر روی آب راهی شدم.

بالاخره به ساحل دریا رسیدیم و از آن جا هم به طرف مقصد، مسیر را ادامه دادیم. مقداری که رفتیم در دامنه بیابان، چادری به چشم می خورد که نور آن، فضا را روشن نموده بود.

همراهان گفتند: تمام مقصود در این خیمه است و با آنها تا نزدیک چادر رفتیم و همان جا توقف کردیم. یک نفر از ایشان برای اجازه گرفتن وارد شد و درباره آوردن من با حضرت صحبت کرد، به طوری که سخن مولایم را شنیدم؛ ولی ایشان را چون داخل چادر بودند، نمی دیدم حضرت فرمودند:

«ردّوه فانه رجل صابونی»

یعنی او را به جای خود برگردانید و دست رد به سینه اش بگذارید؛ تقاضای او را اجابت نکنید و در شمار ملازمان ما ندانید؛ زیرا او مردی است صابونی. این جمله حضرت، اشاره به خطور ذهنی من در مورد صابون بود؛ یعنی هنوز دل را از وابستگیهای دنیوی خالی نکرده است تا محبت محبوب واقعی را در آن جای دهد و شایستگی همنشینی با دوستان خدا را ندارد. این سخن را که شنیدم و آن را بر طبق برهان عقلی و شرعی دیدم، دندان این طمع را کنده و چشم از این آرزو پوشیدم و دانستم تا زمانی که آینه دل، به تیرگیهای دنیوی آلوده است، چهره محبوب در آن منعکس نمی شود و صورت مطلوب، در آن دیده نخواهد شد چه رسد به این که در خدمت و ملازمت آن حضرت باشد.

**تشریف حاج آقا فشندی تهرانی به محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)**

« آنچه را که اکنون می خوانید داستانی است، که در سال ۱۳۵۴ به یک واسطه شنیدم؛ که شخص مذکور در نزد عده ای از علما در صفائیه قم نقل کرده، و خوشبختانه در روز ۱۶ ذی الحجه الحرام سال ۱۴۰۰ هجری قمری خود شخصاً در صحن مقدس «فاطمه معصومه» سلام الله علیها او را زیارت و آثار صدق و دوستی اهل بیت (علیه السلام) از سیمایش مشهود و ضمن داستانهای زیادی از شرفیابی اش خدمت امام زمان ارواحنا فداه همین داستان را نیز پرسیدم و برخی از نکات دیگر داستان را نیز برایم تعریف فرمود.

اینک اصل ماجرا که راستی شگفت انگیز و امید بخش است و می فهماند که در این زمانها نیز افرادی لایق آن هستند که اینچنین مورد توجه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشند.

« سال اولی که به مکه مشرف شدم از خدا خواستم ۲۰ سفر به مکه بیایم تا بلکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را هم زیارت کنم. بعد از سفر بیستم نیز، خداوند منت نهاد و سفرهای دیگر هم به زیارت خانه خدا موفق شدم. ظاهراً سال ۱۳۵۳ بود بود به عنوان کمکی کاروان از تهران رفته بودم، شب هشتم از مکه آمدم برای عرفات تا مقدمات کار را فراهم کنم که فردا شب وقتی حاجی ها همه باید در عرفات باشند از جهت چادر و وضع منزل نگران نباشند.



شرطه ای آمد و گفت: آقا چرا الان آمدی؟ کسی نیست.  
گفتم: برای این جهت که مقدمات کار را آماده کرده باشم.  
گفت: پس امشب باید خواب نروی. گفتم: چرا؟ گفت: به خاطر آن که ممکن  
است دزدی بیاید و دستبرد بزند.  
گفتم: باشد. و بعد از رفتن شرطه، تصمیم گرفتم، شب را نخوابم. برای نافله  
شب و دعاها وضو گرفته، مشغول نافله شدم.  
بعد از نماز شب، حالی پیدا کردم و در همین حال بود که شخصی آمد درب  
چادر و بعد از سلام وارد شد و نام مرا برد من از جا بلند شدم پتویی چند لا  
کرده زیر پای آقا افکندم.  
او نشست و فرمود:  
چایی درست کن  
گفتم: اتفاقاً تمام اسباب چایی حاضر است ولی چای خشک از مکه نیاورده ام و  
فراموش کرده ام.  
فرمود: شما آب روی چراغ بگذار تا من چایی بیاورم.  
از میان چادر بیرون رفت و من هم آب را روی چراغ گذاشتم. طولی نکشید  
که برگشت و یک بسته چای در حدود ۸۰ الی صد گرم به دست من داد.  
چایی را دم کردم پیش رویش گذاردم، خورد و فرمود: خودت هم بخور، من  
هم خوردم؛ اتفاقاً عطش هم داشتم چایی لذت خوبی برای من داشت.  
بعد فرمود: غذا چه داری؟ عرض کردم: نان.  
فرمود: نان خورش چه داری؟ گفتم: پنیر.

فرمود: من پنیر نمی خواهم. عرض کردم: ماست هم از ایران آورده ام.  
فرمود: بیاور.

گفتم: این که از خود من نیست مال تمام اهل کاروان است. فرمود:  
« ما سهم خود را می خوریم. دو سه لقمه خورد. »

در این وقت چهار جوان صبح که موهای پشت لبشان تازه سبز شده بود،  
جلوی چادر آمدند با خود گفتم: نکند اینها دزد باشند. اما دیدم سلام کردند و  
آن شخص جواب داد. خاطر م جمع شد.

سپس نشستند و آن آقا فرمود: شما هم چند لقمه بخورید. آنها هم خوردند.  
سپس آقا به آنها فرمود: شما بروید. خدا حافظی کردند و رفتند.

ولی خود آقا ماند و در حالی که نگاه به من داشت سه بار فرمود: خوشا به  
حالت حاج محمد علی. گریه راه گلویم را گرفت. گفتم: از چه جهت؟

فرمود: « چون امشب کسی در این بیابان برای بیتوته نمی آید، این شبی است  
که جدم امام حسین علیه السلام در این بیابان آمده. »

بعد فرمود: دلت می خواهد نماز و دعای مخصوص که از جدم هست بخوانی؟  
گفتم: آری.

فرمود: برخیز غسل کن و وضو بگیر.

عرض کردم: هوا طوری نیست که من با آب سرد بتوانم غسل کنم.  
فرمود: من بیرون می روم تو آب را گرم کن و غسل نما.

او بیرون رفت، من هم بدون اینکه توجه داشته باشم چه می‌کنم و این کیست، وسیله غسل را فراهم کرده و غسل نمودم و وضو گرفتم؛ دیدم آقا برگشت. فرمود: حاج محمد علی غسل کردی و وضو ساختی؟ گفتم: بلی.

فرمود: دو رکعت نماز بجا بیاور، بعد از حمد ۱۱ مرتبه سوره «قل هو الله» بخوان و این نماز امام حسین (علیه السلام) در این مکان است. بعد از نماز شروع کرد، دعایی خواند که یک ربع الی بیست دقیقه طول کشید ولی هنگام قرائت اشک مانند ناودان از چشم مبارکش جریان داشت. هر جمله دعا را که می‌خواند در ذهن من می‌ماند و حفظ می‌شد. دیدم دعای خوبی است مضامین عالی دارد و من با اینکه دعا زیاد می‌خواندم و با کتب دعا آشنا بودم به مانند این دعا برخورد نکرده بودم لهذا در فکرم خطور کرد و تصمیم گرفتم فردا برای روحانی کاروان بگویم بنویسد؛ لیکن تا این فکر در ذهنم آمد آقا از فکر من خبر دار شد برگشت و فرمود: «این خیال را از دل بیرون کن؛ زیرا این دعا در هیچ کتابی نوشته نشده و مخصوص امام علیه السلام است و از یاد تو می‌رود.» بعد از تمام شدن دعا نشستیم و عرض کردم: آقا آیا توحید من خوب است که می‌گویم: این درخت و گیاه و زمین و همه اینها را خدا آفریده؟ فرمود: خوب است و بیشتر از این از تو انتظار نمی‌رود.

عرض کردم: آیا من دوست اهل بیت (علیه السلام) هستم؟ فرمود: آری و تا آخر هم هستید و اگر آخر کار شیطانها فریب دهند آل محمد (صلی الله علیه و آله) به فریاد می رسند.

عرض کردم: آیا امام زمان در این بیابان تشریف می آورند؟  
فرمود: امام الان در چادر نشسته.

با این که حضرت به صراحت فرمود، اما من متوجه نشدم. و به ذهنم رسید، که:  
« یعنی امام در چادر مخصوص به خودش نشسته ».

بعد گفتم: آیا فردا امام با حاجیها در عرفات می آید؟ فرمود: آری.  
گفتم: کجاست؟ فرمود: در « جبل الرحمه » است.

عرض کردم: اگر رفقا بروند می بینند؟  
فرمود: می بینند ولی نمی شناسند.

گفتم: آیا فردا شب امام در چادرهای حجاج می آید و نظر دارد؟  
فرمود: در چادر شما چون فردا شب مصیبت عمویم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) خوانده می شود امام می آید.

بعداً دو اسکناس صد ریالی سعودی به من داد و فرمود: یک عمل عمره برای پدرم بجای بیاور.

گفتم: اسم پدر شما چیست؟ فرمود: حسن.

عرض کردم: اسم شما؟

فرمود: سید مهدی.

قبول کردم آقا بلند شد برود. او را تا دم چادر بدرقه کردم. حضرت برای معانقه برگشت و با هم معانقه نمودیم و خوب یاد دارم که خال طرف راست صورتش را بوسیدم. سپس مقداری پول خرد سعودی به من داده فرمودند: برگرد. تا برگشتم، دیگر او را ندیدم، این طرف و آن طرف نظر کردم کسی را نیافتم.

داخل چادر شدم و مشغول فکر که این شخص کی بود. پس از مدتی فکر، با قرائن زیاد مخصوصاً اینکه نام مرا برد و از نیت من خبر داد و نام پدرش و نام خودش را بیان فرمود، فهمیدم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده، شروع کردم به گریه کردن.

یک وقت متوجه شدم شرطه آمده و می گوید: مگر دزدها سر وقت تو آمدند؟  
گفتم: نه. گفت پس چه شده؟

گفتم: مشغول مناجات با خدایم. به هر حال به یاد آن حضرت تا صبح گریستم و فردا که کاروان آمد قصه را برای روحانی کاروان گفتم. او هم به مردم گفت: متوجه باشید که این کاروان مورد توجه امام عجل الله تعالی فرجه الشریف است. تمام مطالب را به روحانی کاروان گفتم، فقط فراموش کردم که بگویم آقا فرموده فردا شب چون در چادر شما مصیبت عمویم خوانده می شود می آیم. شب شد اهل کاروان جلسه ای تشکیل دادند و ضمناً حالت توسل آن هم به محضر عباس علیه السلام بود.

اینجا بیان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یادم آمد؛ هر چه نگاه کردم آن حضرت را داخل چادر ندیدم ناراحت شدم و با خود گفتم: خدایا وعده امام حق است. بی اختیار از مجلس بیرون شدم. درب چادر همان آقا را دیدم. عرض ادب کرده می خواستم اشاره کنم، مردم بیایند، آن حضرت را ببینند، اما آقا اشاره کرد: حرف نزن.

به همان حال ایستاده بود تا روضه تمام شد و دیگر حضرت را ندیدم. داخل چادر شده جریان را تعریف نمودم. «

تشرفات آیت الله میر جهانی به محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

علامه میر جهانی مبتلا به کسالت نقرس و سیاتیک (عرق النساء) شده بودند. ایشان برای رفع این بیماری چندین سال در اصفهان، خراسان و تهران معالجه قدیم و جدید نموده بودند ولی هیچ نتیجه‌ای حاصل نشده بود. خودشان می فرمودند: روزی برخی دوستان آمدند و مرا به شیروان برند. در مراجعت به قوچان که رسیدیم، توقف کردیم و به زیارت امامزاده ابراهیم که در خارج شهر قوچان است، رفتیم. چون آنجا هوای لطیف و منظره جالبی داشت رفقا گفتند: نهار را در همانجا بمانیم. آنها که مشغول تهیه غذا شدند، من خواستم برای تطهیر به رودخانه نزدیک آنجا بروم دوستان گفتند: راه قدری دور است و برای پا درد شما مشکل بوجود می آید.

گفتم: آهسته آهسته می روم و رفتم تا به رودخانه رسیدم و تجدید وضو نمودم. در کنار رودخانه نشسته و به مناظر طبیعی نگاه می کردم که دیدم شخصی با

لباسهای نمدی چوپانی آمد و سلام کرد و گفت: آقای میرجهانی شما با اینکه اهل دعا و دوا هستی، هنوز پای خود را معالجه نکرده‌اید.

گفتم: تاکنون که نشده است، گفت آیا دوست دارید من درد پاهای شما را معالجه کنم؟ گفتم: البته. پس آمد و کنار من نشست و از جیب خود چاقوی کوچکی در آورد و اسم مادرم را پرسید (یا بُرد) و سرچاقو را بر اول درد گذاشت و به سمت پایین کشید و تا پشت پا آورد، سپس فشاری داد که بسیار متألّم شده گفتم: آخ. پس چاقو را برداشت و گفت: برخیز، خوب شدی.

خواستم بر حسب عادت و مثل همیشه با کمک عصا برخیزم که عصا را از دستم گرفت و به آن طرف رودخانه انداخت. دیدم پایم سالم است، برخاستم و دیگر ابدأً پایم درد نداشت. به او گفتم: شما کجا هستید. گفت: من در همین قلعه هستم و دست خود را به اطراف گردانید. گفتم: پس من کجا خدمت شما برسم. فرمود: تو آدرس مرا نخواهی دانست ولی من منزل شما را می‌دانم کجاست و آدرس مرا گفت و فرمود: هر وقت مقتضی باشد خود نزد تو خواهم آمد و سپس رفت. در همین موقع رفقا رسیدند و گفتند: آقا عصایتان کو؟ من گفتم:

آقای نمد پوش را دریابید هر چه تفحص و جستجو کردند اثری از او نیافتند.

تشرّف آیت الله العظمی نجفی مرعشی در راه مسجد سهله

حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (قدس سره) چنین می‌گوید:

در ایّام تحصیل علوم دینی و فقه اهل بیت «علیهم السلام» در نجف اشرف، شوق

زیادی جهت دیدار جمال مولایمان بقیّه الله الأعظم «علیه السلام» داشتم. با

خود عهد کردم که چهل شب چهارشنبه پیاده به «مسجد سهله» بروم، به این

نیت که جمال آقا صاحب الأمر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» را زیارت کنم و به این فوز بزرگ نائل شوم. تا سی و پنج یا سی و شش شب چهارشنبه ادامه دادم، تصادفاً در این شب، رفتیم از نجف تأخیر افتاد و هوا ابری و بارانی بود. نزدیک مسجد سهله خندقی بود. هنگامی که به آنجا رسیدم، بر اثر تاریکی شب، وحشت و ترس مرا فرا گرفت؛ مخصوصاً از زیادی قطاع الطریق و دزدها می ترسیدم، ناگهان صدای پایی را از دنبال سر شنیدم که بیشتر موجب ترس و وحشتم گردید. به عقب برگشتم، سید عربی را با لباس اهل بادیه دیدم، نزدیک من آمد و با زبان فصیح گفت: «ای سید! سلام علیکم»

ترس و وحشت به کلی از وجودم رفت و اطمینان و سکون نفس پیدا کردم و تعجب آور بود که چگونه این شخص در تاریکی شدید، متوجه سیادت من شد؟ و در آن حال، من از این مطلب غافل بودم!

به هر حال؛ سخن می گفتیم و می رفتیم، از من سؤال کرد: «کجا قصد داری؟»  
گفتم: «مسجد سهله.»

فرمود: «به چه جهت؟»

گفتم: «به قصد تشرّف زیارت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف»  
مقداری که رفتیم به مسجد «زید بن صوحان» که مسجد کوچکی نزدیک  
مسجد سهله است، رسیدیم؛ داخل مسجد شدیم و نماز خواندیم و بعد از دعایی  
که سید خواند - که گویا دیوار و سنگها آن دعا را با او می خواندند -  
احساس انقلابی عجیب در خود نمودم که از وصف آن عاجزم. بعد از دعا،  
سید فرمود: «سید! تو گرسنه‌ای، چه خوبست شام بخوری.»



پس سفرهای را که زیر عبا داشت بیرون آورد و در آن مثل اینکه سه قرص نان و دو یا سه خیار سبز بود، که گویا تازه از باغ چیده‌اند و آن وقت چله زمستان و سرمای شدیدی بود و من به این معنا منتقل نشدم که این آقا این خیار تازه سبز را در این فصل زمستان از کجا آورده است؟ طبق دستور آقا شام خوردم. سپس فرمود: «بلند شو تا به مسجد سهله برویم.» داخل مسجد شدیم. آقا مشغول اعمال وارده در مقامات شد و من هم به متابعت آن حضرت انجام وظیفه می‌کردم و بدون اختیار نماز مغرب و عشا را به آقا اقتدا کردم و متوجه نبودم که این آقا کیست.

بعد از آنکه اعمال تمام شد، آن بزرگوار فرمود: «ای سید! آیا مثل دیگران بعد از اعمال مسجد سهله به مسجد کوفه می‌روی یا در همین جا می‌مانی؟» گفتم: «می‌مانم.» در وسط مسجد در مقام صادق «علیه السلام» نشستم و به سید گفتم: «چای یا قهوه یا دخانیات میل دارید تا آماده کنم؟» در جواب، کلام جامعی را فرمود: «این امور از فضول زندگی است و ما از این فضولات دوریم!» این کلام در اعماق وجودم اثر گذاشت به گونه‌ای که هرگاه یادم می‌آید، ارکان وجودم می‌لرزد.

به هر حال؛ مجلس نزدیک به دو ساعت طول کشید و در این مدت، مطالبی رد و بدل شد که به بعضی آنها اشاره می‌کنم.

۱- درباره «استخاره» سخن به میان آمد، سید عرب فرمود: «ای سید با تسبیح به چه نحو استخاره می‌کنی؟»

گفتم: سه مرتبه صلوات می فرستم و سه مرتبه می گویم: «اَسْتَخِيرُ اللّٰهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرُهُ فِي عَافِيَةٍ» پس قبضه‌ای از تسبیح را می گیرم و دو تا، دو تا می شمارم، اگر دو تا ماند، بد است. اگر یکی ماند، خوب است.

فرمود: «برای این استخاره، باقی مانده‌ای است که به شما نرسیده و آن این است که هر گاه یکی باقی ماند فوراً حکم به خوبی استخاره نکنید؛ بلکه توقف کنید و دوباره برای ترک عمل استخاره کنید، اگر زوج آمد، کشف می شود که استخاره اول خوب است اما اگر یکی آمد، کشف می شود که استخاره اول میانه است.»

به حسب قواعد علمیه می بایست دلیل بخواهم و آقا جواب دهد، به جای دقیق و باریکی رسیده بودیم، اما به مجرد این قول، تسلیم و منقاد شدم؛ با آنکه متوجه نیستم که این آقا کیست.

۲- از جمله مطالب این جلسه، تأکید سید عرب بر تلاوت و قرائت این سوره‌ها بعد از نمازهای واجب بود: بعد از نماز صبح سوره یس، بعد از نماز ظهر سوره عم، بعد از نماز عصر سوره نوح، بعد از مغرب سوره الواقعة و بعد از نماز عشاء سوره ملک.

۳- دیگر اینکه تأکید فرمودند بر دو رکعت نماز بین مغرب و عشاء که در رکعت اول بعد از حمد، هر سوره‌ای خواستی می خوانی و در رکعت دوم بعد از حمد «سوره واقعه» را می خوانی و فرمود: کفایت می کند این از خواندن سوره واقعه بعد از نماز مغرب، چنان که گذشت.

۴- تأکید فرمود که بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را بخوان: **اللَّهُمَّ سَرِّحْنِي  
عَنِ الْهُمُومِ وَالْغُمُومِ وَوَحْشَتِ الصَّدْرِ وَوَسْوَئَةِ الشَّيْطَانِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ.**

۵- و دیگر تأکید داشتند بر خواندن این دعا بعد از ذکر رکوع در نمازهای  
یومیه خصوصاً رکعت آخر: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلَى  
عَجْزِنَا وَاعْثِنَا بِحَقِّهِمْ.**

۶- در تعریف و تمجید از «شرایع الاسلام» مرحوم محقق حلی فرمود: تمام  
آن مطابق با واقع است مگر کمی از مسائل آن.

۷- تأکید فرمودند بر خواندن قرآن و هدیه کردن ثواب آن، برای شیعیانی  
که وارثی ندارند یا دارند و لکن یادی از آنها نمی‌کنند.

۸- تأکید کردند بر تحت الحنک را زیر حنک دور دادن و سر آن را در عمامه  
قرار دادن، چنان که علمای عرب به همین نحو عمل می‌کنند و فرمود: در  
شرع، چنین رسیده است.

۹- تأکید بر زیارت سید الشهداء «علیه السلام»

۱۰- پرسیدم: «نمی‌دانم آیا عاقبت کارم خیر است و آیا من نزد صاحب شرع  
مقدس رو سفیدم؟!» فرمود: عاقبت تو خیر و سعیت مشکور است و رو سفید  
هستی. گفتم: نمی‌دانم آیا پدر و مادر و اساتید و ذوی الحقوق از من راضی  
هستند یا نه؟ فرمود: «تمام آنها از تو راضی‌اند و در باره‌ات دعا می‌کنند».  
استدعای دعا کردم برای خودم که موفق باشم برای تألیف و تصنیف، و آن

**بزرگوار دعا فرمودند. در اینجا مطالب دیگری است که مجال تفصیل و بیان آن نیست.**

**پس خواستم به خاطر حاجتی از مسجد بیرون روم، آمدم نزد حوضی که در وسط راه، قبل از خارج شدن از مسجد قرار دارد. به ذهنم رسید چه شبی بود و این سید عرب کیست که این همه با فضیلت است؟! شاید همان مقصود و معشوقم باشد! تا این مطلب به ذهنم خطور کرد، مضطربانه برگشتم و آن آقا را ندیدم و کسی هم در مسجد نبود. یقین پیدا کردم که آقا را زیارت کردم و غافل بودم. مشغول گریه شدم و همچون دیوانه اطراف مسجد گردش می کردم تا صبح شد، چون عاشقی که بعد از وصال، مبتلا به هجران شده باشد. این بود اجمالی از تفصیل که هر وقت آن شب به یادم می آید، بهت زده می شوم**

**ملاقات آیه الله سیبویه با آقا امام زمان علیه السلام**

**روزهای زیادی با حاج آقای سیبویه گذرانیدیم، روزهای خوب و شیرینی بود، اما یک روز یک اتفاق عجیبی رخ داد!**

**صبح آن روز حاج آقای سیبویه خیلی سراسیمه بود! اصلا حال عجیبی داشت، بعضی ها فکر کردند اتفاق بدی افتاده باشد بعضی ها هم برعکس فکر می کردند خبر خوشی به آقا داده اند! نمی شد احتمال درستی داد.**

**بالاخره صبرمان به سر آمد سراغ مدیر مدرسه علمیه که با حاج آقای سیبویه رابطه ی نزدیکی داشت رفتیم.**

**حاج آقا! خیلی نگران حضرت آیه الله سیبویه هستیم، اگر اتفاق بدی افتاده که اینقدر روحیه ایشان تغییر کرده بما هم خبر دهید!**

هنوز صحبت‌های ما تمام نشده بود که اشک در چشمان حاج آقا ش مدیر مدرسه جمع شد وقتی حال حاج آقا ش را دیدیم اضطراب ما هم بیشتر شد ،  
نمی دانستم چکار کنیم که بعد از چند لحظه سکوت بعد لبخندی زد و گفت:  
آیت الله سیبویه دیشب خوابی دیده اند که حضرت آیت الله صدیقین (زید  
عزه) تعبیر کرده اند ، تعبیرش این است چند روز دیگر شخصی که حاج آقای  
سیبویه ایشان را نمی شناسد ، از دبی تلفن می کند و آقا را دعوت می کند  
همراه آنها به حج برود و حاج آقای سیبویه در عرفات خدمت آقا و سیدمان  
حضرت حجت بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می رسد!  
اشک در چشمان ما جمع شده بود ، نمی توانستم جلو گریه ی خود را بگیرم ،  
ولی هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده بود روزها به کندی می گذشت و ما منتظر یک  
تلفن ناشناس بودیم و حضرت آیت الله سیبویه که خبر نداشت ما هم خبردار  
شده ایم از ما منتظرتر!

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

بلاخره آن روز فرا رسید و شخصی از دبی با مرحوم آیت الله میرزا احمد

سیبویه تماس گرفتند و ایشان را به مکه دعوت کرد. شخصی که حتی او را

نمی شناخت! حضرت آیت الله سیبویه می رفت و ما ماندیم او می رفت و ما

گریه می کردیم او می رفت و ما حسرت می خوردیم او می رفت و ما را پشت

درهای بسته جا گذاشت.

گاهی پیش خودمان می گفتیم:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد  
من از درد و درمان و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد  
زمان آرام آرام می گذشت ...

من و لحظه شماری های من!

در حال انتظار بازگشت او بودیم ، منتظر خبری از گیسوان یار و چشم به راه  
وصال هم نفس یار!

و آن روز که برگشت او شاد بود ، ولی چیزی از شادیش نمی گفت. هیچ کس  
جرات نمی کرد از او سؤال کند ولی گاهی که اسم آقا امام زمان (عجل الله  
تعالی فرجه الشریف) در بحث های بعد از سفر مکه پیش می آمد حضرت آیت  
الله سیبویه (رحمت الله علیه) امانش بریده می شد و زار زار اشک فراق  
می ریخت.

شاید پیش خودش به ما می گفت:

تو مو می بینی و من پیچش مو تو ابرو من اشارتهای ابرو

من که دیگر کاسه صبرم لبریز شده بود سراغ یکی از علماء که خیلی رابطه ی  
نزدیک و صمیمی با آیت الله سیبویه داشت رفتم و با اسرار زیاد ، قضیه ملاقات  
حضرت آیت الله سیبویه با آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را  
برایم این چنین نقل کردند که :

حاج آقای سیبویه با اشک نقل کردند در عرفات خدمت آقا و سیدمان حضرت  
حجت بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسیدم و یک  
ساعت در محضر آقا بودم و دست آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

را می بوسند و آقا هم پیشانی ایشان را می بوسند و حرفهایی که هیچ کسی هنوز خبر ندارد به همدیگر می زنند.

برغم مدعیانی که منع عشق کنند جمال چهره تو حجت موجه ماست  
تشریف حاج علی بغدادی

هشتاد تومان سهم امام به گردنم بود ولذا به نجف اشرف رفتم و بیست تومان از آن پول را به جناب «شیخ مرتضی» اعلی الله مقامه دادم و بیست تومان دیگر را به جناب «شیخ محمدحسن مجتهد کاظمینی» و بیست تومان به جناب «شیخ محمدحسن شروقی» دادم و تنها بیست تومان دیگر به گردنم باقی بود، که قصد داشتم وقتی به بغداد برگشتم به «شیخ محمدحسن کاظمینی آل یس» بدهم و مایل بودم که وقتی به بغداد رسیدم، در ادای آن عجله کنم. در روز پنجشنبه ای بود که به کاظمین به زیارت حضرت موسی بن جعفر و حضرت امام محمدتقی (علیه السلام) رفتم و خدمت جناب «شیخ محمدحسن کاظمینی آل یس» رسیدم و مقداری از آن بیست تومان را دادم و بقیه را وعده کردم که بعد از فروش اجناس به تدریج هنگامی که به من حواله کردند، بدهم.

و بعد همان روز پنجشنبه عصر به قصد بغداد حرکت کردم، ولی جناب شیخ خواهش کرد که بمانم، عذر خواستم و گفتم: باید مزد کارگران کارخانه شهربافی را بدهم، چون رسم چنین بود که مزد تمام هفته را در شب جمعه می دادم. لذا به طرف بغداد حرکت کردم، وقتی یک سوم راه را رفتم سید جلیلی را دیدم، که از طرف بغداد رو به من می آید چون نزدیک شد، سلام

کرد و دست های خود را برای مصافحه و معانقه با من گشود و فرمود: «اهلاً و سهلاً» و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم.  
بر سر عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود.  
ایستاد و فرمود: «حاج علی! خیر است، به کجا می روی؟»  
گفتم: کاظمین (علیه السلام) را زیارت کردم و به بغداد برمی گردم.  
فرمود: امشب شب جمعه است، برگرد.»  
گفتم: یا سیدی! متمکن نیستم.  
فرمود: «هستی! برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان (دوستان) جد من امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از موالیان مایی و شیخ شهادت دهد، زیرا که خدای تعالی امر فرموده که دو شاهد بگیرید.»  
این مطلب اشاره ای بود، به آنچه من در دل نیت کرده بودم، که وقتی جناب شیخ را دیدم، از او تقاضا کنم که چیزی بنویسد و در آن شهادت دهد که من از دوستان و موالیان اهل بیتم و آن را در کفن خود بگذارم.  
گفتم: تو چه می دانی و چگونه شهادت می دهی؟!  
فرمود: «کسی که حق او را به او می رسانند، چگونه آن رساننده را نمی شناسد؟» گفتم: چه حقی؟  
فرمود: «آنچه به وکلای من رساندی!»  
گفتم: وکلای شما کیست؟  
فرمود: «شیخ محمدحسن!»  
گفتم: او وکیل شما است؟! فرمود: «وکیل من است.»



اینجا در خاطر م خطور کرد که این سید جلیل که مرا به اسم صدا زد با آنکه  
مرا نمی شناخت کیست؟

به خودم جواب دادم، شاید او مرا می شناسد و من او را فراموش کرده ام!  
باز با خودم گفتم: حتماً این سید از سهم سادات از من چیزی می خواهد و  
خوش داشتم از سهم امام (علیه السلام) به او چیزی بدهم.  
لذا به او گفتم: از حق شما پولی نزد من بود که به آقای شیخ محمد حسن  
مراجعه کردم و باید با اجازه او چیزی به دیگران بدهم.  
او به روی من تبسمی کرد و فرمود: «بله بعضی از حقوق ما را به وکلای ما در  
نجف رساندی»

گفتم: آنچه را داده ام قبول است؟

فرمود: «بله»

من با خودم گفتم: این سید کیست که علما، اعلام را وکیل خود می داند و  
مقدار تعجب کردم! و با خود گفتم: البته علماء وکلایند در گرفتن سهم سادات.  
سپس به من فرمود: «برگرد و جدم را زیارت کن».

من برگشتم او دست چپ مرا در دست راست خود نگه داشته بود و با هم قدم  
زنان به طرف کاظمین می رفتیم. چون به راه افتادیم دیدم در طرف راست ما  
نهر آب صاف سفیدی جاری است و درختان مرکبات لیمو و نارنج و انار و انگور  
و غیر آن همه با میوه، آن هم در وقتی که موسم آنها نبود بر سر ما سایه  
انداخته اند.

گفتم: این نهر و این درخت ها چیست؟

فرمود: «هر کس از موالیان و دوستان که زیارت کند جد ما را و زیارت کند ما را، اینها با او هست».

پس گفتم: سؤالی دارم

فرمود: «پرس!»

گفتم: مرحوم شیخ عبدالرزاق، مدرس بود. روزی نزد او رفتم شنیدم می گفت: کسی که در تمام عمر خود روزها روزه بگیرد و شبها را به عبادت مشغول باشد و چهل حج و چهل عمره بجا آورد و در میان صفا و مروه بمیرد و از دوستان و موالیان حضرت امیرالمؤمنی (علیه السلام) نباشد! برای او فائده ای ندارد! فرمود: «آری واللّه برای او چیزی نیست».

سپس از احوال یکی از خویشاوندان خود سؤال کردم و گفتم: آیا او از موالیان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست؟ فرمود: «آری! او و هر که متعلق است به تو» گفتم: ای آقای من سؤالی دارم.

فرمود: «پرس!»

گفتم: روضه خوان های امام حسین (علیه السلام) می خوانند: که سلیمان اعمش از شخصی سؤال کرد، که زیارت سیدالشهداء (علیه السلام) چگونه است او در جواب گفت: بدعت است، شب آن شخص در خواب دید، که هودجی در میان زمین و آسمان است، سؤال کرد که در میان این هودج کیست؟ گفتند: حضرت فاطمه زهرا و خدیجه کبری (علیه السلام) هستند. گفت: کجا می روند؟

گفتند: چون امشب شب جمعه است، به زیارت امام حسین (علیه السلام) می روند و دید رقعہ هایی را از هودج می ریزند که در آنها نوشته شده: «امان من النار لزوار الحسين (عليه السلام) في ليلة الجمعة امان من النار يوم القيامة». (امان نامه ای است از آتش برای زوار سیدالشهداء (علیه السلام) در شب جمعه و امان از آتش روز قیامت). آیا این حدیث صحیح است؟

فرمود: «بله راست است و مطلب تمام است».

گفتم: ای آقای من صحیح است که می گویند: کسی که امام حسین (علیه السلام) را در شب جمعه زیارت کند، برای او امان است؟

فرمود: «آری واللہ». و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریه کرد.

گفتم: ای آقای من سؤال دارم.

فرمود: «پرس!»

گفتم: در سال ۱۲۶۹ به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) رفتم در قریه درود (نیشابور) عربی از عرب های شروقیه، که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف اند را ملاقات کردم و او را مهمان نمودم از او پرسیدم: ولایت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) چگونه است؟

گفت: بهشت است، تا امروز پانزده روز است که من از مال مولایم حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خورم نکیرین چه حق دارند در قبر نزد من بیایند و حال آنکه گوشت و خون من از طعام آن حضرت روئیده شده. آیا صحیح است؟ آیا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می آید و او را از دست منکر و نکیر نجات می دهد؟

فرمود: «آری واللّٰه! جد من ضامن است».

گفتم: آقای من سؤال کوچکی دارم.

فرمود: «پرس!»

گفتم: زیارت من از حضرت رضا (علیه السلام) قبول است؟

فرمود: «ان شاءالله قبول است».

گفتم: آقای من سؤالی دارم.

فرمود: «پرس!»

گفتم: زیارت حاج احمد بزازباشی قبول است، یا نه؟ (او با من در راه مشهد

رفیق و شریک در مخارج بود)

فرمود: «زیارت عبد صالح قبول است».

گفتم: آقای من سؤالی دارم.

فرمود: «بسم الله»

گفتم: فلان کس اهل بغداد که همسفر ما بود زیارتش قبول است؟

جوابی نداد

گفتم: آقای من سؤالی دارم.

فرمود: «بسم الله»

گفتم: آقای من این کلمه را شنیدید؟ یا نه! زیارتش قبول است؟

باز هم جوابی ندادند. (این شخص با چند نفر دیگر از پول دارهای بغداد بود

و دائماً در راه به لهو و لعب مشغول بود و مادرش را هم کشته بود).

در این موقع به جایی رسیدیم، که جاده پهن بود و دوطرفش باغات بود و شهر کاظمین در مقابل قرار گرفته بود و قسمتی از آن جاده متعلق به بعضی از ایتام سادات بود، که حکومت به زور از آنها گرفته بود و به جاده اضافه نموده بود و معمولاً اهل تقوی که از آن اطلاع داشتند، از آن راه عبور نمی کردند ولی دیدم آن آقا از روی آن قسمت از زمین عبور می کند! گفتم: ای آقای من! این زمین مالی بعضی از ایتام سادات است تصرف در آن جایز نیست!

فرمود: «این مکان مال جد ما، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ذریه او و اولاد ماست. برای موالیا ما تصرف در آن حلال است.»

در نزدیکی همین محل باغی بود که متعلق به حاج میرزا هادی است او از متمولین معروف ایران بود که در بغداد ساکن بود.

گفتم: آقای من می گویند: زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) است، این راست است یا نه؟

فرمود: «چه کار داری به این!» و از جواب اعراض نمود.

در این وقت رسیدیم به جوی آبی، که از شط دجله برای مزارع کشیده اند و از میان جاده می گذرد و بعد از آن دو راهی می شود، که هر دو راه به کاظمین می رود، یکی از این دو راه اسمش راه سلطانی است و راه دیگر به اسم راه سادات معروف است، آن جناب میل کرد به راه سادات.

پس گفتم: بیا از این راه، یعنی راه سلطانی برویم.

فرمود: «نه! از همین راه خود می رویم.»

پس آمدیم و چند قدم نرفتیم که خود را در صحن مقدس کاظمین کنار کفش داری دیدیم، هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم. پس داخل ایوان شدیم از طرف «باب المراد» که سمت شرقی حرم و طرف پایین پای مقدس است. اقا بر درِ رواق مطهر، معطل نشد و اذن دخول نخواند و بر درِ حرم ایستاد. پس فرمود: «زیارت کن!».

گفتم: من سواد ندارم.

فرمود: «برای تو بخوانم؟»

گفتم: بلی!

فرمود: «أدخل يا الله السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا امير المؤمنين...» و بالاخره بر یک یک از ائمه سلام کرد تا رسید به حضرت عسکری (علیه السلام) و فرمود:

«السلام عليك يا ابا محمد الحسن العسكري.»

بعد از آن به من فرمود: «امام زمانت را می شناسی؟»

گفتم: چطور نمی شناسم.

فرمود: «به او سلام کن.»

گفتم: «اسلام عليك يا حجة الله يا صاحب الزمان يا بين الحسن.»

آقا تبسمی کرد و فرمود: «عليك السلام و رحمة الله و برکاته.»

پس داخل حرم شدیم و خود را به ضریح مقدس چسباندیم و ضریح را بوسیدیم

به من فرمود: «زیارت بخوان.»

گفتم: سواد ندارم.

فرمود: «من برای تو زیارت بخوانم؟»

گفتم: بله.

فرمود: «کدام زیارت را می خواهی؟»

گفتم: هر زیارتی که افضل است.

فرمود: «زیارت امین الله افضل است»، سپس مشغول زیارت امین الله شد و

آن زیارت را به این صورت خواند:

«السلام علیکما یا امینی الله فی ارضه و حجتیه علی عبادہ اشهد انکما جاهدتما

فی الله حق جهاده، و عملتما بکتابه و اتبعتما سنن نبیه (علیه السلام) حتی دعا

کما الله الی جواره فقبضکما الیه باختیاره والزم اعدائکما الحجة مع ما لکما

من الحجج البالغة علی جمیع خلقه...» تا آخر زیارت.

در این هنگام شمع های حرم را روشن کردند، ولی دیدم حرم روشنی دیگری

هم دارد، نوری مانند نور آفتاب در حرم می درخشند و شمع ها مثل چراغی

بودند که در آفتاب روشن باشد و آن چنان مرا غفلت گرفته بود که به هیچ

وجه ملتفت این همه از آیات و نشانه ها نمی شدم.

وقتی زیارتمان تمام شد، از طرف پایین پا به طرف پشت سر یعنی به طرف

شرقی حرم مطهر آمدیم، آقا به من فرمودند: آیا مایلی جدم حسین بن

علی (علیه السلام) را هم زیارت کنی؟»

گفتم: بله شب جمعه است زیارت می کنم.

آقا برایم زیارت وارث را خواندند، در این وقت مؤذن ها از اذان مغرب فارغ

شدند. به من فرمودند: «به جماعت ملحق شو و نماز بخوان».

ما با هم به مسجدی که پشت سر قبر مقدس است رفتیم آنجا نماز جماعت اقامه شده بود، خود ایشان فرادی در طرف راست محاذی امام جماعت مشغول نماز شد و من در صف اول ایستادم و نماز خواندم، وقتی نماز تمام شد، نگاه کردم دیدم او نیست با عجله از مسجد بیرون آمدم و در میان حرم گشتم، او را ندیدم، البته قصد داشتم او را پیدا کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را مهمان کنم و از او نگهداری نمایم.

ناگهان از خواب غفلت بیدار شدم، با خودم گفتم: این سید که بود؟ این همه معجزات و کرامات! که در محضر او انجام شد، من امر او را اطاعت کردم! از میان راه برگشتم! و حال آنکه به هیچ قیمتی بر نمی گشتم! و اسم مرا می دانست! با آنکه او را ندیده بودم! و جریان شهادت او و اطلاع از خطورات دل من! و دیدن درختها! و آب جاری در غیر فصل! و جواب سلام من وقتی به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سلام عرض کردم! و غیره...!! بالاخره به کفش داری آمدم و پرسیدم: آقای که با من مشرف شد کجا رفت؟

گفتند: بیرون رفت، ضمناً کفش داری پرسید این سید رفیق تو بود؟ گفتم: بله. خلاصه او را پیدا نکردم، به منزل میزبانم رفتم و شب را صبح کردم و صبح زود خدمت آقای شیخ محمدحسن رفتم و جریان را نقل کردم او دست به دهان خود گذاشت و به من به این وسیله فهماند، که این قصه را به کسی اظهار نکنم و فرمود: خدا تو را موفق فرماید.

حاج علی بغدادی (رحمت الله علیه) می گوید:



من داستان تشرف خود، خدمت حضرت بقیة الله (عج الله تعالی فرجه الشریف) را به کسی نمی گفتم. تا آنکه یک ماه از این جریان گذشت، یک روز در حرم مطهر کاظمین سید جلیلی را دیدم، نزد من آمد و پرسید: چه دیده ای؟ گفتم: چیزی ندیدم، او باز اعاده کرد، من هم باز گفتم: چیزی ندیده ام و به شدت آن را انکار کردم؟ ناگهان او از نظرم غائب شد و دیگر او را ندیدم

سلامتی امام عزیز و مظلومان صلوات  
حجت الاسلام عالی؛

شیعه باید در برابر باطل موضع و در برابر حق تعصب داشته باشد  
حجت الاسلام عالی در شب هشتم محرم در هیئت ریحانة الحسین گفت: عهدی که با خدا بستیم این محبت باعث می شود که در مقابل جبهه حق تعصب از خود نشان دهیم و در برابر جبهه باطل موضع گیری کنیم. مهم این است به تعبیری که در فروع دین ما است تبری و تولی داشته باشیم. نسبت به جبهه حق و فرهنگ حق تولی و نسبت به باطل و فرهنگ باطل تبری داشته باشیم.  
محبتی که در دل ما از اهل بیت (علیه السلام) است محصول عهدی است که در عالم قبل از دنیا در عالم عهد بسته ایم. مرحوم مجلسی حدود ۷۰ روایت سند محکم نقل کرده که خداوند در عالم میثاق یا همان عالم عهد که عالم زر هم گفته می شود یک عهدی از انسان گرفت (یکی از عوالمی که پشت سر گذاشته ایم و روح ما آنجا بوده عالم عهد است) خداوند عهد بندگی و عهد ولایت در آنجا از ما گرفت. در آن روایات است که خداوند نه تنها بر انسان بلکه از تمام موجودات عهد گرفت. از درخت، از حیوان، از سنگ و از زمین، اینکه زمین با

زمین فرق دارد. زمین کعبه بر خود بالید که من زمینی هستم که خانه خدا بر آن بنا شده، زمین کربلا گفت خاموش من زمینی هستم که پیکر امام حسین (علیه السلام) در آن دفن است.

بر انسانها هم عهد ولایت بسته شد. بعضی از انسانها آن عهد را پذیرفتند و بعضی نپذیرفتند اختیاری بود. آنهایی که پذیرفتند شیعه به دنیا آمدند. این همانی است که خواجه عبدالله انصاری می گوید که همه از عاقبت کار خود می ترسند من از اول می ترسم. دعای عهد خواندن ۴۰ روز پشت سر هم باعث می شود از یاران امام زمان بشوید. در این دعای عهد یک جمله ای است که خدایا من امروز صبح و تا هر وقتی که زنده هستم تجدید عهد می کنم نه اینکه عهد می بندم بلکه صبح به صبح تجدید عهد می کنم، یعنی عهدم را جای دیگری بسته ام اینجا آن را تکرار می کنم. البته در روایات نقل شده مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده که خداوند حق تغییر تقدیر انسان ها را باز گذاشته است با توبه و انابه می توان تقدیر را تغییر داد. کاستی ها و کوتاهی های عالم قبر را هم توبه و انابه بر طرف می کند. گاهی اوقات کوتاهی می کنیم می گوئیم برای این شیعه هستیم که شیعه بد دنیا آمدیم. بندگی و توحید بدون ولایت می شود همین تکفیری های وهابی عربستانی. ولایت بالاترین نعمت خداست نگوئید شانسی شیعه شده ام. خدا اینقدر کارش بی حساب نیست که شانسی کسی شیعه شود. بخاطر عهدی که در عالم عهد با خدا بستنی اینجا شیعه شده ای.

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) به امام گفت من فقیرم یک چیزی به من بده امام فرمود تو فقیر نیستی سه مرتبه این حرف تکرار شد دفعه چهارم امام صادق (علیه السلام) فرمود حاضری تمام گنج های عالم را به تو بدهم ولی ذره ای ولایت اهل بیت و امیر مومنان در تو نباشد گفت نه. امام فرمود آن موقعی که جانت به گلو می رسد آنوقت می فهمی که چه مذهب حقی داری. بالای سر پیرزنی در حال احتضار بودم رسم و ذکرهای در حالت احتضار را می خواندم یک هو نفس پیر زن نیامد من فکر کردم تمام کرده ولی چند لحظه بعد گفت یا فاطمه الزهرا چند مرتبه این جریان تکرار شد. من یاد این حدیث امام صادق (علیه السلام) افتادم که چه گنجی ما داریم. این تازه مال دنیاست آخرت که خدا می داند چه می شود.

مهم این است عهدی ولایتی که همه بستیم آن عهد ولایت صرفاً و صرفاً این نبود که یک گوشه محبتی به آنها (اهل بیت) داشته باشیم محبت به اهل بیت هم غیر شیعه دارد. من چند هیئت ارامنه در تهران را می شناسم که برای امام حسین (علیه السلام) نذر و خرج می دهند و عزاداری می کنند. جرج جردان نویسنده مسیحی درباره حضرت علی کتاب ارزنده ای نوشته است می گوید محبت به علی (علیه السلام) را پدرم از کودکی در وجود من انداخت و آن اینطور بود که روی سنگ سر خانه ام نوشته بود لا فتی الا علی ذوالفقار و من محبت علی را از کودکی در دل یافتم. بعدها هم که بزرگ شد رفت دانشگاه و تحقیق و پژوهش درباره حضرت علی (علیه السلام) انجام داد.

این عهدی که با خدا بستیم این محبت باعث می شود که در مقابل جبهه حق تعصب از خود نشان دهیم و در برابر جبهه باطل موضع گیری کنیم. مهم این است به تعبیری که در فروع دین ما است تبری و تولی داشته باشیم. نسبت به جبهه حق و فرهنگ حق تولی و نسبت به باطل و فرهنگ باطل تبری داشته باشیم. امام حسین (علیه السلام) هم خودش چنین کاری را کرد کسی هم که محبت امام حسین (علیه السلام) را در دل دارد باید چنین کاری کند. از روی عادت احترام و سلام دادن به اهل بیت فایده ای ندارد. یک آقای می گفت اول انقلاب در مشهد با یک دوست توده ای ام درباره وجود خدا بحث می کردیم او می گفت خدا نیست و من می گفتم هست سر چهار راه شهدا که رسیدیم این دوست من سلامی از دور از روی عادت به آقا امام رضا (علیه السلام) داد در حالی که خدای امام رضا (علیه السلام) را قبول نداشت. این عرض ارادت ارزش ندارد باید روی عهدتان بایستید. این ارزش شیعه است. وگرنه عهدت را شکستی. پدر آیت الله سیستانی بنام سید محمد باقر سیستانی می گفت ۴۰ روز زیارت عاشورا گرفته بودم و حاجتم این بود که خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برسم هفته چهارم آخرهای دعا بود امید داشتم به خدمت آقا برسم. دیدم نوری از خانه ای تابید فهمیدم آقا آنجاست به سرعت خود را آنجا رساندم، دیدم پیر زنی فوت کرده است و نزدیکانش بالای سرش هستند. آقا هم آنجا نشسته بود، آقا فرمود برای دیدن من چله گرفتن لازم نیست، شما مثل این خانم مسلمان باشید من خودم می آیم به

ملاقاتان. وقتی پرس و جو کرد فهمید آن خانم هفت سال در زمان رضاخان برای اینکه حجابش را از سرش بردارد از خانه بیرون نیامده بود. مهم این است که نسبت به حق و باطل بی تفاوت نباشیم. طرح و برنامه امام حسین (علیه السلام) برای رفتن به کربلا طرح و برنامه نظامی نبود، زیرا تمام فرزندان و عیال خود را با خود آورده بود. امام حسین (علیه السلام) می خواست نقاب نفاق از چهره دشمن بیفتد. اینکه کشتند چرا تشنه نگاه داشتند و چرا اسبها را بر پیکر کشتگان تاختند و ... اینها برای این بود که مردم دنیا بفهمند جبهه باطل چقدر زشت است و جبهه حق چقدر زیبا است. اینکه مردم به جبهه حق تولی و از جبهه باطل تبری پیدا کنند. مرزبندی ها معلوم بشود و با تولی و تبری مردم آماده ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بشوند.

چرا از اینکه شیعه هستی خجالت می کشی اینکه اسم مذهبی روی خود یا فرزند خود بگذاری خجالت می کشی، بعضی از خواهران از رعایت حجابشان خجالت می کشند. اینکه چقدر ولایت دارید به میزان تولی و تبری که دارید بفهمید. گروهی از ایرانیان در زمان امام رضا (علیه السلام) به ملاقات ایشان رفتند به خادم امام گفتند که بگویند گروهی از شیعیان آقا امیر المومنین برای ملاقاتان آمده ۶۰ بار رفتند اما امام پذیرفتشان. دفعه ۶۱ به خادم گفتند ما دشمن شاد شدیم. امام فرمود بیایند داخل وقتی علت پذیرفتن امام را سؤال کردند امام فرمود شما واجبات خدا را به درستی انجام نمی دهید، تولی و تبری ندارید چطور شیعه علی (علیه السلام) هستید. شیعه علی (علیه السلام)

یعنی امام حسن و امام حسین (علیه السلام) آنها خجالت کشیدند و گفتند ما از محبان اهل بیت (علیه السلام) هستیم. امام آنوقت آنها را تحویل گرفت و به خادمش گفت از طرف من ۶۰ بار سلام در عوض ۶۰ باری که به اینجا آمدند به آنها بده.

وی افزود: نه اینکه همه باید امام حسن و امام حسین (علیه السلام) باشند تا شیعه باشند، اما باید همت بلند داشته باشیم از خدا بخواهیم که مثل آنها باشیم و خدا هم وقتی بخواهی به تو کمک می کند. سلمان مگر که بود یک زرتشتی ایرانی بود بعد به خاطر حق مسیحی شد و بعد وقتی پیامبر را دید مسلمان شد طوری که پیامبر و علی (علیه السلام) از ندیدن او اظهار دلتنگی می کردند. سید کریم کفاش ۵۰ سال پیش بود او حتی با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شوخی هم داشت. سید کریم محمودی تهرانی الان هم در کربلا دفن است. ایشان در زمان حکومت رضاخان که کسی جرأت نداشت مجلس روضه بگیرد برای اینکه شهادت یا ولادت اهل بیت (علیه السلام) از یاد مردم نرود روزهای شهادت ائمه جلوی مغازه اش می نشست و روضه می خواند و گریه می کرد مردم می گفتند چرا گریه می کنی می گفت امروز روز شهادت مثلا فلان امام است یا در روز ولادت شادی می کرد و نقل و شکلات در سینی پخش می کرد مردم می پرسیدند این کار برای چیست می گفت امروز تولد فلان امام است. اینجوری تبلیغ می کرد. این سید کریم عایله مند بود و خرجش در نمی آمد چند ماه اجاره خانه اش عقب افتاده بود مالک جوابش کرد گفت من راضی نیستم در خانه ام بمانی تا گفت راضی نیستم سید کریم اسباب و اثاثیه

منزلش را در خیابان گذاشت و یک پرده ای کشید تا زن و بچه هایش دیده نشوند. در همان عصر آن روز امام زمان را دیدار می کند آقا به او گفت دنیا همین است دنیا جای بلا و سختی است. کفاش گفت می دانم شما و اجدادتان چه بلاهایی که کشیده اید اما بلاي مستاجري نکشیده اید امام زمان فرمود درست می شود. همان روز به سفارش اقا برای سید کریم خانه ای خریدند و اسباب و اثاثیه اش را به آنجا انتقال دادند.

سید کریم با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به زیارت حضرت رضا (علیه السلام) طی الارض کردند از آنجا آقا گفت برویم قبر سید علی مفسر، سید کریم گفت برویم همین که دستش به دست امام زمان بود طی الارض کردند و چند لحظه بعد رسیدند به سر قبر سید علی مفسر. قبر سید علی در امامزاده عبدالله در تهران بود. سید علی آمد استقبال امام و سید کریم، سید علی رو به سید کریم کرد و گفت سلام من را به شیخ مرتضی زاهد برسان و بگو که چند روزی که از دنیا رفته ام به سر خاک من نیامده ای. امام فرمود شیخ مرتضی مریض است من به جای او به ملاقات تو آمدم. این داستان را گفتم برای اینکه نگویند نمی شود شیعه واقعی شد. همت می خواهد همت کنید خدا هم اجابت خواهد کرد.

ماجرای جالب دیدار یک کفاش با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با اینکه از نظر ما غایب هستند، اما همواره از اعمال آگاهند، و این گناهان ماست که باعث شده تا ایشان را نبینیم، و تعداد کمی از افراد قادر به دیدار با ایشان هستند؛ در

ادامه، داستانی از تشریف مردی کفاش خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بخوانید.

حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با اینکه از نظر ما غایب هستند، اما همواره از اعمال آگاهند، و این گناهان ماست که باعث شده تا ایشان را نبینیم، و تعداد کمی از افراد قادر به دیدار با ایشان هستند؛ در ادامه، داستانی از تشریف مردی کفاش خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بخوانید.

سید عبدالکریم کفاش شخصی بود که مورد عنایت ویژه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار داشت و حضرت دائماً به او سر می زد. روزی حضرت به حجره کفاشی او تشریف آوردند در حالی که او مشغول کفاشی بود. پس از دقایقی حضرت فرمودند: «سید عبدالکریم، کفش من نیاز به تعمیر دارد، برایم پینه می زنی؟»، سید عرض کرد: «آقا جان به صاحب این کفش که مشغول تعمیر آن هستم قول داده ام کفش را برایش حاضر کنم، البته اگر شما امر بفرمائید چون امر شما از هر امری واجب تر است، آن را کنار می گذارم و کفش شما را تعمیر می کنم».

حضرت چیزی نگفتند و سید مشغول کارش شد. پس از دقایقی مجدداً حضرت فرمودند: «سید عبدالکریم! کفش من نیاز به تعمیر دارد، برایم پینه می زنی؟!»، سید کفشی را که در دست داشت کنار گذاشت، بلند شد و دستانش را دور کمر مبارک حضرت حلقه زد و به مزاح گفت: «قربانت گردم اگر یک بار دیگر بفرمائید "کفش مرا پینه می زنی" داد و فریاد می کنم آی



مردم آن امام زمانی که دنبالش می گردید، پیش من است، بیایید زیارتش کنید!» حضرت لبخند زدند و فرمودند: «خواستیم امتحانت کنیم تا معلوم شود نسبت به قولی که داده ای چقدر مقید هستی.»

در آیه ۷۶ سوره آل عمران در همین رابطه می خوانیم:  
«بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.»

«آری هر که به پیمان خود وفا نماید و پرهیزگاری کند، خدا پرهیزگاران را دوست دارد.»

سه نکته:

انواع وفای به عهد

وفای به عهد در تمام موارد زیر لازم است:

الف: عهدی که خداوند از طریق فطرت یا انبیا با انسان ها بسته است.

ب: عهدی که انسان با خدا می بندد.

ج: عهدی که انسان با مردم می بندد.

د: عهد رهبر با امت و بالعکس.

مشرکان هم به عهدشان وفادارند!

وقتی به تاریخ جوامع می نگریم، به وضوح مشاهده می کنیم که پایبندی به معاهدات، یکی از اصول اخلاق اجتماعی مورد توجه آن ها بوده است. مولای متقیان علی (علیه السلام) در این رابطه می فرمایند: «هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم با تمام اختلافاتی که دارند، مورد اتفاق نیست.»

حتی مشرکان هم، پیمان ها را در میان خود محترم می شمردند، زیرا عواقب پیمان شکنی را دریافته بودند.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

همه ی ما داستانهای زیادی در مورد دیدار افراد مختلف با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شنیدیم. اکثر کسانی که اجازه تشریف به خدمت آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رو پیدا کردن، معمولاً پیکی از طرف حضرت اومده سراغشون و اونارو برده به محضر آقا.....  
نموش علی بن مهزیار اهوازی خودمون که بعد از ۲۰ بار سفر به مکه به قصد دیدار امام، در مرتبه بیست و یکم پیک آقا اومد سراغش و خوشبختی ابدی رو نصیبش کرد.

امسال ایام محرم که شد از طرف سازمان، آقایی رو به عنوان مبلغ دعوت کردن و هر روز بعد از نمازهای ظهر و عصر، ۲۰ دقیقه همونجا توی محراب رو می کرد به نمازگزاران و منبر می رفت.

حاج آقا توی این چند روز موضوع بحثها رو به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اختصاص داده بود. لهجه شیرین مازندرانی داشت و خیلی بی آرایش و با صفای دل شهرستانی صحبت می کرد. این حاج آقای ما خیلی بشاش، اهل دل و با صفا بود ولی حیف که توی ایام محرم دستش یه کم بسته بود....

داستانهای زیادی می گفت از دیدار با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ ولی توی این داستانها ۲ داستان نظرمو به خودش جلب کرد؛ یکی داستان پینه دوزی بود به نام سید کریم محمودی، که کنار بارگاه حضرت

**عبدالعظیم حسنی در شهر ری حجره داشت و داستان دوم، داستان مردی عطار بود که روی پشت بام خورش کارگاه صابون سازی داشت.**

**از قرار معلوم، بیشتر کسانی که موفق به دیدار با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) میشن، پس از اینکه با مشقت فراوان در یک خیمه تنها در صحرا خدمت حضرت مشرف میشن، بعدش تا روزها و هفته ها و بلکه ماهها دگرگون و از ابهت حضرت از حال خودشون خارج میشن؛ حتی بعضی هاشون تا مدتها تب میکنند و لرز میگیرن..... یادمون نره که این افراد آدمای معمولی نبودن و خیلی از اونا جز علما و بزرگان ما هستن، اما عظمت فوق العاده ی حضرت موجب دگرگونیشون میشه.**

**این سید کریم داستان ما برخلاف همه اونای دیگه، کسی بوده که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خودشون مرتب به حجرش سر میزن و حجره پینه دوز رو به نور الهی خودش نورانی میکردن.**

**گویا ارتباط امام با سید کریم نسبت به سایر افراد یه ارتباط صمیمی تری بوده تا حدی که سید کریم یه بار با امام شوخی هم میکنه.... (بین انسان رو که تا کجا میتونه بالا بره!!)**

**راز تشرفات سیدعبدالکریم پینه دوز خدمت حضرت ولی عصر**

**نام و شهرتش سیدکریم محمودی بود، اما از آنجا که در گوشه‌ای از بازارتهران به پینه دوزی و پاره دوزی مشغول بود، به آقاسیدکریم پینه دوز مشهور شد .**

نام و شهرت ایشان آقا سید کریم محمودی بود و در گوشه‌ای از بازار تهران به پینه دوزی و پاره دوزی مشغول بود، به همین جهت مشهور به این عنوان شد. آقا سید کریم با وجود آن مقامات ولایی و توحیدی، تا حدودی گمنام بود و در زمان حیاتش فقط خواص و علمای اهل معنای تهران از حالات و مقاماتش باخبر بودند.

ایشان ارادت ویژه‌ای به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) داشتند. نقل است آقا سید کریم پینه دوز همچون آقا و مولایش حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هر روز به صورت دائم در هر صبح و شام دقایقی را به یاد سرور و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام گریان می‌گشته است و بدون استثناء در طول سال، در هر صبح و شام قطره‌های اشکی جانسوز از دیدگانش سرازیر می‌شده است.

آقا سید کریم، در پرتو ارتباط خاص ولایی با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، به مقامات والای عرفانی و توحیدی دست یافته بود؛ تا آنجایی که بیشتر علمای اهل معنای تهران معتقد بودند که حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مغازه کوچک آن جناب تشریف می‌برده و با او هم صحبت می‌شدند.

در دوران حیات آقا سید کریم، تنها برخی از اولیای خدا و معدودی از دوستان صمیمی آن جناب از مقامات، حالات و تشرفات او باخبر بوده‌اند. همین عده اندک به برخی از تشرفات آقا سید کریم، آن هم بعد از وفات او، اشاره کرده‌اند؛ به عنوان مثال بسیاری از حکایات و تشرفات آقا سید کریم، بعد از

وفاتش، از طریق مرحوم حاج شیخ مرتضای زاهد که حق استادی برسید کریم داشته، فاش شده است.

راز تشرفات سید کریم

جناب شیخ عبدالکریم حامد نقل می کند که از جناب سید کریم پینه دوز که هر هفته به ملاقات مولا توفیق می یافت، پرسیده شد: «چه کرده ای که به چنین توفیقی دست یافته ای؟» او در جواب گفت: «شبی در خواب بودم جدم پیامبر ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) را در عالم رویا دیدم. از ایشان تقاضای ملاقات امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نمودم. آن حضرت فرمود: «در طول شبانه روز دو مرتبه برای فرزندم سیدالشهدا (علیه السلام) گریه کن!» از خواب بیدار شدم و این برنامه را به مدت یک سال اجرا نمودم تا به خدمت آن حضرت نایل آمدم.

جلوه ای از تشرفات آقا سید کریم

در یکی از تشرفات سید کریم، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به او می فرمایند: «اگر هفته ای بر تو بگذرد و ما را نبینی چه می کنی؟» سید در پاسخ می گوید: «آقا جان! به خدا می میرم!» و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرمایند: اگر این طور نبود، هفته ای یک بار ما را نمی دیدی در یکی دیگر از تشرفات، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خطاب به سید کریم می فرماید: «آیا کفش ما را نیز می دوزی؟» و سید بلافاصله می گوید: «بله آقا جان! اما سه نفر جلوتر از شما کفششان را آورده اند.» امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دقایقی بعد، بار دیگر می فرمایند:

«سید! کفش ما را نمی‌دوزی؟» و سید می‌گوید: «چرا آقا جان! بعد از این سه کفش می‌دوزم.» دقایقی می‌گذرد و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای بار سوم می‌پرسند: «سید! آیا کفش ما را نمی‌دوزی؟» در این هنگام، سید طاقت از کف می‌دهد و بر می‌خیزد و امام زمانش را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید: سید و آقای من! این قدر مرا امتحان نفرمایید! اگر یک مرتبه دیگر بفرمایید، فریاد می‌زنم و همه را خبردار می‌کنم که یوسف فاطمه در آغوش من است.

سید کریم و دریافت حواله منزل به عنایت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

مرحوم آقای سید کریم، شبی در خواب، حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را زیارت می‌کند. آن حضرت به او امر می‌کند تا فردا صبح، فلان منزل را در فلان آدرس برای آقا سید کریم پینه دوز خریداری کند و در فلان ساعت در حالی که آقا سید کریم با وسایل خانهاش در کوچه نشسته است به آنجا برود و کلید منزل را به او تحویل بدهد. آقای سید کریم این خواب و رویا را از خواب‌های صادق به شمار می‌آورد و صبح همان شب، به آدرس و نشانی که حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به او فرموده بودند، می‌رود و آن خانه و صاحبش را پیدا می‌کند و در می‌یابد که آدرس و نشانه‌هایی که در خواب به او فرموده‌اند، بسیار دقیق و واقعی است. وقتی با صاحب خانه در مورد خرید خانهاش صحبت می‌کند، او با خوشحالی از این موضوع استقبال می‌کند و برای آقای سید کریم فاش می‌سازد که به علت

داشتن بدهکاری، در شب گذشته به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متوسل شده است تا این خانه به سرعت به فروش برسد قرضش را ادا کند! آقای حاج محمود کاشانی آن خانه را خریداری می‌کند و کلیدش را از صاحب خانه می‌گیرد و درست در همان ساعتی که حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امر کرده بودند، به سوی خانه آقای سیدکریم می‌رود و می‌بیند که او، با اسباب و اثاثیه اش در کوچه نشسته است!

از ده روز پیش مدت اجاره آقا سیدکریم تمام شده و صاحب خانه ده روز مهلت داده بود تا خانه دیگری بیابد. سیدکریم وقتی خانه مناسبی نیافته بود، درست پس از پایان مهلت مقرر، بدون هیچ دلخوری و اعتراضی و بدون اینکه صاحب خانه اش را در جریان بگذارد، تمام اسباب و اثاثیه اش را از خانه بیرون آورده و در گوشه‌ای از کوچه نهاده بود. در همان زمان، حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به کنار این عاشق دلسوخته و حقیقی آمده و به آقا سیدکریم فرموده بودند: «ناراحت مباش! اجدادمان نیز مصیبت‌های بسیاری کشیده اند» و آقا سیدکریم در حالتی از مزاح عرض کرده بود: «درست است آقا جان اما هیچ کدام از اجدادمان به اجاره نشینی مبتلا نشده بودند»

در این هنگام لب‌های مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به تبسم باز شده و فرمودند: «ترتیب کارها را داده ایم، پس از چند دقیقه دیگر، مشکل حل می‌شود.» و دقایقی بعد از رفتن آن وجود مقدس، آقای حاج محمود کاشانی به آنجا رسیده بود.

## نان و حلواي بهشتي

مرحوم حاج سيد محمد كساى بدون واسطه، از مرحوم آقا سيد كريم نقل مي كند :

يكي از روزهاي سرد زمستان بود. چندين ساعتي متر برف روي زمين نشسته بود و كار و كاسبي به شدت كساد شده بود. آن روز از صبح تا غروب خبري از مشتري نبود؛ اما آقا سيد كريم پينه دوز به اميد روزي حلال تا پاسي از شب در مغازه بسيار كوچكش به انتظار مي نشيند.

كم كم ساعت از دوازده شب هم مي گذرد. و ايشان دلش نمي آيد دست خالي به خانه اش برود.

بچه ها تا اين ساعت شب با شكمهاي گرسنه خوابشان برده بود و خدا را خوش نمي آمد تا آنها صداي باز شدن در را بشنوند و با خوشحالي بيدار شوند، ولي دستهاي آقا سيد كريم را خالي بينند.

آقا سيد كريم مومني بسيار ساده و بي آلايش بود؛ اما به اندازه همه ظرفيتش، خودش را به خدای سبحان تسليم کرده بود؛ وظيفه اش را شناخته بود و بي هيچ كم و كاستي به وظيفش عمل مي كرد او ياد گرفته بود كه بايد در هر شرايطي با خدا يكرنگ و يكدل باشد و لحظه به لحظه مراقب بود تا بر طبق معارف و آموزه هاي اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام در هر شرايطي آن گونه باشد كه خدا مي خواهد.

آقا سيد كريم مغازه اش را مي بندد و به سوي خانه اش مي رود.

سر كوچه، ميان برفها و در تاريكي شب مي ايستد تا صبح فرا رسد و سپس در



را به صدا در آورد.

ایشان در آن حال مشغول ذکر و یاد خدا می شود که یکباره صدایی

می شنود: آقا سید کریم! آقا سید کریم!

آقای جلیل القدر در مقابلش همراه با چندین نان تازه و داغ ایستاده بود.

بگیر آقا سید کریم!

ایشان نانها را می گیرد در حالی که داغی نانها را در آن سرما و برف و

یخبندان به حوبی احساس می کند، سرش را که بالا می آورد دیگر آن آقای

بزرگوار را در مقابلش نمی بیند.

آقا سید کریم با خوشحالی به خانه می رود و سر سفره با بچه ها می نشینند

لای نانها را که باز می کنند مقداری حلوای داغ و تازه هم به چشم می خورد

که عطر و بوی روح افزا و جان بخشی داشت.

خانواده ایشان نان و حلوای باقی مانده را در لای سفره گذاشتند. صبح وقتی

بسوی سفره می روند؛ با صحنه ای بسیار عجیب روبرو می شوند، دوباره به

همان اندازه نان و حلوایی که دیشب خورده بودند، در سفره بود؛ انگار که

دیشب به آن دست نزده اند!

بچه سیدها دوباره مشغول خوردن نان و حلوای می شوند و به مقتضای سن و

سالشان متوجه نمی شوند چه اتفاقی افتاده است.

آقا سید کریم به خانمش گوشزد می کند که مواظب باشد کسی از این ماجرا

بویی نبرد.

او می گفت: نفعشان فقط به این است که هیچ کس از این امر باخبر نشود!

پس از یک هفته، یکی از خانمهای همسایه که به عطر و بویی که گاه در فضای خانه آقا سید کریم می پیچید مشکوک شده بود.

عاقبت موفق می شود که خانم آقا سید عبدالکریم را به حرف بکشد و کمی از آن نان و حلوا را برای شفای مریض درخواست کند.

هر دو خانم به سراغ سفره رفته و آنرا باز می کنند، اما دیگر هیچ اثری از آن نان و حلوای تازه باقی نمانده بود!

آقا سید کریم پینه دوز خودش به مرحوم آقای حاج سید محمد کسای تأکید کرده بود که آن نان و حلوای داغ و تازه به دست حضرت بقیه الله الاعظم حجت ابن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به من مرحمت شد و اگر خانواده ما توانسته بود جلوی زبانش را بگیرد و رازداری کند، آن نان و حلوای تازه تا آخر عمر برای ما باقی می ماند!

رحلت سید کریم

حضرت آیت الله سید محسن خرازی می فرمود: «مرحوم پدرم برای ما نقل کرد و گفت: یکروز آقا سید کریم پینه دوز برای خدا حافظی به مغازه ما آمد. او قرار بود به عتبات عالیات و کربلای امام حسین (علیه السلام) مشرف شود. آقا سید کریم در حالی که با ما خدا حافظی می کرد، گفت: "من به کربلا مشرف می شوم، ولی از این سفر باز نخواهم گشت و در همان کربلا از دنیا خواهم رفت و همان جا مدفون می شوم!" ما این سخن را در حالی که دوست نداشتیم باور کنیم، از آقا سید کریم شنیدیم و او به کربلا مشرف شد. بعد از مدتی

خبر رسید که آقا سید کریم پینه دوز در کربلا از دنیا رفته است و او را در صحن مطهر امام حسین (علیه السلام) به خاک سپرده اند!

داستان بعدی، داستان یه مرد صابون فروش بود که تا در خیمه صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) میره ولی نمی تونه خدمت ایشون مشرف بشه و این داغ تا ابد به دلش میمونه که روی زیبای آقا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رو ببینه.

گویا در بین راهی که به سمت خیمه ی آقا داشته یه مرتبه بارون میاد و ایشون یاد صابوناش میافته که مبادا زیر بارون خیس بشن!!!

و پر واضحه اگه کسی به فکر مال دنیا بود (حتی به مقدار یه ارزن) نمیتونه با اولیای خدا حشر و نشر کنه و به قول امروزی ها نمیتونه با اونا هم فرکانس بشه و هر کسی با همون چیزی که دوست داره محشور میشه..... بله همراهی با امام معصوم با حب دنیا یه جا جمع نمیشه

اما چی شد تا اینجا اومدیم؟ این قصه سر دراز دارد. حالا خوندن رو ادامه بدید تا بگم براتون که چه کشف مهمی کردم.

من که پای منبر محرم حاج آقا بودم، بعد از شنیدن داستان مرد صابونی، سری تکان دادم که: "ای بابا این صابونیه چه آدم بی فکر و غافل بوده!!" واقعا آدم در مسیر دیدار امام زمان چرا باید به فکر چند تا صابون بی ارزش باشه... اگه من بودم صابون که هیچی تمام زندگیمو بی خیال می شدم و ول میکردم و بل میکردم" و دور از جونتون از این هارت و پورتا.....

توی پرانتز بگم که چند سال پیش زمان خواستگاری از حاج خانم، وقتی میخواستم به همسرم قول همراهی تا پایان عمر رو بدم به استثنا قائل شدم و مثل یه مرد گفتم: "بین خانوم، من تا پایان عمر به شما قول همراهی می دم جز یه مورد و اونم اینه که "اگه در طول زندگی مشترکمون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور کردن، بنده بدون هیچ قید و شرطی همه چیزمو ول می کنم و میرم که برم..... اون موقع خود دانی که بمونی یا شما هم بیای ولی دیگه توقعی از من نداشته باش که من دیگه مال خودم نخواهم بود." اینو نگفتم که خودی نشون داده باشم؛ واقعا جدی می گفتم. همیشه به خودم می گفتم که اگه یه روز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیان و فراخوان بدن، من که قیدی به دنیا ندارم میرم و پشت سرم رو هم نگاه نمی کنم.

القصه.... این داستان گذشت تا رسید به ظهر عاشورای ۱۳۹۰ که به اتفاق خانواده با هیئت عزاداری محله رفتیم تا مصلی نماز جمعه ماهشهر. اونجا همه هیئت های سینه زنی یکی میشن و زیر سایه پرچم امام حسین (علیه السلام) متحدانه به سبک جنوبی دایره میگیرن و سینه میزنن... امسال منم تو مصلی تا دیدم جوونای پر شور و حال شهر یه پرچم بزرگ یا ابوالفضل العباس (علیه السلام) وسط مصلی کاشتن و دورش دایره گرفتن؛ کاپشنمو در آوردم و اونو انداختم وسط دایره که امسال دیگه خودمو بکشم برا ارباب.

دست بر قضا یه آقایی همون اول نوحه خونی اومد کاپشن منو چند تا کت و لباس زمستونی دیگه رو جمع کرد و بردشون بیرون دایره. بردنشون رو دیدم ولی نفهمیدم کجا....

خلاصه سینه زنی شروع شد، جوون و پیر در دایره های عزاداری گرد بیرق ابالفصل (علیه السلام) سینه میزدن و عاشقانه های خودشونو برای ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) سر میدادن.....

الحق که سبک عزاداری جنوبیها و این دایره گرفتنها عجب شور و حالی داره! توی ذهن دور زدن پروانه به دور شمع رو تداعی میکنه... (خوشحال شدم که شنیدم این سبک عزاداری داره ثبت ملی میشه)

چند دقیقه بعد، همینطور که دور میزدیم به ذهنم خطور کرد که این آقا کاپشن ما رو کجا گذاشت!!!!?

از دسته جدا نشدم؛ ولی همینطوری که دور میزدم نیم نگاهی هم به اطراف سالن روی زمین می کردم، ولی هیچ اثری از مایملک ما نبود که نبود. خلاصه تا اومدم به خودم پیام یک سوم زمان عزاداری تو فکر این پارچه پاره بودم!!!!

اون موقع گرم بودم نفهمیدم چی شد. البته چند بار به خودم نهیب زدم که "پسرک! شدی شبیه به اون مرد صابون فروش که..... مال دنیا رو ول کن به عزاداریت بچسب" اما امان از فکر لگام گسیخته که توی دنیا سخت ترین کار کنترل همین فکره! ....

باز بعد از چند دقیقه دوباره به فکرم خطور میکرد و دور سری میزدم بلکه این دارایی گرانقدر!!! را در یه جایی زیر پای کسی ببینم.  
اینطور که به نظرم میاد من امسال تو عزاداری ظهر عاشورا نمره ی صفر گرفتم. راستش اگه دست خودم بود صفر هم به خودم نمی دادم.  
خدا نصیبتون نکنه از این حال و روزی که من دارم؛ صد بار مرد صابونی رو سرزنش کرده بودم ولی ای دل غافل خودم شده بودم بدتر از اون...  
نمیدونم کجا خطا کردم. من که علی الظاهر حاضر بوده و هستم که از آسایش و زندگیم بگذرم و برم تحت امر امام زمانم در هر شرایطی خدمت کنم؛ پس چی شد که اینطور شد؟

چند روزی به این مصیبت خودم فکر کردم که مشکل کارم کجا بوده ولی عقلم به جایی نرسید. یعنی این همه مدت ادعای تو خالی بودم؟؟!  
دوستان خدا نصیبتون نکنه که اینطوری تو امتحان ولایت گیر کنید.... شماها رو نمیدونم ولی من این روش ولایتمداری رو قبول ندارم. امام زمان به افراد خالص نیاز داره. خالص که میگم گفتنش راحتیه .... خالص که یه ذره هم دلش جای دیگه گیر نباشه حتی یه ذره!!

بالاخره اون روز ظهر عاشورا زنگ پایان عزاداری رو با نوای اذان به صدا در آوردن که الصلاه.....، عزاداران حسینی عزاداریتون مقبول حق باشه؛ وقت نماز شده، امام حسین (علیه السلام) برای اقامه نماز قیام کرد. حالا در ظهر عاشورا به امامتون اقتدا کنید و نماز را به پادارید.

دلیم برا مظلومیت ائمه سوخت وقتی دیدم چند نفر از کسانی که وقت سینه زنی اون وسط یقه پاره میکردن و بالا و پایین میپردن به ندای حی علی الصلاه ظهر عاشورا لبیک نگفتن.....

به نظر شما امثال من و اون چند نفر اگه زمان امام حسین (علیه السلام) زنده بودیم و ندای "هل من ناصر ینصرنی" امام رو میشنیدیم خالصانه لبیک می گفتیم؟؟ و یا نه اگه زمان ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ندای "انا المهدی بقیه الله" رو بشنویم، دل از دل بستگیهامون می بریم و میریم که امام تنها نمونه؟؟؟ یا مثل اون شخص نسبتا محترم زمان امام حسین (علیه السلام) که در جواب دعوت آقا به حضور در کربلا بهشون گفته بود اسب و شمشیر مو بهتون میدم و این اسب و شمشیر اینچنین است و آنچنان است؟  
.....الله اعلم.

من که بعد این ماجرا تصمیم گرفتم روی قول خدا به پذیرفتن توبه ی توبه کنندگان حساب کنم و یک بار دیگه خودم رو از بنیاد خراب کنم و از خدا میخوام این بار این وجود بی وجود رو مهدی پسند بسازه. شاید این بار خاکم خالص شد.....

خدایا، ای فریادرس بی چارگان و ای غیاث المستغیثین به فریادمون برس به وقت امتحان الهی.....

ای خدای گناهکاران و ای مهربان بنده نواز، کمکمون کن که اگه عنایت تو نباشه بزرگترین ادعاهای ما به اندازه ی یه پارچه ی کهنه نمی ارزه.....  
یا حق.

**بالاترین لذت دوستی با امام زمانه**

**میخواهی به لذت بهتون معرفی کنم که لذتش صد میلیون برابر بیشتر از لذت جنسی باشه؟ میدونم که دوست داری بدونی...  
بین؟**

**برای اینکه ته لذت رو در دنیای مادی تجربه کنی کاری که میگم رو بکن...  
الان که دختر بی حجاب زیاد شده.**

**یعنی هر جا که باشی به عده هستن که بی حجابی میکنن...**

**خب... کافیه تو خیابون که داری راه میری وقتی چشمت خورد بخاطر امام  
زمانت سرتو برگردونی...**

**یا اگه دختر هستی تلاش کن تو خیابون چشمتو به سمت پسر نامحرم نبری و تو  
محیط مجازی با نامحرم چت نکنی...**

**اینی که میگم کاملا مجربه و هر کی تجربش کرده گفته این دیگه ته لذته...  
بعدش به احساس عزت نفس و عشق عجیبی پیدا میکنی و امام زمانم بهت  
افتخار میکنه و این عشق و این دوستی بین تو و امام زمان هر بار بیشتر  
میشه...**

**بین داداش...**

**این دختر بیحجاب دقیقا رو به روتا... ولی تو دلت میگی: این چشما مال  
آقامه. این چشما صاحب داره... این چشم گناه کنه دیگه نمیتونه امام زمان رو  
بینه...**

**این چیزایی که میگم خیلی درونیه...**



اگه ایمانت نسبت به بودن امام زمان ضعیف باشه شاید نتونی عمق حرفمو حس کنی... ولی وقتی مطالعاتت زیاد باشه و باور داشته باشی خدایی هست و خدا پیامبرایی فرستاده و آخرین پیامبر جانشین انتخاب کرده و بعدش دوازده امام اومده و آخرین امام تو غیبه و به این نتیجه نهایی برسی که امام زمانی هست و در عصر غیبت باید از ولایت فقیه پیروی کنی و باز هم مطالعه داشته باشی و خودسازی کنی و گناه نکنی ...

در انتها یهو کم کم به یه معرفت عمیقی میرسی ...  
جنس این معرفت از یه نوره ...

اگه از این نور مواظبت کنی روز به روز این نور تو وجودت بیشتر میشه و بعد یه مدت قشنگ حس میکنی هیچ چیزی جز یاد امام زمان بهت لذت نمیده ...  
قبلا زنای ذهنی میگرفتی و همش لذت های کثیف رو تو ذهنت مرور میکردی... ولی الان که به وجود امام زمان ایمان قلبی آوردی عشق به امام زمان کاری باهات میکنه که اصلا هیچ لذتی برات به اندازه عشقه به امام زمان نمیرسه ... اینایی که میگم رو خودم شخصا دارم حس میکنم.  
عشق به امام زمان تموم سیاهی های درونتو میشوره و میبره ...

---

التماس دعا فرج اقا

مطالب گردآوری شده توسط وب [www.i20.ir](http://www.i20.ir)

۱۴۰۰/۰۳/۰۱